بَغ مِهر

ایزد فروغ گنهبان پیمان پشتبان جنگیان، راستگویان و درستکاران



بررسی های

احمد حامی

۲۵۳۵

نوشته‌های احمد حامی

سیمانهای طبیعی ، چاپ	۱۳۲۶
بر آورد ساختمانها ، چاپ دویم	۱۳۳۱
راه سازی ، چاپ	۱۳۳۷
خط فارسی ، چاپ	۱۳۴۹
مصالح ساختمان ، چاپ	۱۳۵۳
سفرجنگی‌ی اسکندرمقدونی به درون ایران و	
هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است ، چاپ	۱۳۵۴
راهنمای بتن ساز، چاپ چهارم	۲۵۳۵
نام‌های جغرافیایی‌ی جاهای ایرانزمین، چاپ خواهد شد .	

شمارهٔ ثبت ۱۳۲۰

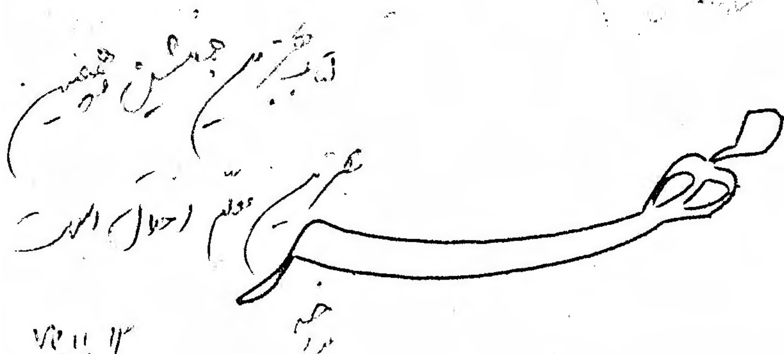
۱۵۰ ریال

احمد حامی

مهر

۲۵۳۵

همه‌گان در سالها و بزرگان در سده‌ها زنده‌گی میکنند.
رضاشاه بزرگی‌ست که سده‌ها در یاد فرزندان ایران زنده خواهد ماند.



ایزد از یاد رفته‌یی که از بامداد تا دل شب، در پگاه، درنیمروز، در پسین ودرشامگاهان، همهٔ زنده‌گیِ ما را پُر کرده است.

بررسی‌های
احمد حامی

چاپ یکم

مهرماه ۲۵۳۵

چاپ داورپناه

فهرست نوشته‌های کتاب

به نام خدای جان و جهان

چهل سال میشود که ناپیوسته دربارهٔ آئین مهر بررسی میکنم . از چند سال پیش میخواستم یادداشتهایم رابچاپ برسانم ، اما دراین‌کار دودل بودم . با برگزار شدن کنگرهٔ مهرشناسان جهان در شهریور ماه ۱۳۵۴ (۲۵۳۴) در دانشگاه ملی‌ی تهران و آگاهی ازدانش مهر شناسان جهان دربارهٔ بغ‌مهر، دلیرگشتم و برآن شدم کـه یادداشتهایم را بچاپ برسانم . باشدکـه مهرشناسان جهان در گردهم‌آیی‌های آینده ، ازآئین مهرآگاهی‌ی درستی پیدا کنند .

من دراین نوشته ، بسیاری ازجاهای تاریك فرهنگ ایران را روشن کرده‌ام. آرزو دارم جوانان پرشوری کـه دلشان برای ایران و ایرانی میتپد ، دنبال کار مرا بگیرند وازشمع کم سویی که روشن کرده‌ام مشعل فروزانی بسازند وفرهنگ ایران را از نادرستی‌ها و بدخواهی‌ها پاك سازند .

درنوشتن‌این‌کتاب، ازدوکتاب‌نامبرده درزیر، بیش‌ازنوشته‌های دیگر بهره‌گیری کرده‌ام :

۱ – Mithras – Mysterien und Urchristentum نـوشتهٔ Alfred Schuetze چاپ ۱۹۶۰ درشتوتگارت آلمان ، به زبان‌آلمانی .

۲– Mithras نوشتهٔ J. Vermaseren چاپ ۱۹۶۵درشتوتگارت آلمان ، به‌زبان‌آلمانی .این‌کتاب را بزرگ نادر زاد ، از زبان فرانسوی به فارسی برگردانده و درسال ۱۳۴۵ درتهران بچاپ رسیده است .

پیش از خواندن، کتاب را غلط گیری کنید!

صفحه	سطر	به جای	بخوانید
۲۵	۱	ش ۱۹	ش ۱۹ د ، در صفحهٔ ۱۴۶
۳۰	۱۲	میپوستند	میپیوستند
۶۷	آخر	افزوده شود	مانند امامزاده داوود در شمال باختری‌ی تهـران
۷۹	۲	دیربن	دیرین
۸۹	۸		که، درآغازسطرزیاداست
۹۱	۴	بیرونی	بیروتی
۹۲	۳ ازپائین	جابی	جایی
۱۰۱	۵	سده	شده
۱۰۴	۴ ازپائین	گاو نابود	گاوی که نابود
۱۵۷	۲		تشرف به‌آئین مهر



مهر، ایزد از یاد رفته‌یی که از بامداد تا دل‌شب، درپگاه، درنیمروز، درپسین و درشامگاه همهٔ زنده‌گی‌ی ما را پر کرده است.

این نوشته را بخوانید و بَغ مهر، ایزد فروغ، ایزد روشنی، شاه چراغ، نگهبان پیمان، پشتبان جنگیان و راستگویان و درست کاران، پیشوای ایاران (عیاران)، علی‌ی علی الاهیان، داوود کوود (کبود) سوار، یارغار، زورخانه، پهلوان و لوتی را بازشناسید و از بزرگترین سرافرازی‌ی‌نخستین دوران سروری‌ی مردم آریایی‌ی ایرانزمین آگاه شوید.

از خیلی پیش، از زمان بسیار دور، از گودترین و تاریکترین جای تاریخ، از زمانی‌که آریایی‌ها به ایرانزمین آمدند، از آن زمان‌که رویدادهای تاریخ در پشت مه تیره‌یی پنهانند و تنها سایه‌شان پیداست. ایرانیان مهر و ناهید را نیایش میکردند و پیرو آئین مهر یا کیش بغانی بودند.

ناهید یا آناهیتا (اَاهیتَ = ناپلید = بی‌گناه = معصومه)، ایزد زن، ایزد آبها، که اورا از **پلهای دختر** که به‌نام اوساخته شده‌اند مانند: پل دخترهای میانه، تنگ ملاوی، تالاب رود (رود تالار مازندران)، درخراسان، روی رودخانهٔ

زرین رود (قزکُرپی) در جنوب مراغه و جاهای دیگر ، هم‌چنین از پرستشگاه‌های او در کنگاور ، تراز ناهید درخاور ساوه ، بی بی شهربانــو در ری و بیدخت (بیْ = بی = بغ + دخت) درخراسان وجاهای دیگر ، دربخشیدن **چنبر شاهی** به‌نرسی پادشاه ساسانی درنقش رستم میشناسیم ش ۱. ساسان پدربابك پدراردشیر، بنیان‌گذار شاهنشاهی‌ی ساسانی ، موبد پرستشگاه ناهید درشهر استخر فارس بود .

مهر ـ آئین مهر یا کیش **بغانی** راکه ریشهٔ آن نیایش‌آفتاب است ، نخستین آریایی‌هایی‌که به ایرانزمین ، هندوستان و آسیای‌کوچك‌کوچ کردند، همراه خود آوردنـد (در کاوشهای آناتولی هم سرود دلچسبی از **آرینا** Arinna الاههٔ آفتاب و سرَور ایزدان پیدا شده کـه از هتیت‌ها بجا مانده است) . نیایشگران آفتاب‌کـه در دوران باستان به ایرانزمین وآسیای‌کوچك آمدند سه‌گروهشان بنام بودند :

کاسپ‌ها ، هاتی‌ها که هتیت Hethit نام‌گرفته‌اند و میتانی‌ها Mitanni .

کاسپ‌ها یا کاسپیان ـ بررسی‌های من به اینجا رسیده است کـه ، نخستین گـروه آریایی‌ی سفید پوست با چشمانی کبود و موهای بور کـه در هزارهٔ سه‌یم پیش از میلاد ویا زودتر ، پیش ازکوچیدن هتیت‌ها و میتانی‌ها به‌آسیای‌کوچك ، از راه دامنهٔ کوه‌های تالش (تال ، تیل ، تول = گل+لش) به ایران آمدند و در درهٔ سفیدرود و دلتای‌آن (گیلان امروزی) ماندگارشدند **کاسپ‌ها** بودند . اینها فرهنگی درخشان و تمدنی گسترده دراینجا بنیان گذاشتند ونام خود را به دریای شمال ایران دادندکه فرنگی‌ها آنرا دریای **کاسپی‌َین** (کاسپیان) مینامند .

چیزهایی راکه در درهٔ سفیدرود از زیرخاك بیرون آورده‌اند ، مانده ازدوران **کاسپ‌ها** هستند .

کشور کاسپ‌ها در آغاز ، در درهٔ سفید رود میان دریای کاسپیان و کوه‌های شمالی‌ی زنجان (سنگان) و از املش (امل+لش) تا تالش گسترده بوده است .

کاسپ‌هاپیرو آئین‌مهربودند وبایدنخستین کسانی‌بوده‌باشندکه اسب رابه‌ایران

آورده و پرورش داده‌اند . کاس‌های گیلان که چشمانی کبود ، پوستی سفید و موهای بور دارند و بیشتر در فومن و اسالم و تالش و املش زنده‌گــی میکنند ، از نژاد کاسپ هستند .

کاسپ‌ها از کوه‌های تالش به آذربایجان هــم رفته‌اند . دو کسیان ، یکی در شهرستان ماکو و دیگری درشهرستان رضائیه از این مردم نام گرفته‌اند . مردم چشم کبود و مو بور و سفید پوست آذربایجان هم از نژاد کاسپ و از خویشان کاس‌های گیلان هستند .

کاسپ‌ها به فلات ایران کوچیده‌اند و زمان درازی شهر **قزوین** (کاسپین = کاسپیان) زیستگاه و پایگاهشان بوده است . مردم مو بور و سفید پوست و کبود چشم قزوین هم از نژاد کاسپ‌اند .

گروهی ازکاسپ‌ها به‌خراسان‌رفته‌اند و دردرهٔ **کاسپ رود** که امروز کشف‌رود نامیده می‌شود ماندگار شده‌اند (کشف نام لاك پشت است و به اینجا نمی‌خورد ، در شاهنامه نام این رود ، کاسپ رود وکاسف رود آمده است) . گروهی‌هم به‌خاور افغانستان امروزی رفته‌اند که بازمانده‌گانشان با موی بور ، چشم‌آبی وپوست سفید هنوز درآنجا زنده‌گی میکنند .

کاسپ‌ها از قزوین به همدان و ازآنجا به لرستان رفته‌اند . اینها با پروراندن اسب و فروختن آن به بابلیها ، به‌کشور بابل راه یافتند . پیش از آنکه کاسپ‌ها به بابلیها اسب‌بفروشند، سومریها واکدیها وبابلیها، ارابه‌های خود را باگاومیکشیدند. پس‌ازشناختن اسب ، ارابه‌هاشان رابااسب‌کشیدندکه‌آنها را ازکاسی‌ها میخریدند . ازهمین راه اسب به عربستان رفت و درآنجا پرورش یافت ، جوری‌که اسب عربی امروزه بنام شده است .

هم اکنون در لرستان مردمی سفید پوست بـا موهای بور و چشمانی کبود ، درتیره‌های کاکاوند ، حسن وند ، بومیان نورآباد ، دربخشهای زاغه ، الشتر، دلفان،

سلسله ، کرمانشاه و جاهای دیگر زنده گی می کنند که از نژاد کاسپ هستند .

کاسی‌های لرستان که ازراه اسب فروشی به بابل راه یافته بودند ، کم کم در بابل رخنه کردند و به‌آنجا دست اندازی میکردند . این دست اندازی‌ها به‌اندازه‌یی گسترش یافت کـه ، از سدهٔ هجدهم پیش از میلاد ، نام کاسی‌ها در تاریـخ بابل راه یافت .

بابلیها ، به کاسی‌ها که از شمال خاوری ، و هتیت‌های سفید پوست و موبور و کبود چشمِ هم‌نژاد کاسی‌ها ، که ازشمال به‌بابل دستبرد میزدند **بربرها** میگفتند . **بربر** ، به‌زبان سومری نام‌آفتاب است . سومریهاکاسی‌ها را وبابلیها هتیت‌ها را کـه هردو نیایشگر آفتاب (مظهر ایزد مهر) بودند **آفتاب‌پرست** میدانستند وآنها را بربر مینامیدند .

کاسی‌ها که باگذشتن زمان نیرومند شده بودند ، درسال ۱۵۲۰ پیش ازمیلاد، کشور بابل را گرفتند و فرمانروایی‌ی خود را درآنجا استوار کردند .

از پادشاهان نامدار کاسی‌ها دربابل ، نام کارائین‌داش Karaïndash (پیرامون سال ۱۴۱۵ پیش ازمیلاد) . کوری‌گال‌زوی یکم Kurigalzu (پیرامون سال ۱۳۸۰ پیش از میلاد) . بورنابوری‌یاش دوم Burnaburiash (پیرامون سال ۱۳۵۰ پیش‌از میـلاد) . ملی‌شی‌خـو Melishichu (پیرامون سال ۱۱۸۰ پیش از میلاد) . بجا مانده استُ .

درسال ۱۱۶۰ پیش‌ازمیلاد، پس‌از ۳۶۰ سال فرمانروایی به‌کشوربابل،کاسیهای لـرستان از الامیها شکست خوردند و سرَوری‌شان در کشور بابل پایان یافت و به کوهستان‌لرستان‌باز گشتند.(لغت‌نامهٔ‌سوئیسی‌ی NSB Enzyklopaedi-Lexikon 2000 جلد هشتم چاپ ۱۹۷۱ صفحهٔ ۲۷۸۲ ستون چهارم) .

کاسی‌ها را الامی‌ها ، کَسی ، آسوریها ، کشو و هرودت کیسی نامیده است. در تاریخ کشو ، کاسو ،کاسی ،کیسی ، کسی ،کاسیت ، کسیان‌هم نامیده شده‌اند .

هاتی‌ها Hatti که‌امروزه هتیت Hethit نامیده میشوند ـ در آغاز هزارهٔ دویم پیش از میلاد ، مردمی آریایی نژاد روشن پوست نیایشگر آفتاب (مظهر ایزد مهر) از راه قفقاز به‌آسیای کوچك سرازیر شدند . اینان کم کم آسیای کوچك را به‌زیر فرمان خود درآوردند و درسدهٔ هفدهم پیش ازمیلاد کشورخود را در آسیای کوچك به اندازه‌یی گسترش دادند که درجنوب با کشور بزرگ بابل ومصر هم‌مرز گردیدند .

هتیت‌ها پیوسته به بابل دست اندازی میکردند . مردم بابل ازاین یورشگران میترسیدند و آنها راآفتاب پرست میدانستند و **بربر** مینامیدند ، زیرا هتیت‌ها آفتاب (مظهر ایزد مهر) را گرامی میداشتند و نیایش میکردند .

بابلیها واژهٔ **بربر** را از سومریها گرفته بودند . سومریها به‌کاسی‌های لرستان که به‌کشور سومر دست اندازی میکردند **بربر** میگفتند . پس آنجور که میگویند، **بربر** واژهٔ یونانی نیست .

هتیت‌ها که در سوریه و لبنان امروزی با مصریان هم‌مرز شده بودند ، کم کم زورمند شدند (۱۴۵۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد) و هماورد مصریان گردیدند تا آنجا که ، رامسس دویم Ramses II پادشاه مصر را در کادش Kadesh (تل‌نبی‌مند ، در جنوب باختری‌ِی حمص) شکست دادند و فراری کردند .

رامسس دویم پادشاه مصر، درسال پنجم پادشاهی‌یش ، درماه مهٔ سال ۱۲۸۵ پیش از میلاد با بیست هزار مـرد جنگی برای درهم‌کوبیدن دوازده هزار سپاهی و هشت هزارچریك زیرفرمان مووتلیس Muwatallis پادشاه هتیت‌ها به‌نبرد پرداخت. سرانجام از هتیت‌ها شکست خورد وپس نشست . شانزده سال پس از آن ، رامسس دویم ناگزیر شد با هتیت‌های زورمند «پیمان دوستی‌ِی همیشه گی» ببندد .

میتانی‌ها Mitanni – اینها هم مردمی آریایی و نیایشگر آفتاب (مظهرایزد مهر) بودند و از قفقاز به‌آسیای کوچك رفته بودند . میتانی‌ها از ۱۵۳۰ تا ۱۳۵۰ پیش از میلاد دربخشی ازآسیای کوچك ، درشمال میانرودان (بین‌النهرین‌امروزی)

فرمانروایی میکردند . اینها در پایان کارشان از هتیت‌ها شکست خوردند و با آنها هم‌پیمان شدند .

در تابستان سال ۱۹۰۶ Hugo Winkler باستان‌شناس آلمانی، در **بوغاز کوی** در ۱۵۰ کیلومتری‌ی خاور آنکارا پایتخت ترکیه ، بـه ده هزار خشت نوشتهٔ به زبان هتیت‌ها و به خط میخی دست یافت کـه از سدهٔ چهاردهم (۱۳۸۰؟) پیش از میلاد بجا مانده بودند. یکی از این خشت‌نوشته‌ها پیمان‌نامه‌یی‌ست میان پادشاهان دو کشور آریایی‌ی هتیت و میتانی کـه در آن به **ایزد مهر** وایزدان دیگر سوگند یاد شده است که به مرز کشور همدیگر دست اندازی نکنند . این خشت نوشته، گویای آنست که ، در سی‌وچهار سدهٔ پیش ، مهر آنچنان ایزد بزرگی بوده است کـه ، پادشاهان به او سوگند میخوردند و او را نگهبان پیمان‌میان خود میدانستند .

میتانی‌ها و هتیت‌ها گرچه هم پیمان شده بودند ، درپایان سدهٔ دوازدهم پیش ازمیلاد از «مردم دریایی» که ازدریای روم به‌آسیای کوچك‌یورش برده‌بودند شکست خوردند و جای خود را در آناتولی به **فریگی‌ها** Phrygi کـه از مردم دریایی بودند دادند . کشور فریگی‌ها در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد زورمند بود. آن گروه از فریگی‌ها کـه به سوی خاور پیش رفته بودند از تیگلات پیله سریکم Tiglatpileser I پادشاه آشور شکست خوردند و تار ومار گردیدند .

آسوری‌ها هـم در سال ۶۱۲ پیش از میلاد از **مادها** شکست خوردند و در تاریخ بایگانی شدند .

ایزد مهر یا بغ مهر یامیترا (می تْ را، به‌سانسکریت) یا میثر (می ثْ رَ، به اوستایی) یا میتر (می تْ رْ، به‌پهلوی) که مهرشده و آئین مهر یا کیش بغانی از ایران زمین و آسیای کوچك به یونان وروم رفته است .

واژهٔ آریایی‌ی بَغ که روسی‌ی آن بُگ است ، در زبان یونانی « باکوس Bacchus » و در زبان ارمنی بوغوس شده و کیش بغانـی در زبان رومیان Pagan

گشته‌است . چون کشیشان عیسوی با کیش بغانی دشمنی داشتند ، آنرا خدانشناسی جلوه داده‌اند که هنوز هم‌در زبان ایتالیایی به همین معنی‌ست .

بغ را در گویشهای ایرانی ، بك ، بگ یا بیگ ، بای ، بی (بِ یْ) ، هم میگفتند که در واژه‌های : بغپور ، بغداد ، اتابك ، بیگم (بیگ+ام=مادر بیگ) ، بای‌یزید، بای‌کوه (بای+کوه=باکو=کوه ایزد) ، آذربیجان (آذر+بِ یْ+گان) یا آذربایجان (آذر+بای+گان=جایگاه آتش ایزدی) ، بیستون (بِ یْ+ستان=ستون) ، بعلبگ (بَعل+بَگ) ، بی دُخت (بِ یْ+دُخت=آناهیتا) ، بیشاپور (بِ یْ+شاهپور) ، بیرون (بِ یْ+رون = ران) و واژه‌های زیاد دیگر مانده است .

پیشین‌ترین نوشته‌یی که در آن از مهر نام برده شده در ریگ ودا Rigveda نامهٔ دینی‌ی هندوان باستانی‌ست که برخی از سرودهای آنرا از پانزده سدهٔ پیش از میلاد میدانند .

مهریان آفتاب به ویژه سرخی‌ی بامداد را مظهر جلوهٔ ایزد مهر میدانستند ، ازاین‌رو به‌خورشید که تابندهٔ آفتاب (آف =رو، بالا+تاب ، از ریشهٔ تابیدن = گرم کردن . پس آفتاب یعنی گرم کنندهٔ بالا) است «مهر» هم میگویند و مهریان را آفتاب پرست میپندارند .

درنوشته‌های مانوی که درغار «تورفان» پیدا شده، مانی پیغمبرایرانی درسدهٔ سه‌یم میلادی ، از مهرچنین یادکرده است :

«مهر» فرستادهٔ بزرگ ایزدان ، آورندهٔ کیش برگزیده‌گان بود .

از این نوشته‌ها برمیآید که مانی ، مهر را میانجی‌ی جهان بالا وجهان پایین (لاهوت و ناسوت) میدانسته است . از این‌رو باید مهر در روی زمین بـه جهان آمده باشد .

آئین مهر، مانند دین‌های بزرگ جهان‌نیست که خداوند آنرا بوسیلهٔ پیامبری برگزیده ، برای راهنمایی‌ی مردم فرستاده باشد . بلکه یك آئین ُسنتی‌یی‌ست که آغاز آن تاریك است و در هر سرزمین با پندارها و خوی مردم آنجا ُاخت گرفته و هماهنگ شده است ، پس آئین مهری یك دین با «قانون تدوین» شده نیست .

***

افسانهٔ پیدایش مهر

آئین مهر را مهریان به هندوستان و آسیای کوچك بردند وبه‌ایران آوردند . مهریان ایران میپنداشتند که ، « بغ مهر » درکوه البرز در یك غار از فروغ زاییده شده است . چون از برخوردن دو سنگ آذَری‌ی سخت به همدیگر آذرخش میجهد ، ازاین‌رو پیدایش مهر را هم این‌چنین میپنداشتندکه ، مهرهم مانندآذرخش از سنگ برون جسته است در مهرابه‌های اروپا و آسیای کوچك ، هرجا به جهان آمدن مهر در سنگ کنده‌گری شده یا آنرا از سنگ تراشیده‌اند ، او را در هنگام برون آمدن از سنگ نشان داده‌اند ش ۲و۳ . پس نباید پنداشت که مهر از سنگ زائیده شده بلکه زادهٔ فروغ است و به جهان آمدنش این‌چنین نموده شده است .

مهریان شب **یلدا** را «زادشب مهر» میدانستند. یلدا ، واژهٔ سریانی وبه‌معنی‌ی تولد است . با آنکه از تاریکی‌ی شب یلدا سخن زیاد گفته شده است ، هر شب یلدایی‌تاریك نیست . تاریکی و روشنی‌ی شب یلدا بسته‌گی به‌گردش ماه‌های قمری در ماه‌های خورشیدی دارد . شب نشانهٔ تاریکی‌ی اهریمنی و روز نشانهٔ روشنی‌ی ایزدیست . چون شب یلدا بلندترین شب سال است‌که پس‌ازآن روزها بلند میشوند وروشنی‌برتاریکی‌چیره میگردد، ازاین‌رو شبِ آغاز زمستان را «زادشب ایزد فروغ» پنداشته‌اند ، که پس ازچند هزار سال هنوزآریایی‌ها آنرا جشن میگیرند . درایران

به نام شب **یلدا** و در نزد عیسویان به نام زاد شب حضرت عیسی ع .

ایرانیان بیش‌از سه‌هزارسال است که شب یلدا راجشن میگیرند و شب‌َچره (از ریشهٔ چریدن ، ُچرك = نان هم از ریشهٔ چریدن است) میخورند . میان میوه‌ها ، بیشتر انار ومیان سبزی‌ها ، بیشترهندوانه میخورند ، زیرا ، ُگل انار و ُگل هندوانه سرخ رنگ‌اند ومهریان به‌رنگ سرخ دلبسته گی‌ی زیاد داشتند . مهریان ، سرخی‌ی بامدادی‌ی پیش از بر آمدن آفتاب را « مظهر جلوهٔ ایزد مهر » میدانستند .

ایزد فروغ دو مشعلدار داشته که « مهربان (مهر + بان) های » او بودند . در بسیاری از سنگ کنده‌ها و نقش‌های مهرابه‌ها در اروپا و آسیای کوچك دیده میشود که ، یك مهربان در سوی راست مهر ایستاده و مشعل فروزانش را به سوی آسمان گرفته ، که نشان دهندهٔ بر آمدن آفتاب است ، و مهربان دیگری در سوی چپ مهر ایستاده و مشعل فروزانش را به‌سوی زمین گرفته ، که نشان دهندهٔ فرو رفتن آفتاب است و مهر در میان آن دو ، نشان دهندهٔ نیمروز است . مهربانها، در بیشتر نقش‌ها و سنگ کنده‌های به جا مانده ، آزاد وار و خودمانی در برابر مهر ایستاده و یك پای خود را روی پای دیگر انداخته‌اند . این میرساند کـه در آئین مهری ، مهربانان بلندپایه و ارجمند و خیلی به مهر نزدیك بودند . گذشته از دو مهربان ، هرجا مهر بر گردهٔ گاو سوار است ودشنهٔ خود را در کتف گاو فروکرده ، سگ ومار خون گاو را میلیسند ، عقرب هم تخم گاو را میگزد ش ۴ .

بیشتر مهرشناسان سگ را نشانهٔ پاسداری وعقرب را نمایندهٔ اهریمن میدانند که تلاش میکند به تخم گاو زهر بریزد ، اما کامیاب نمیشود .

مهرشناسان باختر ، مار را نشان «گذشتن زمان بی آغاز و انجام » میدانند . من این را نمی‌پذیرم وبر آنم که ، مهریان مار رانشانهٔ زنده گی میدانستند ، زیرا مار همانند ن َرکی‌ست . چون نطفه از نرکی بیرون میتراود و نطفه را مایهٔ زندگـی میدانستند ، پس مار را نشانهٔ زنده گی میپنداشتند .

***

مهری شدن

مهریان ، نوجوانانی راکه شایستهٔ مهری شدن میافتند، راهنمایی میکردند تا آمادهٔ مهری شدن گردند . نوجوان آماده شده را به «مَهیار» میسپردند که او را پرورش وآموزش دهد . مهیار کاری را میکردکه امروزه در زورخانه‌ها همانندآنرا برای پرورش دادن پهلوانان میکنند . نوجوان که نوچهٔ مهیار شده بود ، در دورهٔ نوچه گری کورکورانه ازمهیار فرمان میبرد و دستورهای او را بی‌چون وچرا انجام میداد . دستورهایی که مهیار به‌نوچه میداد ، انجام دادنشان بسیاردشوار بود تاآنکه «مَن» درنوجوان بمیرد و «ما» دراو زنده شود . آدم شود و شایسته گی‌ی برادری‌ی مهریان و یارآنان شدن و رهبری‌ی مردم را پیدا کند . تُرنا بازی‌که هنوز درگوشه وکنار ایران بجا مانده ، نمونه‌یی ازآن کارها وآزمایش پایداری‌ی نوجوان‌هاست. پس از گذراندن دورهٔ سخت نوچه گری و پرورش یافتن تن و روان او ، نوچهٔ پرورش یافته و آموزش دیده را در « یارستان » آزمایش میکردند . چنانچه از بوتهٔ آزمایش کامیاب بیرون می‌آمد ، به‌گروه « یاران » میپیوست و یار و برادر آنان میشد . یارستان مهریان را امروزه اهل حق در استان کرمانشاه « یارسان » گویند و چگونه گی‌ی مهری شدن نوجوانان ، کم وبیش در یارسان بیاد مانده است . برای

شناخته شدن ، چهرهٔ مهری شده گان را خال کوبی میکردند . در ایران آنرا «مُهرهٔ مِهر» و خال مسیحا گفته‌اند که از آن در **شعرفارسی** هم یاد شده است .

حافظ گفت :

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

« مهرهٔ مهرتو » برچهرهٔ ما پیدا بود .

شاطرعباس قمی گفت :

ای که برکنج لبت « خال مسیحا » داری

مرده را زنده کنی معجز عیسی داری ؟

کسی که مهری شده‌بود میتوانست تا هفت پله بالا رود . این‌کار برای پرورش دادن روان و «آدمی» شدن مهریان بود تا شایستهٔ رهبری‌ی مردم شوند . هفت پلهٔ مهری که از ایران به امپراتوری‌ی روم رفته ، با نام رومی‌ی آنها در زیر نوشته شده است .

کلاغ Corax ، **نامزد** Nymphus ، **جنگی** Miels ، **شیر** Leo ، **پارسا** Perses ، **مهر پویا** Heliodromus ، **پدر** Pater . کلاغ ، نامزد و جنگی پله‌های پایینی و شیر ، پارسا ، مهرپویا و پدر ، پله‌های بالایی‌ی کیش مهری بودند .

کلاغ ، پیام آور بود و برای مهریان از جهان بالا پیغام میاورد . هنوز هم **کلاغ خوش خبر** زبانزد است .

نامزد ـ کارهایی را که کلاغ باید انجام میداد تا **نامزد** میشد ، دشوارتر از کار-هایی بود که نوچه برای کلاغ شدن انجام میداد. یکی از کارهای دشوار **خاموش ماندن** بود . چله نشستن، تمرین خاموش ماندن‌بود . شارب گذاردن اهل‌حق ، علی‌الاهیان و درویشان‌هم نشانهٔ خاموش ماندن و پوشیده بودن روی دهان و لب فروبستن است.

جنگی ـ پس از پایان دورهٔ نامزدی ، مهریان جشن میگرفتند و نامزد ورزیده شده را آزمایش میکردند . پس از آنکه در آزمایش دشوار پذیرفته میشد ، به پلهٔ

« جنگی » بالا میرفت . جنگیان مردانــی برگزیده بودند و ستایش میشدنــد . مانند : چه یك مرد جنگی چه یك دشت مرد و یــا همه جای جنگی سواران بدی . پس از بالا رفتن از پلهٔ جنگی ، کمر مرد جنگی را میبستند و او «کمربسته» میشد .

دز کشور روم ، گذشته از کمربستن، به‌مرد جنگی شده تاجی‌هم میدادند . او که‌کمربسته شده بود تاج را نمیپذیرفت و میگفت‌که : « مهرتاج سرمن است » . به کمرِ مرد جنگی شمشیری‌هم آویزان میکردند . شوالیه گری در اروپا ، ازاین‌روش سرچشمه گرفته است .

مهرشناسان باختری نوشته‌اندکه : «این همه‌که ازتاج درانجیل نامبرده شده، از تاج مهری مایه‌گرفته است » .

Paulus که ازکیش مهری آ گاهی داشته گفته است که : « خوشی‌ی من و تاج سر من در َسرَور من است » . این همان گفتهٔ مهری‌هاست ، هنگامی که از پلهٔ جنگی بالا میرفتند . پس تاج افتخار و سرافرازی ، تاج نامداری ، تاج زنده گی ، واژه‌های شعری نیستند ، بلکه از آئین مهــر بجا مانده‌اند . در امپراتوری‌ی روم بیشتر سربازان تاپلهٔ جنگی بالا میرفتند . جنگی‌ها برای گسترش آئین مهــر، تلاش زیاد میکردند .

شیر ــ بالا رفتن از پله‌های کلاغی ، نامزدی و جنگی ، نیاز به شستن تن و پاك شدن (غسل تعمید) داشت . بالا رفتن از پلهٔ شیری بسیار دشوار بود . مرد جنگی‌که شیر میشد ، نیرومندیش را آزمایش میکردند . مرد شیرشده ، باید همانند شیر که نیرومندترین جانوران است ، زورمندترین همردیفانش باشد . به شیرمرد احترام میگزاردند و از او حساب میبردند . امروز هم زبانزد است‌کــه ، فلان‌کس «شیرشده» یا «فلانی برای ما شیرشده» .

شیرمرد شدن، نشانهٔدلیری و زورمندی بود وشیرمرد به‌بالاترین پایهٔنیرومندی رسیده بود . یعقوب لیث وبرادرش عمرولیث و پدرشان به پلهٔ شیری (لیث) رسیده و شیر مرد شده بودند .

روی گـور شیر شده گان ، شیری از سنگ تراشیده میگذاشتند که صورت « شیرمرد » در دهان شیر سنگی کنده گری میشد ش ۵ ، تـا چندی پیش‌هم این کار دنبال میشد . شیرهای سنگی‌یی را که در اصفهان پیدا کرده‌اند و دوتای آنها را در دوکنار پل خواجو گذاشته‌اند ، هم‌چنین شیرهای سنگی‌یی را که در مهرابهٔ « شاه چراغ » شیراز پیدا کرده‌اند ، شیرهای سنگی‌ی روی گور شیرمردان هستند .

در تخت جمشید نقشی‌کنده گری شده که ، شیر بر گردهٔ گاو جسته و گاو را گاز گرفته است . این هم از آئین مهر است ، با تفاوت آنکه در مهرابه‌های‌کشور روم و آسیای‌کوچك ، مهر بر گردهٔ گاو سوار است و دشنهٔ خود را در‌کتف جانور فرو برده و درتخت جمشید ، شیرکه پلهٔ چهارم مهری‌ست ، بر گردهٔ گاو جسته و گاو را گاز گرفته است .

پارسا ــ شیرمرد که به‌سر آمد نیرومندی رسیده بود ، پس ازآن پارسا میشد. پارسا ، که رومیان او را Perses میگفتند ، واژهٔ پارسی‌ی باستان است و معنی‌یش « پارسی » وایرانی‌ست،که ، پارسا شده است . پس ازبالا رفتن از پلهٔ « پارسایی » ، مرد مهری وارسته‌میشد ، زیرا دیگر درسنی نبودکه مانند شیرنیرومند باشد، چونکه نیروی جوانـی را از دست داده بود . واژهٔ پارسا ، در ایران مسلمان شده هم بجا مانده است ومعنی‌ی «پرهیزکار» می‌دهد . سعدی گفت :

ترك دنیا و شهوت است و هوس «پارسایی» ، نه ترك جامه وبس .

پس ازگذشتن از پلهٔ پارسایی ، مرد مهری از پلهٔ «مهرپویایی» بالا میرفت .

مهرپویا را رومیان Heliodromus مینامیدند . این نام را کـه یونانی شدهٔ مهرپویاست ، رومیان ازیونانیان ویونانیان از ایرانیان‌گرفته بودند . درزبان یونانی Helios ایزد روشنی و مظهرش‌آفتاب بوده‌که ، یونانی شدهٔ مهر است .

پویا به دونده یا رونده میگویند . مهرپویا ، درپی مهردوان و روان بود ، او ره چنان میرفت‌که «رهروان مهری» رفته بودند .

پدر ، پس از گذشتن از پلهٔ مهرپویایی، مرد مهری به‌پلهٔ «پدری» که بالاترین پلهٔمهری گری‌بود بالامیرفت . پدردربرخی از گویش‌های ایرانی‌مانند لری وسمنانی پیر (پی یَرْ) گفته میشود که امروزه آنرا پیر میخوانیم مانند پیرمغان ، پیردیر که از پیر مهری گرفته شده است .

میگساری‌ی مهریان – پیروان آئین مهر مردمی میگسار بودند و می راآب زنده گی‌میدانستند . می مینوشیدند تا ازخود بیخود شوند و به‌راستی گرایند. این‌از آب زنده گی ریختن مار در دوستکامی و اینکه درکشتن گاو نر ، در جایی‌که دشنهٔ مهر درکتف گاو نر فرو رفته ، بُتهٔ رَز وخوشهٔ گندم روییده است برمیآید . یونانیان باستان هم باکوس را کـه یونانی شدهٔ بغ است خدای شراب میدانستند . گذشته از اینها ، میگساری‌ی مهریان از واژه‌های میکده (می+ کـده ، از ریشهٔ کندن) ، میلان (می+لان) ، میدان ومانند اینهابرمیآید . میدان از دوپاره ساخته شده است، می+دان که به معنی‌ی روان شدن است مانند ناودان و زهدان . پس میدان یعنی می‌روان . مهریان درگذرگاه‌ها دوستکامی میگذاشتند و درآن می میریختند هرکس میخواست ازآن مینوشید .

دوستکامی ش ۶ – نام جام پایه دار بزرگی‌ست کـه ازآن به‌کام دوست می مینوشیدند . امروزهم به نام «دوسکومی» در سوکواری‌ها درآن آب میریزند و به رایگان به تشنه گان میدهند . در پرستشگاه بزرگ ناهید درکنگاور ، یك سنگابـهٔ بزرگ پیدا شده‌که اکنون آنرا در مسجد کوچك‌کنگاورگذاشته‌اند . درمسجدهای بزرگ و کلیساهای بزرگ ، سنگابه‌های بزرگی گذاشته‌اند کـه از سنگ یك تکه تراشیده شده‌اند و همانند دوستکامی‌های مهری هستند .

سقاخانه‌های امروزی که درآنها آب «سبیل‌الله» است وآنجاهاشمع‌هم روشن میکنند ، بیاد ماندهٔ میدان‌ها و دوستکامی‌های مهری هستند .

نشان جهانی‌ی **دارو و درمان** – به شکل‌های ۷ و ۸ نگاه‌کنید ، یکی شکل

روی‌یك سکهٔ مفرغی‌ست‌ازسدهٔ سه‌یم میلادی و آن اسکولاپ (به یونانی Asklepios خدای افسانه‌یی‌ی دارو و درمان یونان باستان است و دیگری دوستکامی‌ی مهری که مار در آن زنده‌گی میریزد وهیچ همانندی‌یی بایکدیگر ندارند . پس نشان جهانی‌ی دارو و درمان امروزی ، دوستکامی و مارمهری‌ست ، نه اسکولاپ Esculape خدای افسانه‌یی‌ی دارو و درمان یونان باستان .

دربسیاری ازمسجدهای بزرگ و کلیساهای بزرگ دیده میشود که ، مار مهری به دوستکامی‌ی مهـری زنده‌گی میریزد و یا از آن بیرون میخزد . درکلیسای بزرگ « سان پیترو » در واتیکان ، کنار یکی از دیوارها دو مار به یك دوستکامی زنده‌گی میریزند. درشکل‌های ۹ و ۱۰ هم دیده میشود که مار ازدوستکامی‌بیرون میخزد. یکی ازسر درکلیسای «سورپ سرکیس» درخوی است که درآغاز مهرابه بوده ودیگری از سر درِ مدرسهٔ چهار باغ در اصفهان .

عیّارـ مهریان به‌یکدیگر «یار» میگفتند . «ایار» واژهٔ پهلوی و به‌معنی‌ی‌یارو دوست است در دوران اسلامی در ایران ، ایار را «عیار» نوشتند . کتاب دلچسب سمك عیار(سامك‌ایار) به‌تازه‌گی نونگری وچاپ شده است . عیار در زبان عربی ریشه ندارد وهمان واژهٔ «ایار» است که آنرا «عیار» نوشته‌اند .

یارغار ـ مهریان ایران میپنداشتند که مهر ، شب یلدا در غاری درکوه البرز به جهان آمده است . ازاین‌رو تا جایی که میشده ، درغارها گردهم میآمدند وچون بیشتر غارها کوچك‌اند ، مهریان برای بجاآوردن آئین مهر، به‌گروه‌های کوچك به غار میرفتند و در غارها «یارغار» یکدیگر میشدند .

شمع روشن کردن ـ برای روشن کردن‌غارها شمع‌میافروختند. شمع‌روشن کردن شیعیان درجاهای‌مقدس وسقاخانه‌ها ومانند اینها ، همچنین شمع روشن کردن عیسویان درکلیساها و درزادشب‌حضرت‌عیسی(زادشب مهر = شب‌یلدا) روی‌درخت کاج ، ازآئین مهر بیاد مانده است .

چرخ خورشید ـ امروزه صلیب شکسته نام گرفته و نماد (سمبل) مردم آریایی‌ست، که در ساختمان‌های باستانی‌ی از باختر هندوستان تا موزائیك کف زیرزمین رومیان در شهر کلن آلمان بجا مانده است. ترنج و لچکی‌های روی قالی‌های ایران، نقش خورشید است. ترنج میان قالی، خورشید میانروز و لچکی‌ها، خورشید بامدادی‌ی تازه برآمده هستند. ترنج روی قالیچه‌های سرابی بادندانه‌های زیاد هم شکل خورشید است. یك چرخ خورشید ساده درکاوشهای کنگاور پیدا شده که از سدهٔ چهاردهم؟ پیش از میلاد است ش۱۱.

ساده ترین چرخ خورشید، چهاربازویی‌ست که درایران بیشترمیان تهی‌ست مانند: چهار نقش چرخ خورشید بزرگ، که روی دیوارهای دو طاقنمای دو سوی در صحن بزرگ امام رضا ع درمشهدباکاشی ساخته شده‌اند. روی دیوار بیرونی‌ی قره‌کلیسا نزدیك ماکو (گوره کلیسا = کلیسای بزرگ) چرخ‌خورشید با سنگ‌سیاه ساخته شده است ش ۱۲. در مسجد جامع اصفهان، به دیوار ایوان جلوی گنبد خواجه نظام‌الملك، دست چپ یك چرخ خورشید میان تهی با کاشی ساخته شده است ش۱۳، چرخ خورشید دست راستی را کنده‌اند و به‌جای آن سنگ وقفنامه کار گذاشته‌اند. کنار پله‌گان جلوی مسجد شیخ لطف‌الله، پنجرهٔ روشنی رسانی‌ی زیر زمین، درسنگ مرمر به‌شکل چرخ خورشید تراشیده‌شده است. به دیوارهای مسجدهای بزرگ اصفهان وجاهای دیگرایران، روی‌کاشی‌کاری‌ها، چرخ خورشید زیاد دیده میشود.

زورخانه ـ پهلوانی ـ زورخانه، ساختمان همه‌جایی و همه شناخته‌یی‌ست که از زمان مهریان به یادگار مانده است. از دید ساختمانی، زورخانه همانند مهرابه است، تفاوتشان دراین است که، برای بهتر دیدن ورزش پهلوانان درون گود، زورخانه را باکف گرد یا هشت‌گوش میساختند ومهرابه‌ها سه‌دالانی، باکف چهارگوش دراز ساخته میشدند. تا پنجاه سال پیش، زورخانه را به یاد غارمهریان

در زیرِ زمین یاگودتر از کف زمین باگنجایش کـم میساختند . روشنیِ‌ی زورخانه مانند مهرابه کم بود و از طاق گنبدیِ‌ی آن ، از جامگاه به درون زورخانه میرسید.

پیش ازآنکه شیشهٔ تخت ساخته شود ، در ایران شیشه‌های روشنی رسان را به‌شکل جام میریختند، ازاین‌رو امروزهم به‌شیشه‌های دروپنجره، شیشهٔ جام‌میگویند. شیشهٔ جام را روی بام گنبدیِ‌ی زورخانه جوری کار میگذاشتند که گودیِ‌ی آن به سوی پایین وبرآمده گیِ‌ی‌آن به‌سوی بالا بود . جایِ‌کار گذاشتن شیشهٔ جام راروی بام «جامگاه» میگفتند .

درِ زورخانه کوتاه‌تر ازبلندیِ‌ی مردان بود، تاهنگام رفتن به درون زورخانه، مردان ناگزیر شوند سر فرود آورند . جای نشستن در زورخانه ، روی سکوهای دور گود بود .

زورخانـه را پیش از دوران صفویان ، عبادتخانه میگفتند (به یاد نیایشگاه مهریان) . درنوشته‌یی که اززمان صفویان دربارهٔ یك‌پهلوان مانده چنین‌آمده است :

« . . . . گفتند تو را به‌عبادتخانهٔ ــ پهلوان مضراب (مهراب؟) ــ میبایدرفت . پهلوان فرمود که، من آن‌منزل را راه‌نمیبرم (نمیشناسم) وآنرا نمودند (نشان‌دادند). روانهٔ آنجا شد ، چون بدان منزل رسید زیر زمینی را بنظرآورد (که) دوازده ذرع طول و دوازده ذرع عرض آن بود وبه سنگ و ساروج تمام شده بود (ساخته شده بود) و محرابی (مهراب) از سنگ مرمر به‌طرف قبلهٔ‌آن بود و چهار ذرع طول آن وسه ذرع عرض‌آن محراب بود وخطی سبز دورمحراب نوشته بودکه : ای پهلوان محمود ، اگر خواهی که مراد تو حاصل شود ، میباید دوازده سال دراین عبادتخانه بسربری . . . (کتاب تاریخ وفرهنگ زورخانه ، نوشتهٔ انصافپور چاپ تهران سال ۱۳۵۴ صفحهٔ ۵۴) .

از دیدِ گفتار و رفتار و کردار ، زورخانه‌رو مانند مهرابه‌رو، ناگزیر بود از دستورهای پهلوانی پیروی کند . زنان را به‌زورخانه راه نبود ونیست ، همانجور که

آنها را به‌مهرابه هم راه‌نبود . زورخانه مانند مهرابه جای پاکان، نیکان وجوانمردان بود و هست .

پهلوان،هنگام‌بر گزیدن و آموزش‌دادن به‌نوچه، به‌او گوشزدمیکرد که، «نوچه باید سَرو تَه مُهرباشد» . پهلوان باید زبانش مُهرباشد، پُر نگوید ، دروغ‌نگوید ، ناسزا نگوید و از دیگران بـد نگوید . پهلوان باید تنش مُهر باشد ، به نامحرم دست درازی‌نکند وچشمش‌پاك باشد . پهلوان باید خانواده‌اش مُهرباشد (پاکدامن باشد) . هر کس که به‌زورخانه به ویژه به‌گود میرود ، باید تن و روانش پاك باشد .

ارزش هر پهلوان بسته‌گی بـه پایهٔ پهلوانی‌ی او در زورخانه داشت و بس ، اندازهٔ دارایی وجایگاه او دربیرون زورخانه ، درپایهٔ پهلوانی‌ی او ارزشی‌نداشت.

ایستادن ورزشکاران را دور گود « جَر گه » میگفتند ، مانند گردآمدن مهریان در مهرابه . همهٔ اینها از آئین مهر به پهلوانی رسیده است .

لوتی ــ واژهٔ لوتی ، منسوب به لوت است . مرد لوتی هم مانند پهلوان ، پیرو آئین عیاری و جوانمردی بوده و هست .

لِه و لای ، مخلوط سنگ و شن وماسه و خاك است که، سیلاب از تکهٔ آغاز بسترخود میشوید و میبرد . لات ، تکهٔ پایان بسترسیل‌رو است کـه درآن له و لای ته‌نشسته وخشك شده‌باشد. جاهای زیادی درایران ازاین واژه‌ها نام گرفته‌اند مانند : لایکان ، لاهیجان لایرود درراه اردبیل به مشکین، مهلات که محلات نوشته میشود .

لات ، زمین خشکی‌ست کـه درآن رُستنی نروید و برهنه باشد . آدم‌های بی‌چیز و برهنه راهم به‌این جور زمین همانند کرده و **لات یا لاتی** گویند .

لوت هم زمینی را گویند که سیلاب درآن پخش شده و گل و لای ته نشسته از سیلاب، خشك شده باشد . در زمین لوت هـم رُستنی نمیرویـد و چول است . آدم بی‌چیز و تَهیدست و برهنه را هم، همانند لوت کرده و **لوتی** نامند . « لات و لوت آسمان جُل» زبانزد فارسی‌زبانان است. لش‌ولوش، همردیف‌لات ولوت‌اند .

لُشن، لُشت ، رُشت ، لُشن و لُجن، نام زمین‌های آبدار و لجن‌زار بسترسیلروهاست مانند، لشت نِشا (لجن‌زار شمالی) در گیلان، شهررشت، تَرشت (ته = گرم + رشت) در باختر تهران ، رشتخوار (رشت + خوار = زمین پست لجنی) در خراسان ، رشتکان در راه قزوین به الموت (آل = سرخ روشن + موت = مونت = موند = کوه ، پس الموت = سرخ کوه) .

لوش ، جایی‌ست که سیلاب درآن پخش شده و لجن‌زار درست کرده باشد مانند ، لوشان در راه قزوین به منجیل . به آدم تنبل وسست که تن به‌کار ندهد ، لش و تنه‌لش گویند . گروه این‌جور آدم‌ها را «لش و لوش» نامند .

آئین مهر در زمان مادها ـ از زمان فرمانروایی‌ی مادها که در شمال باختری‌ی ایران جانشین دولت **اورارتو** شدند و آسوریها را درهم کوبیدند و در سال ۶۱۲ پیش از میلاد پایتخت آسور را گرفتند و به سروری‌ی آسوریها پایان دادند ، به جز مهرابهٔ ملا معصومه در ورجووی نزدیك مراغه ش۱۴ ، **قدمگاه** در خاور آذر شهر ش۱۵ و **دکان داوود** در سرپل زهاب ش۱۶ ، که باید از دوران مادها باشند وچند جای دیگر که بررسی نشده‌اند ، چیززیادی از مهریان زمان مادها پیدا نشده است .

آئین مهر در زمان هخامنشیان ـ پورداود در کتاب آناهیتادربارهٔ مهر نوشته است که : مهرهمپایهٔ اهورا مزدا و آناهیتا بوده است. درسنگنوشته‌های بجامانده از هخامنشیان ، بارها از مهر یاد شده است . از **اردشیر دویم** (۴۰۴ تا **۳۵۸** پیش از میلاد) روی یك سنگنوشته در کاخ آپادانای شوش ، از همین پادشاه زیر ستونی در همدان پیدا شده که در موزهٔ ایران باستان تهران نگاهداری میشود و روی آن اردشیر از میترا یاد کرده است ، بازهم همین پادشاه روی زیر ستونی که در همدان پیدا شده واکنون در موزهٔ لندن نگاهداری میشود ، از میترا و اهورا مزدا و آناهیتا یاد کرده و از آنان یاری وپشتبانی خواسته است . **اردشیر سه‌یم** پسر و جانشین او

دریك سنگنوشته درتخت جمشید از «بغ مهر» یاری خواسته است .

هردوت تاریخ نویس یونانی که در سدهٔ پنجم پیش از میلاد و همزمان با هخامنشیان میزیسته ، نوشته است که : مهر از ایزدان بنام ایرانیان زمان هخامنشی بوده است . به مهر سوگند یاد میکردند و او را نگهبان پیمان و راستی میدانستند.

Duris تاریخ نویس دیگر یونانی،پس‌ازسال ۲۸۰ پیش از میلاد نوشته‌است که : تنها درجشن‌مهر، پادشاه ایران‌مست‌میشود وپای کوبی‌میکند. این کار، بزرگی‌ی ایزد مهر را درآن زمان میرساند .

آئین مهر در زمان اشکانیان ـ هنگام فرمانروایی‌ی اشکانیان که پیروآئین مهر بودند ، کیش مهری به کشور روم رفت و جهانگیر شد . از انگلستان تا شمال افریقا و از کنار اقیانوس اطلس تا خاور هندوستان ، جهانیان پیروآئین مهربودند .

سه خانوادهٔ اشکانی که‌آنها را آرشاك‌ها یا ارشك‌ها و پارث‌ها یا پارت‌هاهم مینامیدند ، در ایران ، در ورارود (ماوراءالنهر) و درتکهٔ خاوری‌ی آسیای کوچك فرمانروایی کردند . خانوادهٔ بزرگتر ، فرمانروای ایران ، پایتختش درآغاز درشهر نسا نزدیك اشك‌آباد (عشق‌آباد امروز) و درپایان در مداین بود . از این‌رو آئین مهر ، **آئین نسا** و **آئین نسارا** نام گرفت . واژهٔ نسا از **ناصرهٔ** زادگاه حضرت عیسی‌ع نیست و دین نصرانی به جز آئین «نسارا» ست .

پایتخت اشکانیان ایران شهر صد دروازهٔ نزدیك دامغان نبوده وچنین شهری که ساختهٔ اسکندرنامه نویسان است وجود نداشته است . هنگام ساختن راه‌آهن خراسان در سالهای ۱۳۱۷/۱۹ مهندسان راه‌آهن ساز همه جا را برای پیدا کردن شهرصددروازه جستجو کردند وچیزی نیافتند،تاآنجا که استخوانهای کشته‌شده‌گان جنگ نادرشاه با افغانها درنزدیکی‌ی « ده ملا » پیدا شد وازشهر صد دروازهٔ تاریخ نویسان یونانی نشانه‌یی بدست نیامد .

خانوادهٔ دیگراشکانی در **ورارود** (ماوراءالنهر) فرمانروایی میکرد وخانوادهٔ

سه‌یم پادشاهی‌ی **ارمنستان** را داشت . از آن زمان بسیاری از نام‌های اشکانی در زبان ارمنی مانده است مانند : تیرداد ، مهرداد ، مهرانیان ، بوغوس (باکوس) ، قاراپت (کارَپت) ، هایراپت (هیرَپت)، هازاراپت (هزارَپت) ، وارتان (که واردان نوشته میشود و همان واژهٔ وَردَن است) ، سورِن ، آناهیتا ، بزشك و جز اینها .

پادشاهان اشکانی دربرابرخورشید چنین سوگند میخوردند : **من به ایزدان سوگند میخورم و در برابر مهر پیمان می‌بندم ، مهر ایزد پیمان که ، همهٔ زمین و حق را می‌بیند وحق میگوید .**

آئین مهر در زمان ساسانیان ـ به روزگار ساسانیان‌هم که زردشتی بودند مهر بسیار ارجمند بوده است . **شاپور دویم** ساسانی درنامه‌یی که به **دیران** Diran پادشاه ارمنسان نوشته ، به او دلگرمی داده و به مهر سوگند یادکرده که ، به‌پادشاه ارمنستان‌آسیبی نرساند. همین شاپوربزرگ درنامه‌یی که به Constantinus امپراتور روم نوشته ، خود را برادر مهر خوانده است . در نقش رستم ، آنجاکه آناهیتا **چنبرشاهی** به نرسی‌پادشاه ساسانی‌میبخشد ، مهرایزد پیمان درسوی راست‌نرسی ایستاده و گواه‌بستن‌پیمان‌بخشایش است‌ش۱: بازهم‌درنقش‌رستم،آنجاکه‌اهورامزدا چنبر شاهی به **اردشیر**یکم میبخشد ، مهر درپشت سر اردشیر با برسمش ایستاده و گواه این بخشش است ش۱۷ . در طاق بستان نزدیك کرمانشاه ، اهورا مزدا چنبرشاهی به**اردشیر دویم** ساسانی‌میبخشد ومهرایزد پیمان ، درسوی‌راست اردشیر ایستاده و گواه بستن پیمان بخشش‌است ش۱۸ .

دین زرتشت که‌به‌جز اهورا مزدا ، دیگرایزدان را گمراه‌کننده خوانده‌است، کامیاب نشده که مهر وناهید را از مردم بگیرد ، چونکه مهروناهید در دل مردم ریشه کرده بودند . از این‌رو آنها را پس از اهورا مزدا جا داده و برایشان یشت فرو آورده است .

شاهپوربزرگ ساسانی درسال **۳۳۷**میلادی، مهریان ارمنستان را برومیان

تازه عیسوی شده شورانید ، زیرا رومیان آنها را از نیایش کردن مهر وستایش کردن آتش ، بازمیداشتند . این میرساند که، آئین مهرتانیمهٔ نخست سدهٔ چهارم میلادی در ارمنستان پابرجا بوده است .

آئین مهرپس از برافتادن شاهنشاهی‌ی ساسانیان – پس از بر افتادن ساسانیان، پیروان انتقام جوی‌ی **مانی** و **مزدك** به‌دست روستاییان و بندك‌ها ، درچند ده ، جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان ساسانیان را ریشه کن کردند و زورگویان را نابود ساختند و آنچنان آسیبی به فرهنگ ایران زدند که هنوزهم دردش آزارمان میدهد وآتشی که برافروختند دلمان را میسوزاند .

ازآن پس نام مهر وآئین مهری هم از یادها برفت وتنها در دل برگزیده گان بجا ماند وسینه به‌سینه رفت تاپس ازچند سده، ازنوسربرآورد و دگربارنمایان شد و به‌ایرانی جان داد و به ایران هستی بخشید .

برافتادن شاهنشاهی‌ی ساسانیان – دربارهٔ فروریختن شاهنشاهی‌ی ساسانیان زیاد نوشته شده است . بررسی‌ی مرا هم بخوانید ، باشدکه آنرا بپذیرید و با من همدل شوید و دیگر از **فتح ایران به‌دست اعراب** سخن نگویید .

برافتادن شاهنشاهی‌ی ساسانی و نابود شدن جامعهٔ طبقاتی‌ی آنزمان ، نه شکست نظامی‌ی ایرانیان بود و نه پیروزی‌ی عربان . بلکه نتیجهٔ انقلاب مردم ستم کشیدهٔ زیردست به‌ویژه بندك‌ها و روستاییان به رهبری‌ی پیروان مانی و مزدك بود، به دشمنی‌ی زبردستان ستمگر ، به ویژه دهگانان (دهقان = مالك ده = زمین‌دار = فئودال) و موبدان که ، در آخرهای دوران ساسانیان حکومت را در دست داشتند ، که همانند آن خیلی آرامتر، در انقلاب بزرگ فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ و پس از سیزده سده ، در انقلاب اکتبر روسیه رویداد .

ستمگری‌ی‌زبردستان خودسر، به‌زیردستان بی‌پناه، درجامعهٔ طبقاتی‌ی دوران ساسانیان واکنشی درپی‌داشت، که‌اثرش تا امروزبجامانده است. این واکنش‌بزرگ پیدایش مانی و مزدك بود .

مانی ـ دربهار سال ۲۱۶ میلادی ، ازپدری همدانی به نام پاتك و مادری به‌نام مریم که از شاهزاده‌گان اشکانی بود ، درکشور بابل در ده مردینو (بغداد امروزی؟) کودکی چشم به جهان گشود که او را مانی نامیدند ، او پیغمبری بزرگ شد : نوشته‌اند که ، مانی ۲۴ ساله بود که به او وحی رسید وبه پیغمبری برگزیده گردید . او در واپسین سال پادشاهی‌ی اردشیر باکشتی به هند (جنوب خوزستان ، شمال باختری‌ی خلیج فارس) رفت . پس از ماندن نزدیك بـه یکسال در آنجا و دمخور شدن با گنوستی‌ها ، باکشتی به فارس رفت وازفارس درآغاز پادشاهی‌ی شاپور یکم به بابل بازگشت . شاپور اورا به خوبی پذیرفت وگرامی‌یش داشت. مانی‌هم شاپورگان ، نخستین کتاب خود را به نام شاپور نوشت .

درآغاز که شاپور اورا گرامی میداشت ، روشنفکران را به دین خود خواند وپیروان زیاد پیدا کرد . پیشرفت تند مانی ، دشمنانش (زبردستان به ویژه موبدان زردشتی) را برانگیخت واز او نزد شاپور بدگویی کردند . چندی نپایید که شاپور از او رویگردان شد و او را ازخود براند . مانی ازکشور بابل آواره شد وبه‌سوی خاور رفت .

پس‌ازمرگ شاپور درسال۲۷۲ی میلادی،مانی به‌ایران بازگشت ونزد هرمز جانشین شاپور رفت . هرمز اورا به‌گرمی پذیرفت، واجازه داد که دینش را آزادانه تبلیغ کند. پادشاهی‌ی هرمزبیش‌ازیك سال‌نپایید و بهرام یکم جانشین اوشد. بهرام فرمان داد که مانی را به‌دربار بخوانند. به‌نوشتهٔ بیرونی ، بهرام مانی را زندانی کرد واو درزندان مرد. به‌فرمان‌بهرام‌سرش راازتن‌جدا کردند وبه در بارگاه بیاویختند، پوستش را کندند و پرازکاه کردند و درگذرگاه مردم بینداختند (ترجمهٔ آثارالباقیه چاپ تهران ۱۳۲۱ صفحهٔ ۲۳۱/۲) . به نوشتهٔ دیگر ، مانی را به‌فرمان بهرام کشتند و پوستش را کندند و ازکاه پرکردند و به دروازهٔ گندی شاپور آویزان کردند ، که ازآن پس دروازهٔ مانی نام گرفت . برخی از پژوهندگان برآنند کـه ، مزار مانی

جایی ست درشوش که امروزه مزار دانیال نامیده میشود؟ش۱۹ عباس اقبال آشتیانی بر آن بود که، شوش آرامگاه یعقوب لیث است ؟

پس از کشته شدن مانی، شاگردانش به‌چهارسوی جهان متمدن آنروز رفتند و دین مانی را که برپایه‌های برابری‌ی همهٔ مردم با همدیگر و ارزش فردی استوار بود و از لذت گیری وتجمل جلو گیری میکـرد ، در میان مردم به ویژه روشنفکران گسترش دادند .

مَزدك ــ کمی بیش از دوسده پس از کشته شدن مانی ، درزمان پادشاهی‌ی **قباد** ساسانی ، مزدك پسر بامدادان از مردم نسا یا استخر کـه موبد موبدان دین زردشتی بود ، به‌ستیز با جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان خود برخاست .

زبردستان زورمند به ویژه دهگانان ، گذشته ازستمگری‌ی بی مرز وپایان به زیردستان به ویژه به بَندك‌ها و روستاییان ، **یك** زن ازطبقهٔ خود میگرفتند (شاه زن) و هرچند زن کـه میخواستند و میتوانستند از دختران روستایی و رنجبر میگرفتند (چاکر زن) . از این‌رو برای زیردستان و روستاییان به اندازهٔ نیاز زن نمیماند و جوانان روستایی و بَندك ، در محرومیت جنسی بسرمیبردند . برای آسایش مردم وازمیان‌برداشتن‌این‌دشواریها وپایان دادن به‌نابرابریهاوستمگریها، مزدك بپاخاستو گفت :

چون اختلاف آدمیان بر سرخواسته و زن است ، پس باید همهٔ مردم یکسان از خواسته و زن بهره مند شوند (همانجورکه ازآب بهره‌مندمیشوند) . دشمنان مزدك برای نابودکردن او گفتندکـه : مزدك میخواهد خواسته وزن را میان مردم همه گانی (اشتراکی) کند . این درست نبود و ازآنچه دربارهٔ مزدك نوشته‌اند (بجز نوشتهٔ دشمنانش) چنین چیزی برنمیآید .

دین مزدك خیلی زود میان همه گان و مردم محروم وستمکش جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان ساسانیان گسترش یافت تاآنجا کـه ، پیروان مزدك بـرای گرفتن حق خـود

بپاخاستند و آشوبی بزرگ برپا کردند و زورمندان را به‌ترس انداختند .

انوشیروان پسر قباد ، زیر فشار زورمندان و موبدان ، مزدك و مزدکیان را کشت . زورمندان هم او را **دادگر** نامیدند . پس‌از «همهٔ‌کشی‌ی» مزدك و مزدکیان به فرمان انوشیروان ، مردم ستمکش ایران ازهر گونه جنبشی در درون ایران ناامید شدند وازآن‌پس‌به‌جنبش‌های بیرون ازایران چشم دوختند وبه‌آنجاها روی‌آوردند.

میگویند : اگـر انوشیروان دادگری نمیکرد و فرمان همه‌کشی‌ی مزدك و پیروانش رانمیداد وستمکشان‌ایران ازهرگونه جنبش‌در درون ایران‌ناامید نمیشدند، به‌جنبش‌های بیرون ایران نمیگرویدند و هرگـز شاهنشاهی‌ی ساسانیان به آنگونه برنمیافتاد وجامعهٔ طبقاتی‌ی زمان ساسانیان آنجور ریشه‌کن نمیشد و پای عربان بی تمدن وپس ازآنان، پای‌ترکان ومغولان ویرانگر آدمکش‌به‌ایران بازنمیشد و نُه‌سده، تا بپاخاستن شاه اسماعیل ، ایران بی **حکومت ملی** نمیماند .

پیدایش اسلام درعربستان ونخستین پیشرفت‌های‌آن ، مردم ستمکش وناامید ایران را از نو امیدوارکرد . زیرا اسلام دین یکتا پرستی بود . همهٔ مسلمانان باهم برابربودند وزبردست وزیردست درمیانشان نبود. ارزش هرمسلمان به‌پرهیز گاریش بود (**اِن اَکرمُکم عِنداله اَتْقیٰکم**) . ربا خواری در دین اسلام حرام بود ، ازاین‌رو پولداران وام دهنده نمیتوانستند ازتنگدستان وام‌گیرنده بهره‌برداری‌کنند . مسلمان شدن آسان بود و تشریفات نداشت . خمس و زکات از کسی گرفته میشد که دارایی داشت . مردان نمیتوانستند بیش‌ازچهار زن داشته باشند ودیگردهگانان نمیتوانستند به‌شمار دلخواه خود زن بگیرند و . . . .

پیغمبراسلام‌ص خود را همانند دیگران میدانست ومیفرمود ، **اَنابشرٌ مِثلکم یوحیٰ اِلیّ** . خود ویارانش درمیان مسلمانان ، مانند مسلمانان وبا مسلمانان زنده‌گی میکردند . دربار ودربان وتجمل وتشریفات نداشت و . . . .

خبرپیشرفت‌های اسلام ورفتارپیغمبراسلام‌ص ویارانش‌جسته گریخته به‌گوش

مردم ستمکش ایران میرسید ،که آرزوی رسیدن روزی را داشتند که بتوانند اززیر فشار و ستم زورمندان رهایی یابند .

گذشته از اینها ، چون دین اسلام همانندی‌هایی با دین مانی داشت ، برای مانوی‌ها دشوار نبود مسلمان شوند وخیلی زود به اسلام روی‌آوردند . تکلیف‌های دین مانی دو جور بودند ، یکی برای همه گان (**نُغوشگان**=سُماعی‌ها) و دیگر برای **برگزیده گان** (صدیق‌ها). همه گان ده تکلیف داشتند: نپرستیدن بُت ، دروغ نگفتن، بُخل نکردن ، نکشتن ، زنا نکردن ، دزدی نکردن ، یاد ندادن فریب وبهانه جویی ، سِحرنکردن ، شك نکردن در دین ، بجا آوردن کارهای دینی .

همه گان روزی چهار بار و برگزیده گان روزی هفت بار نماز میخواندند . پیش‌ازنماز گزاردن بدن‌خود راباآب مَسح میکردند واگرآب نبود تَیمم میکردند.

مانوی‌ها سه مُهر داشتند : **مُهردهان** ، **مُهردست** و **مُهربدن** (هرچه کمتر آمیزش با زن) .

برگزیده گان نمیتوانستند مالك شوند و کار دنیایی داشته باشند . درشب و روز یکبار خوراك میخوردند و سالی یك تن‌پوش بتن میکردند .

همه گان روزهای یکشنبه و برگزیده گان روزهای یکشنبه و دوشنبه روزه میگرفتند . بجز این ، روزه‌های دیگر هم داشتند و هرسال یکماه روزه میگرفتند و در پایان ماه روزه ، مانند عید فطر مسلمانان جشن برپا میکردند (مانی و دین او ، گفتهٔ سید حسن تقی‌زاده ، چاپ تهران ۱۳۳۵ صفحه‌های ۵۱ و۵۲) . پیروان مانی خود را میشستند (غسل میکردند) و مرده‌های خود را میشستند وکفن (جامهٔ نور) کرده بخاك‌می‌سپردند .

برگزیده گان (صدیق‌ها) دین مانی که ازپیشرفت اسلام آگاهی یافتند ، دل به‌اسلام دادند وهرکس‌ازآنان که توانست راهی‌ی عربستان‌شد وخود را به‌مسلمانان رسانید و به‌اسلام گروید ومسلمان شد ، پس ازآنکه شمار ایرانیان درمیان مسلمانان

زیاد شد ، مسلمانان را به جنگ با ساسانیان و برانداختن جامعهٔ طبقاتی‌ی ایران برانگیختند . در این کار تا آنجا پی گیری کردند که ، ابوبکر صدیق خلیفهٔ یکم ، گروهی مجاهد مسلمان را به سرکرده گی‌ی **خالدبن‌ولید** به سوی ایران فرستاد . خالدبن ولید ومسلمانان مجاهد ، از راه کویت امروزی ، از کنارهٔ جنوبی‌ی خلیج فارس به سوی شمال باختر آمدند و در **حَفیر** با پاسبانان مرزی‌ی ایران برخورد کردند . جنگ میان **هرمز** فرماندار آنجا و خالدبن ولید درگرفت که به‌پیروزی‌ی مسلمانان پایان‌یافت . نوشته‌اند که : پس‌ازاین‌نبرد ، جنگهای دیگری میان مجاهدان اسلام وسپاهیان ساسانی در **وَلَجَه – مَذار – اُلَیّس – اَمْغیشیا – حیره – اَنبار – عَینِ تمر – فِراض – تَدْمُر** Palmyra **– بابِل – بُوَیب‌ْ-تَکریت – قادسیه** (نگاه کنید به نقشه) رویداد تا **مداین** در سال ۱۶ هجری به دست مجاهدان افتاد .

بیشترِ آنچه را که دربارهٔ جنگ عربان با ساسانیان نوشته‌اند نادرست و افسانه سرایی و رجزخوانی‌ست که ، ایرانیان عرب مآب برای خوشایند خلیفه گان عربِ دمشق و بغداد ساخته و پرداخته‌اند . چون عربان تاریخ نویسی نمیدانستند ، اینها را ایرانیان چاپلوس نوشته‌اند .

سید حسن تقی‌زاده ، با موشکافی تاریخ‌های جنگهای عربان را با ساسانیان بررسی کرده وفشردهٔ آنها را درتاریخ **از پرویز تا چنگیز** نوشته وکارپژوهشگران را آسان کرده است . من این کتاب را خوانده و بررسی کرده‌ام ، بیشتر نوشته‌های آن دربارهٔ جنگ عربان باساسانیان ، که از روی کتابهای تاریخ گذشته گان نوشته شده‌اند ، نادرست‌اند زیرا :

۱ـ جنگهای عربان با سپاهیان ساسانی و برافتادن دودمان ساسانی و نابود شدن جامعهٔ طبقاتی‌ی ایران ، **نه‌پیروزی عربان بود ونه‌شکست ایرانیان** ، بلکه پیروزی‌ی مردم ستمکشیده و رنجبرده و انتقامجوی ایران و ایمان مسلمانان بود ، برفساد جامعهٔ طبقاتی‌ی ایران در زمان ساسانیان .

سربازان ایران جنگ نکردند ، زیرا چیزی نداشتند که برای نگاهداری‌ی آن بجنگند. خواستشان این بود که شکست بخورند تا جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان‌ساسانیان برافتد و رنجشان‌بپایان برسد . سربازان ایران میدانستند که اگرپیروزشوند ، بازهم بایدرنج‌ببرند وستم بکشند وبرای زورمندان بیگاری کنند وهر گاه شکست‌بخورند، جامعهٔ طبقاتی‌ی ایران نابود خواهد شد و آنها از زیـر فشار دهگانان و زورمندان بیرون‌خواهند آمدوازستمگری‌ی آنهاخواهند رَست. این بود که، نه‌تنهاجنگ‌نکردند، بلکه هرجا توانستند گریختند و به مسلمانان پیوستند و آنها را در جنگ با سپاهیان ساسانی راهنمایی کردند . کاربجایی رسید که ، پس ازنخستین شکست‌های سپاهیان ساسانی ، مردم ستمدیدهٔ ایران سربه‌شورش برداشتند و آشوب برپا کردند و کاری کردند که درتاریخ مانند ندارد ،که کوتاه شدهٔ آنرا در اینجا میخوانید .

۲ـ در جنگ‌های مجاهدان اسلام با سپاهیان ساسانی ، نخستین بار نبود که مردم ستمدیدهٔ ایران به‌یاری بیگانــه ، از زبردستان ستمگر ایران انتقام میگرفتند . درجنگ داریوش سه‌یم با اسکندر مقدونی نیزهمین‌کار شد و داریوش سه‌یم به‌دست فرمانده نگهبانانش به‌نام **بنوجنبس‌ابن‌آذربخت** کشته شد، سپس اسکندربه‌کشور دارا چیره گشت (آثارالباقیه ، ترجمهٔ فارسی چاپ تهران ۱۳۲۱ صفحهٔ ۶۰) .

۳ـ عربان هرگزدل‌آنرا نداشتند که به‌جنگ با ایران برخیزند . پیروان مانی و مزدك به‌عربستان رفتند ومسلمان شدند ، وضع آشفته و درهم کشور ایران را برای مسلمانان روشن کردند و آنها را به‌جنگ با ساسانیان برانگیختند و در همهٔ جنگها مجاهدان مسلمان را راهنمایی کــردند . ازاین هم بیشتر ، پس ازنخستین پیروزیهای مسلمانان در برابر سپاهیان ساسانی ، در پشت جبههٔ جنگ آشوب براه‌انداختند و شورش بر پا کردند ، تا سپاهیان ساسانی شکست خوردند ، شاهنشاهی ساسانیان برافتاد وجامعهٔ طبقاتی‌ی ایران فروریخت .

درنخستین برخورد مجاهدان اسلام به‌سرکرده گی‌ی **خالدبن ولید** درحفیر،

با هرمز فرماندار آنجا ، چون سربازان ایران میگریختند ، هرمز فرمان داد تا آنها را ببندند واز گریختنشان جلوگیری کنند ، که جنگ‌سلاس نام گرفت .

دیگر آنکه ، پس از شکست خوردن عربان از بهمن سردار سپاه ساسانی و پس نشستن آنها ، همین‌که بهمن خواست آنها را دنبال کند و از رودخانهٔ فرات بگذرد وکار جنگ را یکسره کند و عربان را درهم بکوبد وتار و مار کند ، آگاهی یافت که درپایتخت آشوب برپا شده است . بهمن برای فرونشاندن آشوب به‌سوی پایتخت برگشت وکار فیروزی‌یش به‌سامان نرسید .

۴ـ سربازان ایران هرجاتوانستند فرماندهان خود راکشتند که تاریخ نویسان آنرا پای عربان نوشتند ، عربها هم آنرا بریش گرفتند . (این کار را شورشگران روسیه‌هم درانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کردند . یکان‌هایی که‌برای سرکوبی‌ی شورشیان فرستاده میشدند ، افسران خود راکه باآنها همراه ویکدل نبودند میکشتند وخود به شورشگران میپیوستند). نمونهٔ آن جنگ مردامرد هرمز فرماندار ایرانی‌ست با خالدبن ولید سرکردهٔ مجاهدان مسلمان ، که ساخته‌گی‌ست زیرا :

یکی آنکه بزرگ منشی‌ی هرمز کـه از بزرگان زمان خود بـود ، او را از گلاویز شدن با یك عرب بیابانی باز میداشت و به‌این‌کار تن درنمیداد . دیگرآنکه نمیشود پذیرفت‌که ، هرمز ورزیده‌که از کودکی‌خوراك خوب خورده وتیراندازی وسواری و شکار (آموزش جنگی) آموخته ، از عربی گرسنه‌گی کشیدهٔ خرما خور که گاهی‌هم شیر بزی چشیده و گوشت شتری از گلویش فرورفته ، در زورآزمایی‌ی تن‌به‌تن، زمین بخورد . درست باید آن باشدکه ، سربازان ایران او را کشته باشند و خود یاگریخته باشند ویا به‌سوی مسلمانان رفته و به‌آنان گرویده باشند .

رستم ، سپهسالار سپاهیان ساسانی هم باید همین گونه کشته شده باشد . پس ازآنکه جنگ در قادسیه سه روز به درازا کشید ومسلمانان را ترس شکست خوردن برداشت ، برای یکسره کردن‌کارجنگ ، سربازان ایران که از ستمکشیده گان بودند

(به تحریك پیروان مانی و مزدك که باید درهمه‌جا دست اندرکار بوده باشند) باید فرماندهٔ خود را کشته باشند و درچپاول با عربان همدست شده باشند .

۵- دربارهٔ شمار مجاهدان اسلام گزافه گویی زیاد شده است . نوشته‌اند که سی هزارمجاهدمسلمان به سر کرده گی‌ی سعدبن ابی وقاص در آغازسال چهاردهم هجری از مدینه بـه‌سوی پایتخت ساسانیان براه افتادند . اینها را هنگام راه پیمایی کجا جامیدادند وچگونه‌برایشان‌خوراك به‌ویژه‌آب تهیه میکردند ؟ اگر به‌هرمجاهد روزی یك‌کیلو گرم خوراك داده میشد ، روزانه به سی تن یا صد خروار خوراکی نیاز داشتند ، این را ازکجا میآوردند ؟ دشوار تر از این آب رساندن بـه مجاهدان بود که ، هر گاه به‌هرمجاهد در روزیك لیترآب داده میشد، روزانه به سی‌مترمکعب آب نیاز بود . اکنون‌که راه پیشروی‌ی مجاهدان اسلام را ازمدینه به‌سوی پایتخت ساسانیان میشناسیم میدانیم که، بدست‌آوردن سی‌مترمکعب‌آب در روز، دربیابانهای خشك عربستان ، امروزهم نشدنی‌ست چه رسد به‌آن زمان (این از بررسی‌های تازه درعربستان برای آب یابی برمیآمد) .

اگر شمار سی هزار مجاهد مسلمان را به سرکرده گی‌ی سعدبن ابی وقاص بپذیریم و مجاهدان دیگر راکه پیش از اوآمده بودند به همین مقیاس ، ده هزارتن بگیریم ، پس رویهمرفته شمار همهٔ مجاهدان اسلام که به جنگ آمده بودند،میشده بیشینه به چهل هزار تن رسیده باشد .

نوشته‌اند ، پس‌ازآنکه سپاهیان ساسانی شکست خوردند وپایتختشان بدست مجاهدان اسلام افتاد ، شصت هزار تن آنجا را چپو کردند . اگـر همهٔ نوشته‌های تاریخ نویس‌ها درست باشد ، مجاهدان اسلام (که همه‌شان عرب نبودند) در همهٔ جبهه‌ها بیش از چهل هزار نبودند ، پس بیست‌هزار تن چپو گر دیگر از کجا آمده بودند؟ اینها مردم ستمکشیده‌یی‌بودند که، به‌شورش برخاسته‌بودند تاانتقام رنج‌بردن چند صد سالهٔ‌زیردستان ایرانی را اززبردستان‌جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان‌ساسانیان‌بگیرند.

۶ـ از دید زمان هم نوشته‌های تاریخ نویسان درست درنمی‌آید . نوشته‌اند که مُثنیٰ یکی از سران عرب ، برای بیعت کردن با خلیفهٔ دویم و انجام دادن کارهای دیگر، یکماهه از کنار رودخانهٔ فرات به‌مدینه رفته وبر گشته است . این‌را هیچ‌جور نمیشود پذیرفت زیرا ، کوتاه‌ترین راه میان مدینه و کنار رودخانهٔ فرات ، یکهزار و یکصد کیلومتر است ، پس برای رفتن و بر گشتن ، مُثنیٰ ناگزیر بوده دست‌کم دوهزار ودویست کیلومتر راه‌پیمایی کند. هر گاه یك هفته ازیکماه را برای خسته‌گی در کردن و گزارش دادن وبیعت کردن با خلیفهٔ دویم وجز اینها گذرانده باشد ، باید دربیست وچند روز، دوهزار ودویست کیلومترراه‌پیمایی کرده باشد که میشود روزی یکصد کیلومتر ، این‌کار شدنی نبوده است .

دیگر آنکه نوشته‌اند ، خالدبن‌ولید به یاری‌ی مثنیٰ ، در یك ماهِهٔ صفر سال دوازدهم هجری ، حَفیر ـ وَلَجَه ـ مَذار ـ اُلیَسّ ـ اَمْغیشیا را گرفته است . اینهم از کارهای نشدنی بوده است زیرا ، از حفیر که جنگ آغاز شده تا امغیشیا بیش از چهارصد کیلومتر راه است کـه پیمودن آن باآرایش جنگی، بدون جنگ کردن هم دریکماه نشدنی‌ست چه رسد به‌اینکه جنگ هم کرده باشند وپنج جای بزرگ راهم گرفته باشند .

۷ـ تاریخ نویسان چاپلوس ، برای خوش‌آمـد دربار دمشق و بغداد تاریخ نوشته‌اند و از میدانهای جنگ و چگونه گی‌ی جنگها آ گاهی‌ی نداشته‌انـد . چند نمونه از این ناآ گاهی‌ها در زیرنوشته شده است :

الف ـ جای هُلوآن را در ۲۵ فرسخی‌ی (۱۵۰ کیلومتری) خاور مداین نوشته‌اندکـه درست نیست . هلوان که امروزه شاه‌آباد غرب نام دارد ، جایش در ۲۲۰ کیلومتری‌ی شمال خاوری‌ی مداین بوده است .

ب ـ برای‌آنکه جنگیان استخربه سپاهیان یکصد وپنجاه هزاری‌ی فیروزان نپیوندند ، خلیفهٔ دویم فرمان داده‌که لشکریان مسلمان در پادگان شوش ، تا استخر

پیش بروند ونگذارندکه جنگیان استخربه‌سپاه فیروزان برسند و باآنها یکی‌شوند.

تاریخ نویسان نمی‌دانستند کـه ، از شوش تا استخر بیش از هفتصدکیلومتر راه است که نزدیك به چهارصد کیلومتر آن‌کوهستان سخت است که ، عربکان از جنگ درکوهستان میترسیدند و هنوزهم میترسند ، آنهم درکوهستانی کـه اسکندر مقدونی و جنگاورانش شکست خوردند و پس نشستند . چگونه عربکان میخواستند از پایگاه شوش تا استخر بروند و جلوی لشکریان استخر را بگیرند ؟

ج ـ در تاریخ‌ها نوشته شده است‌کـه ، علاء فرماندار بحرین کـه امروزه **الاحساء** نام دارد ، سرِخود و بدون فرمان خلیفه ، بـا کشتی پهنای خلیج فارس را پیموده واز راه خوزستان به‌سوی استخر وفارس یورش‌برده است . مردم سرِ راه ، جلویش را گرفتند و او را دوره کردند ومیخواستند نابودش‌کنند . خبر این‌یورش به خلیفهٔ دویم رسید ، او خشمگین شد و به عُتبه فرماندار بصره دستور داد که به یاری‌ی علاءِ بشتابد ، او هم بی‌درنگ دوازده هزار تن را بسیج‌کرد و به‌سوی خاور فرستاد تا علاءِ را از دام ایرانیان برهاند .

این‌نوشته را هیچ جورنمیشود باورکرد زیرا : مگربحرین‌آنروزی والاحساءِ امروزی چه‌اندازه جمعیت داشته‌که فرماندار آنجا لشکری‌آراسته باشد وسرخودی برای چپوکردن به سوی استخر رفته باشد . این کار را با کدام ناوگان می‌توانسته انجام داده باشد وخود را به‌کنارهٔ شمالی‌ی خلیج فارس رسانده باشد . مگرعربکان بیابانی ناوگان وکشتی سازی داشتند و اگر داشتند چوب وآهن و استادکارشان را از کجا میاوردند ؟ گذشته از اینها ، ازخوزستان تا استخرششصد تا هفتصدکیلومتر راه است‌که نزدیك به دوسه‌یم آن کوهستان سخت است و مردمی سرسخت درآن زنده‌گی میکردند و میکنند ، کسانی‌که اسکندر مقدونی و تیمور لنگ راکوبیدند. انگارکنیم اینها درست باشند، فرماندار‌بصره ازکجا میتوانسته به‌زودی دوازده‌هزار مردِ گرد آورده باشد وبرای رهایی‌ی علاء ولشکرش فرستاده باشد تا، در سیصد تا

چهارصد کیلو متری‌ی بصره ، بفریاد «بدام افتاده گان عرب» برسند . ازخرمشهر از راه کناره به‌آبادان ، سَربندر ، مَه شیرْ ، هندیجان ، دیلم ، گناوه ، ریگ ، بوشهر بروید و زمین لجنی‌ی تا مَه‌شیرْ (نام این بندر مَه شیرْ بود که در دوران اسلامی آنرا معشور می‌گفتند و چندی پیش به جای زنده کردن نام باستانی‌یش ، ندانسته آنرا ماه‌شهر نامیدند) وزمین خشك از آنجا تا بوشهر را به‌ببینید وخود داوری کنید.

این داستان یا از بن ساخته‌گی‌ست یا آنکه میتوان پنداشت گروهی عرب بیابانی به سردسته‌گی‌ی علاء نامی برای آنکه از چپوی ایران چیزی گیرشان بیاید، به روش دزدان دریایی خود را به‌شمال خلیج‌فارس رسانیده باشند و درآنجاگرفتار شده و نابود گشته باشند . این‌خبر را ساخته‌اند وتاریخ نویسان عرب مآب هم آنرا با آب و تاب در تاریخ گنجانده‌اند ، تا عربان درهیچ جا واز هیچ‌کس وهیچ‌جور شکستی نخورده باشند .

د ــ پیش از رسیدن سعدبن ابی‌وقاص به میانروان (بین‌النهرین امروزی) ، جبههٔ جنگ زیر فرمان خالدِ بن وَلید ، از حفیر تا تَدمُر (Palmyra) به درازی‌ی ۱۲۰۰ کیلومتر کشیده بود ، نگاهداری‌ی جبههٔ هزار و دویست کیلومتری نیاز به‌چه سازمان و نیرویی داشته ، جنگیان میدانند . آنچه را نمی‌شود باور کرد این است که ، این‌کار از خالدبن ولید برمیآمده ، یا آنکه بپذیریم جبههٔ جنگ به درازی‌ی ۱۲۰۰ کیلومتر نبوده است .

ه ــ **نَهرُ الدم** : یکی دیگرازنوشته‌های سراپا دروغ تاریخ نویسان ، افسانهٔ نَهرُ الدم است . نوشته‌اند که ، درجنگ **اُلّیس** چون دشمن سخت پایداری کرد ، خالدبن ولید سوگند خورد که پس از پیروزی ، نهری از خون دشمن روان سازد . پس ازآنکه پیروز شد ، اسیران را گِرد کرد و نزدیك به سه روز آنها راکشت تا سوگند خود را بجاآورده باشد . نهری که ازخون ایرانیان رنگین‌شد ، نهرالدم نام گرفت . من این نوشتهٔ سراپا دروغ را بررسی کرده‌ام که آنرا در زیر میخوانید :

شیب زمین‌های میانرودان (بین‌النهرین) کم است و در نهرهای آنجا آب به کندی روان میشود ، برای آبرسانیِ زیاد باید نهرهای گشاد بکنند . نهری که درپیرامون آن جنگ شده، جوی باریك نبوده که بشود ازروی آن پرید ، بلکه نهری گشاد و پرآب بوده که همانند آن اکنون هم هست .

برای آنکه شمارِ اسیران کشته شده را حساب کنیم ، آب روان نهر را یك مترمکعب در ثانیه (هشتاد سنگ) گرفته‌ام . برای خونین کردن آب نمیشود کمتر ازیك درصد درآن خون ریخت . یك‌صدم ازیك مترمکعب ، ده لیتراست . ده لیتر، خون دو مرد است ، هر گاه همهٔ خونشان روان گردد ، پس برای رنگین کردن یك متر مکعب آب روان در ثانیه ، باید دست کم خون دو مرد و در هر ساعت خون ۷۲۰۰ مرد به نهر ریخته شده باشد . چون سه روز اسیرکشی شده ، اگر هر روز هشت ساعت اسیر کشی کرده باشند ، باید خون ۱۷۲۸۰۰ اسیر در نهر ریخته شده باشد . اگر آب روان در نهر را ده مترمکعب در ثانیه بگیریم ، شمار اسیران کشته شده برابر میشود با ، یك میلیون و هفتصد وبیست و هشت هزار و هر گاه آب نهر راخیلی کم ، برابریکدهم مترمکعب درثانیه (هشت‌سنگ) بگیریم، شمار اسیران کشته شده برابرمیشود با هفده هزار و دویست وهشتاد تن . مگرمجاهدان زیرفرمان خالدبن ولید دراین جنگ چند تن بودند که بتوانند سه روزه ، کم از کم ۱۷۲۸۰ اسیر را بکشند . اینها را درکجا گرد آورده بودند و با چند هزار مجاهد از آنان نگهبانی می کردند . اگر نوشته‌های تاریخ نویسان را بپذیریم ، شمار مجاهدان زیر فرمان خالدبن ولید از پنج هزار تا ده هزار تن بیشترنبوده است که ، درسراسرجبههٔ جنگ پراکنده بودند . آیا این ۱۷۲۸۰ اسیر که پای‌جانشان درمیان بوده ، زورشان به مجاهدان زیرفرمان خالد که در نهرالدم جنگ میکردند نمیرسیده است ؟ تاریخ نویسان کم دانش وچاپلوس، این دروغها را بهم بافته‌اند تامجاهدان مسلمان راکه از رویِ‌ایمان میجنگیدند، بدنام کنند وآنها را مردمی اسیرکش وخونخواربشناسانند .

۸ـ **جنگ قادسیه** ، در تاریخ‌ها نوشته‌اند که ، سعد وقاص به سر کرده گی‌ی شصت هزار مجاهد مسلمان بــا رستم سپهسالارِ هشتاد هزار تــا صد هزار سپاهی‌ی ایران ، در قادسیه جنگ کــرد و پیروز شد . رستم دراین جنگ کشته شد و پول هنگفتی که همراهش‌بود بچنگ سعدوقاص‌افتاد. این نوشته‌ها ازبیخ و بن نادرست‌اند و نمیشود آنها را باور کرد زیرا :

الف ـ درصحرای قادسیه برای جنگ‌کردنِ ۶۰ هزار مجاهد مسلمان و ۸۰ هزار تا ۱۰۰ هزار سپاهی‌ی ایران که رویهم ۱۴۰ هزار تا ۱۶۰ هزار تن میشدند جا نبوده است . اگر باور ندارید به صحرای قادسیه ، درجنوب نجف و ۱۸۰ کیلومتری‌ی جنوب بغداد سری بزنید و آنجا را از نزدیك ببینید تا باورتان شود .

ب ـ سعد وقاص ۶۰ هزار مجاهد اسلام را از کجا آورده بود ؟ اگــر همهٔ نیروی مسلمانان ، چه آنها کــه در مدینه مانده بودند و چه آنها که به جبهه‌های جنگ رفته بودند ، دست‌کم دو برابر مجاهدان زیــر فرمان سعد وقاص بگیریم ، نیروی اسلام باید نزدیك به ۱۲۰هزار بوده باشد . مگرعربستان درآن زمان چه‌اندازه جمعیت داشته وچه‌اندازه ازآنها مسلمان شده‌بودند که توانسته بودند ازآنها یك نیروی ۱۲۰ هزارتایی سازمان داشته باشند؟ این گزاف نویسی‌ها را برای خوشایند دربار دمشق و بغداد نوشته‌اند .

ج ـ نوشته‌اندکــه پول هنگفتی از خزانهٔ مداین را برای هزینهٔ جنگ به رستم داده بودند و او آنرا با خود به میدان جنگ برده بود که بچنگ سعد وقاص افتاد . چگونه میتوان اینرا باور کرد ؟ در همهٔ جنگ‌ها ، خزانه‌ها را از نزدیکی‌ی میدانهای جنگ به دور میبرند وبه‌جایی میفرستند که دردسترس دشمن نباشد . چگونه درجنگ قادسیه باید جز این کــرده باشند ، گویا برای آنکه آنرا بــه دشمن بدهند ؟ گذشته از این ، از مداین تا قادسیه

بیش‌ازهشتاد کیلومتر راه نبوده ، بااین راه کوتاه نیاز نبوده که اینهمه پول را به جبههٔ جنگ بفرستند .

نوشته‌اند که پس از پیروزی ، سعد وقاص ازپول بچنگ آورده درجنگ قادسیه و جنگ مداین ، به هریك از شصت هزار مجاهد ، دوازده هزار درم بخشیده است . چون عرب بیابانی جواهر و چیزهای پـر ارزش را نمیشناخته وبرایش‌مصرف نداشته، پس باید به‌آنها سیم وزر داده باشد . وزن هر درم نقرهٔ ساسانی برابر ۱۸ نخود = ۳٫۵ گرم بوده ، پس وزن دوازده‌هزاردرم که‌به‌هریك ازمجاهدان داده‌شده‌برابر **چهل‌ودو کیلوگرم** بوده‌است. مجاهدان با ۴۲ کیلو گرم پول که سربارهٔ سنگینی برایشان‌بوده ونمیتوانستندآنرا ببرند ، درجبههٔ جنگ چه میکردند وچگونه میتوانستند جنگ را دنبال کنند ؟ آیا برای خرج کردن این پول نـزد خانواده‌شان برنمیگشتند و پشت به جبههٔ جنگ نمیکردند ؟ انگار کنیم کـه مجاهدان پولشان را برای خانواده‌هاشان فرستاده باشند . برای بردن همهٔ این پول (۲۵۲۰ تن) با شتر کـه تنها بارکش صحرا بود ، اگر به هرشتریکصد کیلوگرم بار میگذاشتند ، نیاز به بیست وپنج هزار و دویست شترداشتند کـه دو هزار وپانصد وبیست تن پول شصت هزار مجاهد را ببرند . این بیست وپنج هزار و دویست شتر را از کجا میتوانستند گرد آوری کرده باشند وبه‌آنها خوراك وآب داده باشند؟ ۲۵۲۰۰ شتر را دنبال هم ببندید وبرای هریك‌پنج‌متر جابگذارید، قطاری‌میشود به‌درازی‌ی **۱۲۶ کیلومتر**، آیا میشود این نوشته‌ها و این پیکره‌ها را باور کرد ؟

تاریخ نویسان چاپلوس بیاد نداشتند کـه مجاهد مسلمان برای چپو کـردن نمی‌جنگید بلکه از روی ایمان جهاد میکرد ونارواست که مجاهدان اسلام را چپو گر بدانیم .

۹- **جنگ جَلولا** : در تاریخ‌ها نوشته‌اند که ، پس از آنکه مداین بدست مسلمانان افتاد، یزدگردشاه به کوهستان پس‌نشست و ُحلوان (شاه‌آبادغرب‌امروزی) را پایگاه کرد و در َجلولا پادگان گذاشت و دژآنجا (قزل رباط‌امروزی؟) را استوار کرد و از حلوان به جلولا یاری میرسانید .

سعد وقاص دوازده هزار مجاهد مسلمان را برای گرفتن جلولا به‌آنجافرستاد که بیرون دژ فرود آمدند و آنرا دوره کردند . نوشته‌اند که ، ایرانیان از دژ بیرون میآمدند و دلیرانه می‌جنگیدند و به دژ باز میگشتند و عربان کاری ازپیش نمیبردند. سعد وقاص ناگزیرشد نیروی دیگری به یاری‌ی دوازده هزار مجاهد پیرامون جلولا بفرستد . پس از هشتاد روز دوره گیری ، دژ جلولا در ماه‌های پایان سال ۱۶ هجری پس از جنگی سخت بدست مسلمانان افتاد . هنگام جنگ ، ِگردبادی وزید وخاك به چشمان ایرانیان ریخت و عربان پیروز شدند . همین که گریخته گان جنگ به ُحلوان رسیدند و پیشامد را گفتند ، یزدگرد شاه با ماندهٔ سپاهش به ری گریخت و حلوان هم بدست مسلمانان افتاد .

این داستان هم ساخته گی‌ست . جلولا آبادی‌یی‌ست درکنار رودخانهٔ دیالـه و ۱۵ کیلومتری‌ی جنوب باختری‌ی خانقین . سعد وقاص یك‌بار ۱۲هزار وباردیگر چند هزار مجاهد مسلمان به‌آنجا فرستاده است . در جلولا برای اینهمه مجاهد جـا نبوده و نیست .

دژهای باستانی گنجایش بیش از چند صد تن را نداشتند ، بزرگترین دژی که در ایران دیده‌ام ، قلعهٔ گبری یا قلعهٔ ایرج در ورامین است‌که ، برای زنده گی کردن بیش از هزار تن جا ندارد . پس برای گرفتن دژی با پادگان چند صد تن ، نیازنبود که سعدوقاص یك‌باردوازده‌هزار وباردویم چندهزارمجاهد به‌آنجا بفرستد.

چون جنگ به‌درازا کشید ونیرویی‌هم که به‌یاری‌ی دوازده هزار مجاهدآمده بود کاری از پیش نبرد ، ِگـرد باد به یاری‌ی عربان رسید . این از ُبن نادرست

است زیرا ، هرجا از دوسو باد بوزد ، هوا درهم میپیچد وتنوره میشود و به آسمان میرود . پس گردباد ازسویی به‌سوی دیگرنمیوزد تابه‌پشت عربان وبه‌روی ایرانیان وزیده باشد وخاك درچشم سربازان ایران کرده باشد .

درجنگ جلولا هم باید درست آن باشدکه ، سربازان ایران که از مردم زیر-دست و ستمکش بودند ، برای رهایی از رنج بردن بیشتر ، دژ را گشوده باشند و آنـرا به مسلمانان داده باشند . این مانند خودکشی‌ی بیمار درمان نشدنی‌یی‌ست (مانند سرطانی) که برای پایان دادن به دردکشیدن ، خودکشی کند .

۱۰ـ **جنگ نهاوند** که تاریخ نویسان چاپلوس عرب‌مآب برای خوشایند دربار دمشق و بغداد آنرا **فتح‌الفتوح** (پیروزی‌ی پیروزیها) ، نامیده‌اند ونوشته‌اند که جایی‌ست در صحرای دامنۀ الوند که درآنجا یکصدوپنجاه هزار سرباز ایرانی به سپهسالاری‌ی **فیروزان** و سی هزار لشکرمسلمان ، با همدیگرجنگ کردند. این درست نیست زیرا ، نهاوند (نه = نی + آوند = آب‌بند : نی‌آب‌بند) در درۀنهاوند جا دارد . درنهاوند جا برای جنگ کردن چند هزار تن نیست چه رسد به یکصد و هشتاد هزار تن . درۀ نهاوند از جنوب خاوری به شمال باختری کشیده شده است . رودی که دراین دره روان است به گاماساب میریزد . شهری‌ست باستانی بر سر راه بروجرد به کنگاور که در دامنۀکوه ساخته شده است . کوه‌های سربه‌آسمان کشیده آنرا دوره کرده‌اند ، در جنوب به بلندی‌ی تا ۳۶۴۵ متر (بلندتر از الوند ۳۵۸۰ متری) ، درباختر به‌بلندی‌ی تا ۳۱۸۸ متر ، درشمال وخاور به‌بلندی‌ی‌کمی بیش از ۲۴۰۰ متر ، نهاوند در میان این‌کوه‌ها دژی‌کم مانند است . از دید جنگی ، پایگاه کوهستانی‌یی‌ست که با نیروی‌کم میشود آنرا دربرابر یورش دشمن نگاهداشت . از نهاوند میشود پیشروی‌کرد و شاهراه ری به مداین آنروز وبغداد به تهران امروز را برید . همچنین میشود ازآنجا به‌کوهستان لرستان پس نشست و دشمن را بدنبال کشید و راه برگشت او را بست و نابودش‌کرد . پس سرداران ایران ، جای بسیار خوبی را برای پایگاه خود برگزیده بودند .

مسلمانان از راه هلوان (شاه‌آباد غرب امروز) ، قُرماسین (خورمیثن = خورمیهن = میهن خورشید ، کرمانشاه امروزی) ، کنگاور به نهاوند یورش بردند و آنجا را گرفتند . این کار آنجور که در تاریخها نوشته‌اند باورکردنی نیست . عربان بیابانی از جنگ کردن در کوهستان میترسیدند و تا پایان خلافت عباسیان هم در جنگ کوهستانی ناتوان ماندند و نتوانستند بـا جنگ ، آذربایجان و دیلمان و مازندران را به‌زیرفرمان خود درآورند . جنگهای بابك خرمدین دلاورِ آذربایجانی و مازیارِ مازندرانی گـواه اینست . امروز هم همین جور است ، لشکریان عربِ عراق با آنهمه جنگ افزار و آتش سنگین و مردم‌کشی‌ها ، نتوانستند بر کردستان دست یابند و ناچار شدند با کردان شمال عراق آشتی کنند .

پس بااینهمه دشواریها ونشدنی‌ها چگونه نهاوند ، پایگاه استوارکوهستانی بدست مسلمانان افتاده است؟ این‌کار بزرگ انجام‌نشده است مگراینکه، برابرآنچه در زیر نوشته شده پیشامدکرده باشد :

پیش‌ازآنکه مداین، پایتخت ساسانیان‌بدست مسلمانان بیافتد، بزرگان ایران باید خانواده وآنچه از دارایی‌ی سبك وپرارزش خود راکه توانسته بودند برداشته به سوی کوهستان ایران گـریخته و به نهاوند پناه برده باشند . مردم ستمکشیده و رنجبردهٔ ایران کـه ترسشان ریخته بود و دلیر شده بودند ، با مسلمانان همدل و با چپوگران عرب همدست شدند . برای بدست‌آوردن خواستهٔ زیادی که تاآنروز در یك شهرکوچك انباشته شده بود ، دیگ آز عربان را که مزهٔ خوشِ چپوگری را چشیده بودند بجوش آوردند و آنها را به سوی نهاوند کشانیدند . همین که چپو- گران عرب همراه مسلمانان به راهنمایی‌ی ایرانیان رنجبرده و ستمکشیدهٔ انتقامجو به نهاوند رسیدند و با پادگان آنجا درافتادند ، پیروان مانی و مزدك باید دستِ بکار شده‌باشند ، سربازان را ازجنگ کردن باز داشته و مردم را به‌شورش واداشته‌باشند ومانند ستون پنجم امروزی ازدرون نهاوند دست به‌خرابکاری زده باشند تا شیرازهٔ

سازمان نیروی پایداری‌ی ایران پاره شده و همهٔ همبسته گیها از میان رفته باشد . در چنین حالی کـه هر کس به خود میاندیشید و کسی به فرمان دیگری گوش نمیداد ، شورشگران که نهاوند و پیرامون آنرا میشناختند ، راه پس نشینی‌ی سپاهیان ایران را بستند تا نهاوند ، پایگاهی کوهستانی که بانیرویی اندك میشده آنرا نگاهداشت ، بدست مسلمانان افتاد . باید همین جور پیشامد کرده باشد و گرنه ، یك شهر کوچك کوهستانی ارزش آنرا نداشته است کـه مسلمانان با آنهمه دشواری به آنجا لشکر کشیده باشند .

پس‌از پایان یافتن جنگ ، باید چپو گران ، چون گرگان گرسنه ، پناهنده گان را دوره کرده باشند و بدام انداخته باشند و راه گریز را بر آنها بسته باشند ، زبر-دست را زیردست کرده باشند ، خودشان را کشته و دارایی‌شان را چپو کرده‌باشند. چاپلوسان عرب‌مآب، نام این‌چپو گری بزرگ را «فتح‌الفتوح» (پیروزی‌ی پیروزیها) نهاده‌اند . . . .

۱۱- پس‌از آنکه نهاوند بدست مسلمانان افتاد ، یزدگرد شاه به ری و از آنجا به اصفهان به کرمان به بلخ گریخت و به **مرو شاه** پناه بـرد و از **خاقان ترك** و **فغفورچین** (بغپور=پسر ایزد) یاری خواست . خاقان ترك با لشکری به‌یاری‌ی یزدگرشاه آمد ، او چند سالی در سرزمین مرو جنگ و گریز کـرد تا خاقان ترك لشگرش را به وَرارود (ماوراءالنهر) برد و یزدگرد شاه هم همراهش رفت و نـزد خاقان‌ترك ماند . همین که یزدگردشاه شنید، درخراسان گروهی برعربان و وَردستان آنها شوریده‌اند ، به‌امید پس گرفتن کشورش به خراسان بر گشت ولی کاری از پیش نبرد . از آن پس‌یزدگرد شاه که بی کس‌ویارشده بود، ناشناخته در به در میزد تاسال ۳۲ی هجری هنگامی که درمرو به آسیابی‌پناه‌برده‌بود، آسیاب‌بان که ازستمکشیده گان بود ، او را شناخت و به زنده گی‌یش پایان داد . از نخستین برخورد مسلمانان بـا ایرانیان در حفیر ، تا کشته شدن یزدگرد شاه ، بیست سال گذشته بود .

با کشته شدن یزد گردشاه، شاهنشاهی‌ی ساسانیان پایان یافت و جامعهٔ‌طبقاتی‌ی آن زمان فرو ریخت. زبردستان زیردست شدند و زورمندان ناتوان گشتند و دیگر کسی گوش به فرمانشان نمیداد. گروهی از آنان به مسلمانان پناه بردند و خود را وابستهٔ قبیله‌های بیابانی‌ی عرب کردند تا مگر به یاری‌ی آنان از نو روی‌کار آیند و زوری‌بدست آورند و بازبجان مردم ستمکشیدهٔ ایران بیافتند. دراین‌کار تااندازه‌یی‌هم کامیاب شدند، زورگویانی‌که از دربار ساسانیان فرمان میگرفتند، پس از برافتادن آنان، از خلیفه‌گان دمشق و بغداد فرمان گرفتند و از نو بجان مردم افتادند.

۱۲ــ درتاریخ‌ها نوشته‌اند که، عربان در زمانی کوتاه همهٔ ایران را گرفتند. این درست نیست زیرا، اگرپهنهٔ ایران آنروز را دوبرابر پهنهٔ ایران امروز بگیریم، بیش ازسه میلیون کیلومترمربع میشده، هرگاه برای گرفتن و نگاهداری‌ی هریکصد کیلومترمربع، دست‌کم یك مجاهد حساب شود، عربان به‌سی‌هزار مجاهد همیشه درخدمت نیاز داشتند. آنها این نیرو را درآغاز اسلام نمیتوانستند گردآوری کنند وسازمان دهند ونگاهداری کنند، چونکه ازکشور داری وسازمان دادن آگاه نبودند و هزینهٔ نگاهداری‌ی چنین سپاهی را نداشتند. گذشته ازاین، مسلمانان درجبهه‌های دیگرهم جهاد میکردند و ناگزیر بودند مجاهدان مسلمان را به‌آنجاها هم بفرستند. آنچه برسر ایران و ایرانیان آمد، به‌دست خود ایرانیان بود. مردم رنجبردهٔ ایران به‌هرجاکه‌خواستند مسلمانان رابردند وهرچه‌توانستند کردند، بی‌آنکه به‌پایداری‌یی برخورد کنند، وگرنه عربان در فکر نگاهداری‌ی ایران نبودند واین‌کار ازآنان در آنزمان ساخته نبود.

مردم ستمکشیده، رنجبرده، توسری خورده و تهیدست ایران که پدر درپدر رنج برده بودند وتشنهٔ انتقام گرفتن بودند، با چپوگران عرب همدست شدند و به رهبری‌ی پیروان مانی و مزدك، به یاری‌ی مسلمانان به خان ومان و جان زورمندان ستمگرِ بالانشین افتادند، هرکس از آنان‌که بدستشان افتاد کشتند و دودمانش را

برباد دادند . کاخ‌ها را که نشان بیدادگری میدانستند ویران کردند . موبدان را که دشمن سرسخت پیروان مانی و مزدك بودند ، هرجا گیر آوردند کشتند . کتابها را سوزاندند (این‌کار را در مصرهم کردند) و با این‌کار ، فرهنگ و فرهنگیان دوران ساسانی نابود شدند .

مردم ستمکشیده کـه با برافتادن دودمان ساسانی ترسشان ریخته بود و دلیر شده بودند، چنان انقلابی ژرف وبنیانی برپا کردند که تاریخ همانندآنرا تا به‌امروز بیاد ندارد (انقلاب ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ مردم فرانسه و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مردم روسیه خیلی آرامتر و کم ژرف‌تر بودند) . با آتشی که افروخته شد ، در سرتا سر ایران خشك و تر با هم سوختند، تا دیگر کسی برپا وچیزی برجا نماند . این گونه، انتقام ستم کشیدن و رنج بردن و توسری خوردن چند صد سالـهٔ خود و پدران و نیاگان خود را از زورمندان و بالا نشینان جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان ساسانیان گرفتند .

چندی نگذشت که همه چیز ازیادها رفت و همه عرب مآب شدند ونام عربی برخود و فرزندانشان گذاشتند . فرهنگ ایران‌آنچنان خاموش شد که پس‌از بیش‌از یك سده کـه ایرانیان بخود آمدند ، ناگزیر شدند برای بازشناسی‌ی خود ، دست به سوی بیگانگان درازکنند و آنچه را که دشمنان ایران دربارهٔ ایران نوشته بودند چشم بسته بپذیرند .

*

حکومت سادهٔ آغاز اسلام دیری نپایید . پس از خلفای راشدین ، رهبری‌ی مسلمانان به **معاویه** ، پسرابوسفیان رباخوار و**هنت** جگرخوار رسید . معاویه مرکز اسلام را از مدینه به دمشق برد وخلافت انتخابی را سلطنت موروثی کرد و پیش از مردن، برای‌پسرش **یزید** ازسران عرب بیعت گرفت . به‌روش‌ساسانیان وامپراتوران روم شرقی ، برای خود دَم و دستگاه و دربار و دربان وتجمل براه انداخت کـه ، جانشینانش کار اورا دنبال‌کردند وآنرا گسترش دادند تاآنجاکه راه ورسم مسلمانی

به سلطنت دنیایی بدل‌گشت. ازهمه بدتر ، برابری‌ی مسلمانان‌ازمیان رفت و امویان عربها را نژاد بالاتر کردند و آنها را برمسلمانان غیرعرب برتری و سروری دادند . باآنکه بیشترمردم ایران مسلمان شده بودند ، بازهم ازآنها جزیه میگرفتند و . . . .

بیدادگری‌ی امویان روز به روز افزایش مییافت ، تا برد باری‌ی مردم ایران بسرآمد و سر به شورش و نافرمانی برداشتند و بـه پایمردی و رهبری‌ی **ابومسلم خراسانی** به دشمنی‌ی امویان برخاستند . ابومسلم مردم ایران را بـه نام **عباسیان** که دشمن امویان بودند خواند و لشکری آراست و به‌سوی میانرودان (بین‌النهرین امروزی) کشید وپس از زدوخوردهای زیاد ، درسال **۱۳۲** هجری (۱۲۰ سال پس‌از برخورد حفیر و ۱۰۰ سال پس ازکشته شدن یزدگرد شاه) **مروان** ، واپسین خلیفهٔ امویان در کنار زاب (زه+آب) بزرگ از سپاه ایران شکست خورد و بـه مصر گریخت‌که درآنجا گرفتار وکشته شد (سرنوشتی بمانند یزدگرد شاه) و دودمان امویان برافتاد .

پس از آنکه ابومسلم خلافت امویان را برانداخت ، یکی از عباسیان را به خلافت‌رسانید. عباسیان مرکزخلافت را ازدمشق به‌کوفه وسپس به‌هاشمیه (در انبار) و بغداد جابجا کردند .

چون‌عربان راه وروش کشور داری نمیدانستند، ناگزیر شدند اختیار خود را بـه ایرانیان بسپارند . ایرانیان هم دستگاه خلافت عباسیان را همانند شاهنشاهی‌ی ساسانیان سازمان دادند . کشور داری ، خراج گیری ، سپاهی گیری و نگاهداری‌ی آنها ، پاسبانی‌ی شهرها و روستاها ، خبر رسانـی و همه چیز از روی گردهٔ زمان ساسانیان از نو بنیان گذاری شد . رویهمرفته باید گفته شود که :

خلافت عباسیان به ویژه درآغاز ، دنبالهٔ شاهنشاهی‌ی ساسانیان بود با خلیفهٔ عرب . هرخلیفه‌که مادرش ایرانی بود، ازپشتبانی‌ی ویژهٔ ایرانیان برخوردار بود ، مانند مأمون ، که به‌یاری‌ی ایرانیان به‌جای برادرش امین خلیفه شد .

ایرانیان که همهٔ کارهای کشوری و لشکری را بدست گرفته بودند ، دانشمندان ایرانی رابخود خواندند و آنها را در گسترش فرهنگ یاری کردند. دانشمندان ایرانی، **فرهنگ ایران** را کـه پس از برافتادن ساسانیان فراموش شده بود ، از نو زنده کردند که نام **تمدن اسلامی** گرفت . چون بیشتر نوشته‌هایشان را به عربی (آرامی و بیشتر سریانی) نوشتند ، «تمدن عربی» هم نامیده شد . این نامگذاری‌ها درست نیستند ، درست آنست که ، ایرانیان دنبال فرهنگ ایران زمان ساسانیان را گرفتند و آنرا ازنوساختند و پرداختند تا آنجا که دستورزبان عربی را هم ایرانیان نوشتند .

بزرگمردان‌ایران، به‌نام‌خلیفه گان عرب حکومت میکردند وجلوی خودسریها و هوسرانی‌های آنان را میگرفتند . خلیفه گان کـه میدیدند همهٔ کارهای کشوری و لشکری به‌فرمان ایرانیان انجام میگیرد و آنها بازیچه‌یی بیش نیستند که باید بنگرند وخاموش‌باشند، همیشه درترس بسرمیبردند وبخود میگفتند، نکند ایرانیان دست‌مان را ازخلافت کوتاه کنند و ما را روانهٔ بادیه سازند . ترس برکنار شدن از خلافت و محدود بودن در زنده گی ، خلیفه گان را همیشه آزار میداد جوری کـه شب و روز آرام نداشتند . عرب‌های سرشناسِ کنار مانده هم برای‌آنکه دست اندر کار شوند و با بودن ایرانیان برسرکارها ، دستشان به کاری بند نمیشد ، پیوسته نزد خلیفه گان از ایرانیان بدگویی میکردند و آنها را بیشتر میترساندند . نتیجهٔ همهٔ اینها آن شد که ، تنی‌چند ازخلیفه گان نمك نشناس‌دست به‌کشتن بزرگمردان ایران زدند وننگ نامردی را به‌نام خود درتاریخ بیاد گذاشتند .

*

بدین گونه بزرگترین فاجعهٔ تاریخ‌ایران رخداد . اگرحافظ شیرازی درزمان ساسانیان زنده گی کرده بود و بالانشینان جامعهٔ طبقاتی‌ِآن زمان به ویژه دهگانان وموبدان به‌جای‌آن همه ستمگری و زورگویی وبهره گیری از تهیدستان و رنجبران ومحرومانِ زیردست خود، این گفتهٔ حافظ را بکار بسته بودند که :

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پربلا کند ،

مردم ستمکشیده ، رنجبرده ، بی‌چیز وانتقامجوی ایران ، به‌یاری‌ی بیگانه ، ایران را پربلا نکرده بودند .

هزاران سال افسوس که این مردم آن چنان بلایی برسر ایران آوردند که دردش هنوز آزارمان میدهد و خواهد داد . آتشی افروختند که همه چیز ایران آن روز درآن سوخت وهنوز دل‌فرزندان ایران را میسوزاند وخواهد سوزانید . کشتار و ویرانگری‌یی کردند که کشتار ، آتش افروزی و ویرانگری‌های ددمنشان همراه چنگیز و تیمور در برابری با آن ناچیز بودند . انقلابی برپا کردند که ، انقلاب ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹مردم فرانسه وانقلاب۱۹۱۷مردم روسیه درسنجش باآن ، پیشامدهای آرام و زودگذر بودند .

***

آئین مهر در ایران مسلمان شده

پس از برافتادن دودمان ساسانی ونابود شدن جامعهٔ طبقاتی‌ی زمان ساسانیان، ستمگران زورمندِ ناتوان شده‌یی که از چنگ ستمکشیده گان انتقامجوی ایرانی‌جان بدر برده بودند ، به عربان پناه بردند و خود را وابستهٔ قبیله‌های بیابان گرد عرب کردند و **موالی** (دوست دارندهٔ)ی آنان شدند. چندی‌نگذشت که بافرمان خلیفه گان دمشق و بغداد به جان مردم ایران افتادند و بیدادگری را از نو آغاز کردند . برای نگاهداری‌ی جاه و دارایی‌ی خود ، هرچه توانستند به مردم زیر دست ستم کردند . ازمردم بی‌چیز وبی‌چاره وناتوان ایران ، **دینار دینار به ستم میگرفتند و بار بار به دربار خلیفه‌گان میفرستادند** . خلیفه گان بی‌بند وبار ، آن خواسته را که هر درهمش نمایندهٔ آهِ سرد ، سوز دل و اشك چشم رنجبرده گان ایران بود ، خرج هوسرانی‌های خود و درباریان مفت خورشان میکردند . بی‌پروایی به‌جایی رسیده بود که ، برای‌پر کردن خزانهٔ‌خلیفه گان ازمردم مسلمان‌شدهٔ ایران‌جزیه‌هم میگرفتند .

ستمگری به‌پایه‌یی رسیده بود کـه ، نظامی‌ی گنجه‌یی در بارهٔ سلطان سنجر سلجوقی که از ۵۱۱ تا ۵۵۲ پادشاهی کرد واز **حلب** **تاکاشغر** میدان فرمانروایی‌یش بود ، گفته است که :

پیر زنی را ستمی در گرفت — دست زد و دامن سنجر گرفت
کی ملك! آزرم تو کم دیده‌ام — وز تو ، همه ساله ستم دیده‌ام
شحنه ، مست آمده در کوی من — زد لگدی چند فرا روی من
بی گنه ، از خانه برونم کشید — موی کشان بر سر کویم کشید
گفت: فلان‌نیمه‌شب، ای گوژپشت — برسر کوی تو، فلان را که کشت ؟
طبل زنان دخل ولایت برند — پیر زنان را به جنایت برند
داوری و داد نمی بینمت — وز ستم آزاد نمی بینمت
عالم را زیر و زبر کرده‌یی — تا تویی ، آخر چه هنر کرده‌یی ؟
مسکن شهری ز تو ویرانه شد — خرمن دهقان ز تو بی دانه شد
دست بدار از سر بیچاره‌گان — تا نخوری ناوك غمخواره‌گان
سنجر که اقلیم خراسان گرفت — کرد زیان، کین سخن آسان گرفت
داد در این دور پر انداختست — در بر سیمرغ وطن ساختست

برای کوتاه کردن دست ِ دست نشانده‌گان زور گو و چپوگرخلیفه‌گان ازسر مردم بی‌پناه ایران و جلوگیری از ددمنشی‌های ترکان و مغولان ِ ویرانگر ، پیروان آئین‌مهر که زمان درازی سازمانهای‌پنهانی داشتند، به‌نام عیاران، فتیان، جوانمردان، سربداران و پهلوانان بپاخاستند و با نیروی اهریمنی‌ی عربان ، مغولان و ترکان و همکاران‌ایرانی‌ی‌آنها‌به‌ستیزپرداختند، که شرح کوتاهی از آنها را دراینجا میخوانید.

عیّاران– نوشته شد که ، عیار واژهٔ عربی نیست و در آن زبان ریشه ندارد . عیار،عربی شدهٔ **ایـِیار** است که درزبان پهلوی به‌معنی‌ی یار ودوست است . مهریان به همدیگر برادر ، یار و ایار و به بزرگترها مُهیار میگفتند .

دربارهٔ عیاران وعیاری زیاد نوشته‌اند که جاندارد ، دراینجا بازنویسی‌شود . باستانی‌ی‌باریزی، کتاب یعقوب‌لیث رابرای جوانان‌نوشته که، کتابفروشی‌ی ابن‌سینا آنرا در سال ۱۳۴۴ چاپ کرده است . فصل پنجم کتاب دربارهٔ عیاران نوشته شده

است که من از آن بهره گیری کرده‌ام و میخواهم روشن کنم که عیاری ، دگرگون شده و دنبالهٔ آئین مهر است .

آئین مهر ، آئین سنتی‌ست و مانند دین‌های بزرگ «کتاب آسمانی» ندارد و در هر دیار با خوی مردم اُخت گرفته و هماهنگ شده است . **پیروان مهر ، مردان دلیر ، راستگو و درستکار بودند** ، به راز داری و خموشی سوگند میخوردند ، دستِ افتاده‌گان را میگرفتند و با زورمندان در ستیز بودند . عیاران‌هم همین‌جور بودند ومیگفتند : «**من مردی عیار پیشه‌ام ، اگر نانی یابم بخورم وگرنه میگردم وخدمت عیاران وجوانمردان میکنم وکاری اگرمیکنم، آن برای نام میکنم نه ازبرای نان** . . . . (ازکتاب سمك عیار=سامك ایار) . جوانمردی که میخواست عیار شود ، هنگام عیار شدن چنین سوگند میخورد : سوگند به یزدان دادارکردگار و **به نور و نار ومهر** و به‌نان ونمك مردان و نصیحت جوانمردان... که غدر نکنم و خیانت نیاندیشم . . . . و اگر در دوستی‌ی جوانمردان کاری بود که (خود) برباد شوند ، روامیداشتند و اندیشه نمیداشتند» (ازکتاب سمك عیار = سامك ایار) . اصل جوانمردی سه چیزاست : «**یکی آنکه آنچه بگویی بکنی . دویم آنکه راستی درگفتار وکردار نگاهداری . سه‌یم آنکه بردباری را بکاربندی**» (قابوسنامه) .

«جوانمردترین ازهمهٔ مردمان آن بود که : دلیرومردانه بود و بُردبار وبه هر کاری صادق الوعده باشد . پاکدل و پاك عورت باشد . زیان کس به سود خود نخواهد ، اما زیان خودازبهرسود دوستان روا دارد . زبون‌گیرنباشد (ناتوان آزاری نکند) . براسیران دست درازی نکند . به‌بیچاره‌گان یاری کند . بَد را ازمظلومان رفع کند . همچنان که راست گوید، راست شنود وانصاف ازخود بدهد. برآن‌سفره که نان ونمك خورده باشد ، بد نکند» (قابوسنامه) .

آسایش‌خود را در گرفتاری‌ی مردم نمیخواستند ومیگفتند که: «درجوانمردی

روانیست که قومی‌را دربلا رها کنیم وخود بیرون رویم» (سمک عیار = سامک‌ایار).

عیاران **بادوستان، دوست‌بودند و با دشمنان، دشمن** ومیگفتند که: «آنان‌که برای ما جان فدا کرده‌اند ، تا جان داریم با ایشان خواهیم بودن . **یار** آنست که غمخواری‌ی ما کند و کار ما را بسازد و ما را به مراد برساند ، جوانمرد آنست‌که غدرنکند وبا دوست ، دوست باشد وبا دشمن، دشمن» (سمک عیار = سامک‌ایار) .

عیاران در سختی‌ها بردبار بودند و میگفتند که : «جوانمردترین مردمان آن بودکه دلیر و مردانه بود و شکیبا به هرکاری» (قابوسنامه) .

عیاران راز دار بودند و میگفتند که : « نامردی باشد از برای صد چوب یا هزارچوب ، مردی بازدادن (ُلو دادن = لب دادن ، لب گشودن) ، زنهار راز نگاه دار و اگرخودت را به‌زخم چوب بکشند . به زخم چوب مردن به باشد ، ازخیانت کار فرمودن » (سمک عیار = سامک ایار) .

*

یعقوب ، عمرو وپدرشان هرسه شیرمرد (لیث) بودند . شیر درآئین مهر، پلهٔ چهارم و بالاترین پلهٔ جهانی بود و سه پلهٔ بالاتر ، پله‌های روحانی بود . شیرمردی ، ازآئین مهر به عیاران رسیده است . یعقوب لیث شیر مرد بوده و اینرا در پاسخ فرستادهٔ خلیفه ، دربستر مرگ درخوزستان گفته است : « من مردی رویگر زاده‌ام و از پدر، رویگری آموخته‌ام . خوردن من نان جوین وماهی و تره وپیاز بوده است . این پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیاری و شیر مردی بدست‌آورده‌ام ، نه از میراث پدر یافته‌ام ونه از تو دارم . من به قوت دولت و زور بازو وکار، خود به‌این درجه رسانیده‌ام و داعیه چنان دارم که ، تا خلیفه را مقهور نگردانم ازپای ننشینم . اگر ُمردم که خلیفه ازآسیب من‌آسوده شده است واگر ازبستربیماری برخاستم ، حکم میان من وخلیفه این شمشیر است . . . اگرمطلوب من َتیسیر پذیرفت (آسانی یافت) فبها والا نان‌کشکین و حرفهٔ رویگری برقرار است . . . یا آنچه گفتم بجای

آورم ، یا با سرنان جوین وماهی وپیاز وتره شوم » . (از کتاب یعقوب لیث نوشتهٔ باستانی‌ی باریزی صفحهٔ ۲۶۹) . این دلیری و رُك گویی وبی باکی ، ویژهٔ مهریان بوده که به عیاران رسیده بود .

خواندید که عیاران(ایاران) مردانی‌بودند دلیر، راستگو، درستکار، راز دار، درسختی بردبار ، بی‌آز و نیاز ، در دوستی پایدار ، در دشمنی سرسخت ، دستگیر افتاده گان، یاردرمانده گان، یاور ناتوانان ، دشمن‌ستمگران و زور گویان، پاك چشم و پاکدل که سود دوستان را به زیان خود می‌خریدند . . . این سنت‌ها از مهریان به عیاران رسیده بود .

دربارهٔ فتیان ، جوانمردان ، سربداران و دیگر جنبش‌هایی که ازآئین مهر مایه گرفته‌اند زیاد نوشته شده است ، از این‌رو نیاز نیست که از آنها در اینجا نوشته شود .

*

این‌چند بیت را که درآنها ازمهریاد شده ، ازدیوان حافظ رونویسی کرده‌ام:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
مهرهٔ مهر تو بر چهرهٔ ما پیدا بود .
بجز ابروی تو مهراب دل حافظ‌نیست
طاعت‌غیرتودر مذهب ما نتوان کرد .
ز دوستان‌تو آموخت در طریقت مهر
سپیده دم ، که صبا چاك زد شعارسیاه .
گرروی‌پاك ومقدس چومسیحا به فلك
ازچراغ‌تو به‌خورشید رسید صدپرتو.

* * *

مهر و علی‌ی علی الاهیان

علی ع کیست که از بامداد تا دل‌شب ، همهٔ زنده گی‌ی ما را پر کرده است؟ همهٔ شیعیان و پیروانش از او یاری میخواهند و **یاعلی** میگـویند . او را ولی‌الله ، حجت‌الله، اسدالله ، مولای‌متقیان ، شاه مردان ، شاه ولایت و . . . مینامند . علی ع را ازخداوند جدا نمیدانند و اورا **بزرگتر ازبزرگی** می‌دانند . درولای اوزنده‌گی میکنند و به ولای او سوگند می‌خورند . بر سر در خانهٔ بسیاری از شیعیان علی ع نوشته شده است که : قال‌الله تبارك وتعالی ، ولایت علی‌علیه‌السلام حصنی فمن‌دخل حصنی امن من‌عذابی . بالای سردر باغ ملی‌ی تهران (میدان مشق‌پیش) نوشته‌شده است که: قال‌الله عزوجل‌ولایت علی‌علیه‌السلام حصنی فمن‌دخل حصی‌امن من‌عذابی. علی ع را سرور فتیان میدانند وهمواره میگویند «لافتیٰ الاّعلی‌لاسیف‌الاّذوالفقار».

بررسی‌ی آنچه دربارهٔ علی ع نوشته شده ، اگرنشدنی نباشد بسیار دشوار است . از این‌رو بهتر و آسان‌تر است که علی ع از گفتار ، رفتار و کردار پیروانش شناخته شود . پیروان راستین علی ع مردانــی راستگو و درستکارند . جوانمردانی فروتنند که دست افتاده گان را میگیرند . آز ندارند و بی‌نیازند . آزار نمیرسانند و باستمگری و زورگویی درستیزند . با گذشتند و کینه بدل‌نمیگیرند . . . رهبرچنین

مردانی را نمیشود با مقیاس آ بر مردان تاریخ سنجید، زیرا پیشوایی به‌این بزرگی در چارچوب تاریخ مردان بزرگ نمیگنجد. تاریخ، مسلمانان، شیعیان، اهل حق وعلی الاهیان، علی ع را یکجور نمیشناسند.

علی ع بزرگمرد تاریخ - پسرابوطالب پسر عم پیغمبراسلام، نخستین‌مردی که مسلمان شد وچهارمین خلیفهٔ مسلمانان که در ۶۳ ساله گی درمسجد کوفه، بامداد هنگام نماز گزاردن در سال ۴۰ ه. ق. شهید شد (روز ۱۹ رمضان ضربت خورد و روز ۲۱ رمضان در گذشت).

علی ع پیشوای شیعیان - شیعیان‌علی ع بر آنند که،پیغمبر اسلام‌ص‌درواپسین حج خود روز هجدهم ذیحجهٔ سال دهم ه. ق. درجایی به‌نام «غدیر خم» داماد و پسرعم خود علی ع را به جانشینی‌ی خود برگزید و فرمود: من کنت مولاه، فهذا علی مولاه. شیعیان دوازده امامی، علی ع و یازده فرزندش را پسر پس از پدر، جانشین راستین پیغمبر اسلام میدانند.

علی ع اهل حق - نور علی‌ی الهی کتاب **برهان الحق** را نوشته و دکتر تقی‌ی تفضلی درشهریورماه ۱۳۴۳ برای بار دویم آنرا در تهران چاپ کرده است. دراین کتاب‌نوشته‌شده است که اهل حق کیست.

درصفحهٔ ۷ کتاب آمده است که: «اهل حق کسی‌ست که، راه شریعت و طریقت ومعرفت را پیموده و به‌حقیقت رسیده باشد. یعنی‌متدین‌به‌دین اسلام باشد، مؤمن به ولایت علی ولی‌الله باشد، به پایهٔ من عرف نفسه فقد عرف ربه رسیده باشد، حق وحقیقت را دریافته باشد، کمال را در وصال وبقا را درفنا ببینند، یعنی فنافی‌الله محض شده باشد».

درصفحهٔ ۲۱ کتاب آمده است که: «ارکان اهل‌حق برچهار پایه استوار است، **پاکی، راستی، نیستی و یاری**».

اهل حق خود را علی الاهی نمیدانند. درصفحهٔ ۱۵۵ کتاب آمده است که:

« چون در افواه عموم شهرت دارد ، گروه اهل حق علی‌الاهی هستند ، حاشا وکلا چنین‌تصوری ازاصل باطل است . زیرا ‌اس اساس این مسلك روی پایهٔ توحیدقرار گرفته است » .

نویسندهٔ کتاب برهان‌الحق ، آنچه را برای شریعتی بودن اهل‌حق رشته ، در تبصرهٔ صفحهٔ ۱۵۶ پنبه کرده وبا گواه‌آوردن ‌نه آیه ازقرآن ، علی را به‌پایهٔ **بالاتر از بشر** رسانده ونوشته است که : «مقام حضرت علی ع به حدی رفیع است ، این بندهٔ ناتوان ، هرچه پویم وجویم و گویم ، درحدود سطح فکر وفهم وعقل ضعیف خودم میباشد ، نه ادای حق واقع آن مقام شریف . حتی نه من ، بلکه اعلمین علماء وکملین عرفاء ، هرچه درتعریف وتوصیف‌آن سرور اولیاء گفته‌اند وبگویند ، حاق است به قدر معرفت خودشان ، نه مرعلی راشأن » .

علی‌ی علی‌الاهیان ـ اهل‌حق وعلی‌الاهیان را ، **گوران** میگویند. گوران جمع گوره است . گوره واژهٔ کردی‌ست به معنی‌ی بزرگ ، پس گوران یعنی بزرگان. گوران ، ازکردستان به‌آذربایجان، پیرامون‌تهران، خراسان وجاهای دیگر رفته‌اند . علی الاهیان بومهن ، لورا ، رودهن و مهرآباد ، آبادی‌های سر راه تهران به دماوند ‌کرد هستند که گروهی زبانشان کردی و گروهی ترکی‌ست .

غلامحسین‌ساعدی ، به‌ایلخچی، یك ده علی‌الاهی نشین درجنوب تبریز رفته، آنجا و مردمش را بررسی کرده وکتاب **ایلخچی** را دربارهٔ آنها نوشته است . این کتاب را «مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی‌ی دانشکدهٔ ادبیات تهران» به شمارهٔ ۱۵ در سال ۱۳۴۲ چاپ کرده است .

از نوشته‌های کتاب ایلخچی برمی‌آید که ، علی‌الاهیان آنجا پیروآئین‌مهرند که عقایدشان باگذشتن دوسه هزار سال، دگرگون شده و به‌گونهٔ امروزی درآمده است . در زیر همانندی‌های عقاید علی‌الاهیان باآئین مهر نوشته شده است :

مهریان ، مهر را ایزد فروغ و زاییده از روشنی میدانستند و میپنداشتند ،

همانجور کـه از برخوردن دو سنگ سخت به همدیگر آذرخش میجهد ، مهرهم همین گونه از سنگ بیرون آمده است .

درصفحهٔ ۱۰۱ کتاب نوشته شده است که : « نبی آقا زاییده نشده ، نمرده و نمیتوانسته زن و بچه داشته باشد . او از ماها نبوده است . زینب خاتون ، مدت‌ها نصفه‌های شب و در پیرها دعا کرده که خدا نبی‌آقا را به او نشان بدهد و توانسته نبی‌آقا را دریك نصفهٔ شبِ تاریك ببیند . میگفت نبی‌آقارا دیدم . مثل شعلهٔ شمع است . **نبی‌آقا شعله است** . نبی‌آقا شعلهٔ خالص‌است» .

«میگویند کنار رود ارس ده کوچکی‌ست به‌اسم مَرگان. سال‌ها پیش درآنجا زن خوب ومهربانی میزیسته به‌اسم ننه‌خانم ، شبی ازشب‌ها که خوابیده بود ، بیدار شد و دید هوا عجیب روشن و زیباست . باعجله ازخانه‌اش بیرون رفت ودید شیئی نورانی روی رودخانهٔ ارس حرکت میکند . وقتی نزدیك شد دید که بچهٔ شیرخوار و زیبایی‌ست و این نور ازجمال بی‌مثال او ساطع است . بچه را برداشت و بـرد خانه‌اش بزرگ کرد . این بچه جز نبی‌آقا کس دیگری نبود» .

مهریان برآن بودند کـه ، مهر درکوه البرز دریك غار از سنگ زاییده شده است ، از این‌رو سنگ راگرامی میداشتند وتاآنجاکه میتوانستند ، مهر را درغارها (مهرابه) نیایش میکردند .

چون مردم ایلخچی به‌غاردسترسی ندارند، ازاین‌رو سنگهای پیرامون‌دهشان را زیارت میکنند . درصفحهٔ ۱۴۲/۳ی کتاب نوشته شده است که : « تعداد زیادی سنگ‌مقدس‌اطراف ده هست . . . سنگهای‌اطراف **شاهچراغ** همه‌شان زیارتگاه‌اند، قـره داش (سیاه سنگ) درکمرکش تپهٔ شاه چراغ بـا اجاق و حریمش ، اولین سنگی‌ست که زیارت میشود . در بریده گی‌ی تپهٔ **علی‌داشی** (سنگ علی) و طویلهٔ اسب علی وسنگی را که حضرت علی با ذوالفقارش دونیم کرده می‌بینید . در شکم خالی‌ی‌علی‌داشی، جای انگشتان دست‌حضرت وجای‌پای‌اسبش رانشانتان می‌دهند .

و چه فراوان شمعدان کـه در حریمش چیده‌اند و حتی در نیمروز آفتابی هم شمع روشن میکنند . سه تخته سنگ هم هست بـه نام **اوج قارداش‌لر** (سه برادران ، سه گانه گی‌ی مهر و دو مهربانش بیاد میآید) سنگهای دیگرهم به نام **باباپیرعلی** و قهرمان داشی (سنگ قهرمان) هست . این سنگ را که سیاه است و در نوك کوه جا دارد، بیشتر زن‌ها وجوان‌ها زیارت میکنند» .

در صفحهٔ ۱۲۷ کتاب نوشته شده است که : « روی سنگ گوری کنده شده، **نور خورشید از جمال علی‌ست** » .

در صفحهٔ ۱۱ کتاب نوشته شده است که : «روی‌سنگ گوری کنده شده،

یاقوت علـی آینهٔ غیب نماست

بـی مثل و نظیر ، قادر بی همتاست

گویند جماعتی ، مسیح است خـدا

گراست‌بود، **علی خداوند خداست**»

مهربان ، یار وبرادرهمدیگربودند وهمواره کمربسته، خدمت ناتوانان وبی- نوایان را میکردند .

در صفحهٔ ۱۲ کتاب نوشته شده است که : « همدیگررا دوست دارند، بیگانه را نیزدوست دارند . . . هر که وارد خانه‌شان‌شود، هرچه دارند پیششان‌میآورند . . . هیچ مهمانی نباید گرسنه راهی بشود . هر گدایی که دست خالی وارد ده شود ، با توبرهٔ ُپر بیرون میرود » .

همهٔ مردم‌باهمدیگریکدلند ودوست همدیگر وبه‌هم‌قارداش (برادر)میگویند. ده کدخدا ندارد ، **چراغ** یا مرشد به‌کارهای مردم رسیده گی میکند . او نوزادان را به فرزندی میپذیرد و جوان نورسیده را برای نخستین‌بار به **جرگه** میبرد .

برای‌آنکه جوان نورسیده به گروه برادران بپیوندد، باید بخاك افتد و **دَمر** روی زمین دراز بکشد وتا نزد پیر یا مرشد ، **سینه خیز** پیش بخزد . پیر یا مرشد،

به گوش نوجوان دعا میخواند ، او آنرا بازگو میکند و به جرگه پذیرفته میشود . سپس همانجور کـه به پیش خزیده بود ، سینه خیز به پس می‌خزد تا از جرگـه بیرون رود .

«مردم ایلخچی شب عید نوروز را شب علی میگویند . همه‌شان آزادند وهر کاری که بخواهند میکنند . آن شب بجزعلی ، هیچ کس دیگر حق ندارد بر نیك و بدکارهای‌دیگران داوری بکند و گرنه از اهل‌حق، حساب‌نمی‌شود» (کتاب ایلخچی صفحهٔ ۱۳۲) .

علی‌الاهیان ایلخچی می مینوشند . نوشیدن ، از گلو فرو دادن جسم آبکی‌ی مستی‌آور است . خیام ، حافظ و دیگرشاعران پارسی گو هم ازنوشیدن می وبانگ نوشانوش سخن گفته‌اند . آشامیدن ، ازگلو فروبردن جسم آبکی‌ی‌ست که مستی نیاورد . پس از می نوشیدن و مست شدن ، مردان از خود بیخود میشوند و چهرهٔ راستین خود رانشان میدهند و راست گومیشوند. از این‌رو گفته‌اند **مستی وراستی**.

« **بابا نهانی** ، **خاتم‌القطبیّن** ، مقام بسیار بزرگی‌میان بزرگان این طایفه دارد ومیگویند پس ازاو دیگرقطبی نخواهدآمد . جانشین‌های او را **پیر**، **مرشد**، **چراغ** میگویند» (کتاب ایلخچی صفحهٔ ۹۳) .

در جم (جمع) یاجرگهٔ‌اهل‌حق وعلی‌الاهیان، زنان‌را راه‌نمیدهند. درآنجاها همه با ادب می‌نشینند و با هم دَم میگیرند وسرود می‌خوانند و علی علی میگویند . دربیشتر جم‌ها ، در بالای مجلس برای **او** یك جای خالی میگذارند و اورا درجم حاضر میپندارند .

اهل حق و علی الاهیان ، موهای روی لب بالای خـود را کوتاه نمیکنند و میگذارند تا موها بلند شوند و روی دهان را بپوشانند . این نشان بسته بودن دهان و خاموشی‌ست .

همهٔ این سُنت‌ها ، از زیارت کردن شاهچراغ ، افسانهٔ نبی‌آقا ، به جَرگه

خزیدن جوان نورسیده ، خاموش ماندن ، یاران را برادر خود دانستن ، راه ندادن زنان به جرگه ، شمع روشن کردن ، می نوشیدن ، راست گویی ودرستکاری ومانند اینها ، ازآئین مهر بیاد مانده است .

مردم ایلخچی ، درماه محرم تعزیه خوانی‌هم میکنند، که از ایرانِ باستان بیاد مانده است . در جنوب فارس و کرمان ، تعزیه خوانی را **سیاوشان** میگویند . در ایران باستان ، در سوك کشته شدن سیاوش « سیاوشان » میخواندند که در ایران مسلمانِ شیعه شده ، به‌تعزیه خوانی درعزای شهیدان کربلا ، دگرگونی‌یافته است.

در میان ُکردان ، تیره‌هایی هم هستند که هنوز سنت‌های پیروان مانی را بیاد دارند و بکار میبندند مانند **یزیدیها** (ایزدیها) و **قادری‌ها** .

درتیرهٔ قادری مردمی هستند که تن‌آزاری میکنند ، بی‌آنکه آسیب ببینند . آنها کارد و سیخ به‌گوشت شکم ودهان خود فرو میبرند، بی‌آنکه ازجای فرورفتن آنها خون درآید . آتش در دهان می‌گیرند و روی آتش پا می‌گذارند بی‌آنکه در جای‌آتش ، سوخته‌گی پیدا شود . این کارها از پیروان مانی پیغمبر ایرانی بیاد مانده است . پس‌از آنکه مانی به فرمان بهرام یکم پادشاه ساسانی به زندان افتاد ، او را زنجیر کردند و سرش را از تن برداشتند و به دروازهٔ ُگندی شاپور آویزان کردند . پیروان مانی ، هر سال روز کشته شدن او سوکوار می‌شدند و با دست و زنجیر برتن و با شمشیر برسرخود میزدند تا خون روان شود وتن آزاری‌های دیگر مانند میل زدن به تن‌هم میکردند ، که در ایران مسلمانِ شیعه شده ، به سینه‌زنی و زنجیر زنی و قمه زنی در عزای شهیدان کربلا دگرگونی یافته است .

ستایش علی ع تنها در روستاها و میان مردم کم دانش نبوده و نیست ، دانا مردان بزرگ ، سرودهای زیاد درستایش علی ع سروده‌اند که ، برای نمونه هجده بیت از سروده‌های مولای رومی (در سال ۶۰۴ دربلخ دیده به‌جهان گشود و درسال ۶۷۲ ه. ق. درقونیه درگذشت) از دیوان شمس تبریزی و نه بیت ازنشاط عراقی

دراینجا رونویسی می‌شود ، این دو سرود بارها با آوازی خوش از رادیوی ایران پخش شده است .

این گونه سرودها را باید از سرودهای مهر گرفته باشند و برای پنهان داشتن نام مهر ، نام علی ع را به جای آن گذاشته باشند ، وگرنه شریعتیان آنها را کفر میدانند . این دونمونه را بخوانید و داوری کنید که آیا کفرگویی هستند یا نه .

تا صورت و پیوند جهان بود علی بود | تا نقش زمین بود و زمان بود علی‌بود
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن | هم عابد و هم معبد و معبود علی بود
سرّ دو جهان پرتو انوار الهی | از عرش به فرش آمد و بنمود علی بود
آنجا چو دویی شرك بود در ره توحید | میدان که یکی بود که مسجود علی‌بود
آن نکتهٔ تحقیقِ حقایق به حقیقت | کز روی یقین مظهر حق بود علی بود
آن بودِ وجودِ دو جهان کز ره معنی | بی او نشدی عالم موجود علی بود
هم آدم‌وهم‌شیث وهم‌ایوب وهم‌ادریس | هم‌یوسف وهم‌یونس وهم هودعلی‌بود
هم‌موسی‌وهم‌عیسی وهم‌خضروهم‌الیاس | هم صالح پیغمبر و داوود علی بود
آن نور مجرد که بُد او در همه حالت | با موسی و با عیسی و با هود علی بود
موسیٰ و عصا و ید بیضا و نبوت | در مصر به فرعون که بنمود علی بود
عیسیٰ بوجود آمدوفی‌الحال‌بحق گفت | آن نطق وفصاحت که بدو بود علی‌بود
جبریل که آمد ز بر خالق بیچون | در پیش محمد شد و مقصود علی بود
آن معنی‌ی قرآن که خدا درهمه قرآن | کردش صفت عصمت وبستود علی بود
آن روح مصفا که خداوند به قرآن | بنواخت به چندآیت وبستود علی بود
آن عابد سجاد که خاك درش از قدر | بر کنگرهٔ عرش بیافزود علی بود
چندانکه نظر کردم و دیدم ، به حقیقت | از روی یقین بر همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست | تا هست علی باشد و تا بود علی بود
این سر بشنو باز ز شمس‌الحق تبریز | کز نقد وجود دو جهان بود علی بود

نشاط (مجذوب علیشاه عراقی) در ستایش علی گفته است :

مـرا پیر طریقت جـز علی نیست — که هستی را حقیقت جز علی نیست
مبین غیر از علـی پیـدا و پنهـان — که درغیب و شهادت جز علی نیست
مجو غیر از علی در کعبهٔ دل — که هفتاد و دوملت جـز علی نیست
چه باك از آتش دوزخ کـه در حشر — و سیم و نار و جنت جز علی نیست
اگر کفر است اگـر ایمان بگو باش — کـه در روز قیامت جز علی نیست
اساس هـر دو عالـم بر محبت — بـود قائم ، محبت جز علی نیست
وجـود جمله اشیاء از مشیت — پدید آمـد ، مشیت جز علی نیست
علی آدم ، علی شیث و علی نوح — کـه در روز نبوت جز علی نیست
علی احمد ، علـی موسیٰ و عیسیٰ — کـه در ادوار خلقت جز علی نیست

داوود کوود سوار ـ علی‌الاهیان در استان کرمانشاه ، داوود کوود سوار (کبود سوار) یا داوود گوسوار را گرامی میدارند و به او سوگند میخورند .

پس ازآنکه باستانشناسان دریکصد سال گذشته ، ده‌ها مهرابه در اروپا ، در شمال افریقا و در باختر آسیای کوچك پیدا کردند و درآنجاها شمایل‌ها ، نقش‌های برجسته و پیکره‌های مهر را سوار برگردهٔ گاو یافتند ، روشن شدکـه داوودگاو-سوار ، همان بغ مهر است . در جستجو بودم کـه چرا او را کوود سوار (کبود سوار) مینامند .

در سال ۱۹۶۵ ؟ در شهرك مارینو Marino نزدیك شهر رم ، یکی ازکارکنان راه‌آهن میخواست گاراژ خود راکه دردامنهٔ تپه و درون زمین‌جا داشت بزرگ‌کند. هنگام خراب‌کردن ته گاراژ ، یك مهرابهٔ غاری پیدا کردکه جلوی آن دیوارکشیده شده بود . روی دیوار ته‌مهرابه ، شمایل‌مهرکشیده شده‌بود . چون شمایلِ رنگی‌ی مهر نزدیك به شانزده سده دریك غار دربسته مانده بود ، رنگهای‌آن‌کم دگرگونی یافته بودند . هنگام دیدن آن مهرابه ، دریافتم که رنگ پوست گاوی که مهر برآن

سوار شده ، روشن است . درآنجا دانستم کـه ، چون پوست گاو شرور آسمان که مهرآنرا کشته ، روشن رنگ بوده ، علی‌الاهیان مهر را داوود کوود سوار (سوار بر گاو کبود رنگ) مینامند .

از روی مجسمهٔ مرمری‌ی مهر که در موزهٔ واتیکان به شمارهٔ ۱۵۰ نگاهداری می‌شود ورنگهای شمایل مهر، درمهرابهٔ مارینو، استاد Francesco Sassu ی‌ایتالیایی برایم تابلویی ازمهرسوار بر گردهٔ گاو و دومهربانش با سگ و مار وعقرب کشید ، که عکس آن در این کتاب چاپ شده است .

برای‌پی‌بردن به‌بزرگی‌ی داوود نزدعلی‌الاهیان، دراینجا از کتاب «سرودهای دینی‌ی یارسان» نوشتهٔ ماشاءالله سوری چاپ سیمرغ۱۳۴۴ ده مصراعِ برگزیده در ستایش داوود رونویسی شده است :

فریاد رس ، داوود !   جای فریاد رسی‌ی بام تا شام ، داوود !
مرغ سحرخیزآسمانی ، داوود !   آگاه از سرِّ پنهانی ، داوود !
گلبانگ بامداد خورشید ، داوود !   داور دیوان روز ظهور ، داوود !
به همهٔ یاران پیشوا ، داوود !   رهنمای رهبر راه تنهایی ، داوود !
سوار بر روی باد شمالی ، داوود !   بارِ یارسان را بارنما ، داوود !

* * *

مهرابه

نیایشگاه مهریان **مهرابه** نام داشت. واژهٔ مهرابه ازدوپاره ساخته‌شده‌است، مهر+ آبه . آبه یا آوه یا آوج به غار وجای گود میگویند مانند : گرمابه (گرم+ آبه) = جای گود گرم، سردابه(سرد+ آبه) = جای گودسرد، گورابه = چارطاقی‌یی کـه روی گور ساخته میشد ، پس آبه از واژهٔ آب نیست . در واژه‌های سودآبه و رودآبه، پارهٔدویم آنهاآبه نیست‌بلکه **تابه** است. درستِ رودابه، **روتابه** است = روی تابنده = روی گرم کننده و سودابه درستش ، **سوتابه** است = سوی تابنده = روشنی‌ی گرم کننده . به‌کورهٔ آجرپزی و مانند آن هم آبه میگفتند .

مهریان میپنداشتند کـه ، مهر در غار زاییده شده است ، از این‌رو هرجا غار میيافتند ، بغ مهر را در غار نیایش میکردند و آنجا را مهرابه میگفتند . در جاهایی کـه غار نبوده ، زمین را میکندند و در زیر زمین ایزد مهر را نیایش میکردند . در جاهایی که زمین‌آب‌دار بود ، مهرابه را روی زمین میساختند . در بلندی‌ها به ویژه جایی که‌آب روان داشت ، مهرابه را کنار آب روان میساختند .

ساختمان مهرابه‌ها ، سه دالان چسبیده بهم داشت ، دالان میانـی گشاد تر و دالان‌های پهلویی تنگ‌تر با سقف‌کوتاه‌تر . میان دالان‌ها ستون ساخته میشد . روی

ستونها و روی دالانها را باطاق قوسی میپوشاندند. روی‌بام ، پشت طاق‌های‌قوسی را پر میکردند که آب برف وباران روان گردد . زیرسقف ، گاهی شکل ستاره‌گان کشیده می‌شد . ش۱۹

روشنی از روزنه‌های کوچك از سقف و یـا از پنجره‌های باریك دیوارها و یـا از هر دو ، به درون مهرابه میرسید ، جوریکه درون مهرابه مانند غار ، زیاد روشن نبود .

درِ مهرابه‌کوتاه و باریك بود و بیشتر در سوی خاور ساخته میشد .

مهراب ، بالای مهرابه ساخته میشد و درمهراب مجسمهٔ مهرگذاشته میشد یـا شمایل مهر کشیده میشد ،کـه بیشترمهر با دو مهربانش بود . جای مجسمه یا شمایل مهر ومهربانانش بلندتر ازکف مهرابه بود . درمهرابهٔ Dura Europos (درکنار تکهٔ میانی‌ی رودخانهٔ فرات درسوریه ،که درسال ۱۹۳۴ پیدا شد) ، مجسمهٔ مهرهفت پله بالاتـر از کف مهرابه گذاشته شده بود ش۲۰ . مجسمهٔ مهر و مهربانانش را روی پایه‌های سنگی‌هم میگذاشتند و یا روی ستون‌های چهار َبر سنگی میکندند .

مهرابه‌ها را بزرگ نمیساختند ، یکی برای آنکه همانند غار باشند ، دیگـر آنکه مهریان که برای نیایش بـغ مهر به‌مهرابه میرفتند زود باهم ُاخت بگیرند ، بـه همدیگردلبسته‌گی پیداکنند و یار وبرادر یکدیگرشوند . ازاین‌رو مهرابه‌هاگنجایش بیش از یکصد تن را نداشتند . در هرجاکه شمارِ مهریان زیاد می‌شد ودریك‌مهرابه جا نمیگرفتند ، مهرابهٔ دیگر میساختند .

با جستجوی چهل سالهٔ خودم و پرُسجو از دیگران ، شمار زیادی مهرابه در سر زمین ایران امروزی باز شناخته شدکه نام‌آنها در زیر نوشته شده است .

مهرابه‌های غاری ـ **قدمگاه** ش۱۵ کـه مسجد شده ، درکوه قبله در چهل کیلومتری‌ی خاور آذرشهر در آذربایجان . **ملامعصومه** ش ۱۴ در وَرجوی ، در شش‌کیلومتری‌ی جنوب خاوری‌ی مراغه . **دکان داوود** ش۱۶ در سه کیلومتری‌ی

سرپل‌زهاب دراستان کرمانشاه . **غار کوگو** درپنجاه کیلومتری‌ی‌جنوب خرم‌آباد در استان لرستان . **غار اصحاب کهف** ش۲۱ درهشتاد کیلومتری‌ی‌شمال‌باختری‌ی‌سبزوار.

مهرابه‌های زیر زمینی ـ **قدمگاه** نزدیك نیشابور کـه در دوران ساسانیان ، آتشکدهٔ **آذرُبرزین مهر** ، یکی از سه‌آتشکدهٔ بنام شده بود . آتشکدهٔ آذربرزین مهر که آتشکدهٔ دهقانان (دهگان = مالك ده = فئودال) بود ، در دامنهٔ کوه ریوند (بینالود امروزی) ، نزدیك اَبرشهر(نیشابورامروزی) جا داشت . در قدمگاه چشمهٔ آبی روان است وجایش‌بلنداست جوری که ازآنجا همهٔ دشت نیشابوردیده میشود. من همهٔ خراسان را گشته‌ام ، بی‌هیچ‌گفتگو و دو دلی برآنم که ، جای‌آتشکدهٔ آذر- ُبرزین مهر همین قدمگاه امروزی‌ست و جز این نیست . ش۲۲

چاه مرتاض علی درشمال شهر شیراز. ش۲۳

مسجدقزوین که در زمان ساسانیان روی‌آن آتشکده ساخته شده ومسلمانان آنرا مسجد کردند .

مهرابه‌های روی زمینی ـ **قره‌کلیسا** ش۲۴ نزدیك ماکو که‌کنار یك چشمهٔ آب ساخته شده است . نام درست آن گوره کلیسا = کلیسای بزرگ است زیـرا : واژهٔ قره (سیاه) از هفت سدهٔ پیش به‌آذربایجان آمده است . این ساختمان از زمان اشکانیان بجا مانده‌که آنرا کلیسا کرده‌اند .

ارمنی‌هابرآنند که‌قره‌کلیسامزارطاطاوس‌مقدس Thaddaeus یکی‌ازحواریون حضرت عیسی‌ست . این نیز میرساند که باید دوازده سده پیش از آمدن ترکان به‌این دیار و همراه آوردن واژهٔ قره (سیاه) ساخته شده باشد . گذشته از اینها کلیسا بـا سنگ‌آهك سفید ساخته شده است، ازاین‌روهم نمیشود برآن نام قره‌کلیساگذاشت.

روی دیوارسنگی‌ی‌کلیسا دوکلاغ کنده‌گری شده ش۲۵ ، کلاغ درآئین‌مهر پیام‌آور و پلهٔ یکم بوده است . یك چرخ خورشید میان تهی با سنگ بازالت سیاه در سنگ آهك سفید ساخته شده‌که آنهم ازآئین مهر است . ش۲۵الف

کلیسای **سورپ سرکیس** در خوی ـ که سه دالانی با مهراب ساخته شده و بالای در آن دو دوستکامی‌ی مهری کـه مارها درآنها زنده گی میریزند روی سنگ کنده گری شده است . ش۹و۲۶

کلیسای **سن ستفانو** ش ۲۷ ـ دیدنـی ترین مهرابه‌یی‌ست کـه از زمان فرمانروایی‌ی آرشاك‌های (اشکانیان) ارمنستان ، در ایران امروزی بجا مانده وپس ازعیسوی شدن مردم ارمنستان، به‌نام کلیسای سن ستفانو دگرگونی یافته است . این کلیسا در ۲۱ کیلومتری‌ی باختر جلفا ، کنار رودخانهٔ ارس جـا دارد . در دهکدهٔ زیبایی درجنوب رودخانهٔ ارس‌ساخته شده و کنار آن چشمهٔ آبی‌روان است. درباختر کلیسا ویرانهٔ کاروانسرایی‌هم بجا مانده است . ش ۲۸

این مهرابه هم مانند مهرابه‌های دیگرسه دالانی بوده، که دو دالان باختری‌ی آنرا کلیسا کرده‌اند ودالان خاوری، با پایهٔ سنگی‌ی زیرپیکرهٔ مهر هنوز پابرجاست. درباختر کلیسا، زیستگاه‌یاپرورشگاه‌مهریان درزیرزمین که‌بادیوارها وطاق سنگ‌لاشه ساخته شده ، بجا مانده است .

کلیسای دریك ش ۲۹ ـ در شهرستان شاهپور نزدیك مرزترکیه جادارد . دختران‌وپسران‌نوجوان‌ارمنی که‌خواهان همدیگرند، درآنجاباهم‌پیمان‌عشق میبندند، کـه اینهم مانده از آئین مهر است زیرا ، مهر نگهبان پیمان بود . این کلیسا روی مهرابه‌ساخته شده است . ش ۳۰

کلیسای موجومبار ش ۳۱ ـ در شمال تبریز ، اینجا هـم در آغاز مهرابه بوده‌است . مـوج یا موژ یعنی آبگیر ، درسمنان موجومبار را موَجمبل گویند .

مهرابه **آل اهلمدار** ش ۳۲ ـ در کوه میشو ، در شمال دریاچهٔ رضائیه و ۲۵ کیلومتری‌ی مرند جادارد . آل یعنی‌سرخ روشن یا پشت‌گلی .

مهرابهٔ **بیت الشتا** ـ مسجد گودی کـه چسبیده به مسجد جامع اصفهان ، سه دالانی با طاق‌های گنبدی و روزنه‌های روشنی رسان کوچك درطاق و دیوار ساخته

شده‌است . نوشته‌اند که ساختمان آن از زمان سلطان محمد تیموریست (۸۵۱ ه.ق.) . این درست نیست، نمیشود باور کرد که در زمان خواجه نظام‌الملك به‌سال ۴۸۰ ه.ق. مسجد زیبایی با گنبدی که ساختن آن امروزهم شاهکاراست، ساخته شده‌باشد و پس‌از ۳۷۰ سال ، بیت‌الشتا ، مسجد سلطان محمد تیموری را با ساده‌گی و بی هر گونه آرایش ساخته‌باشند . این مسجد در آغاز «مهرابه» بوده و باید در زمان اشکانیان ساخته شده باشد . از بررسی‌های آینده ، آگاهی‌ی بیشتر در بارهٔ مهرابه بودن بیت‌الشتا بدست خواهد آمد همانجور که روشن‌شد ، مسجد جامع اصفهان در زمان ساسانیان آتشکده بوده و در دوران اسلامی آنرا مسجد کرده‌اند . ش ۳۳

مهرابهٔ **شاهچراغ** در شیراز ش۳۴ـ نام شاهچراغ خود گویای مهرابه بودن آنجا پیش از اسلام است زیرا ، مهر ایزد فروغ یا شاه چراغ بود . امروز هم در روستاهای ایران، همین که چراغ روشن میکنند یاچراغ روشن‌شده را به‌جای‌تاریك میبرند ، به‌آن سلام میکنند و به سوی چراغ سو گند میخورند . دیگراینکه ، پسران و دختران نوجوان که دلدادهٔ همدیگرند به‌آنجا میروند و باهم پیمان عشق میبندند . ترانهٔ دلچسبِ « بیابریم شاهچراغ عهدی ببندیم » را هم در این باره سروده‌اند . بغ مهر نگهبان پیمان بود ، از این‌رو هنگام پیمان بستن ، مهر را گواه میگرفتند که هنوز بیاد مانده است . گذشته ازاینها،درچند سال گذشته که برای گسترش ساختمان شاهچراغ زمین پیرامون آنرا میکندند، چند شیرسنگی از زیرخاك درآوردند . شیر سنگی را مهریان روی گور «شیرمرد» می گذاشتند .

اکنون شاهچراغ مزار احمدبن‌موسی‌بن جعفرع برادر امام رضاع است،که **تاشی خاتون** مادر شاه ابواسحاق اینجو آنرا در سال ۷۴۴ ه ، ق. (۵۴۱ سال پس از شهادت امام رضا ع) ساخت و درچند سال گذشته آنرا نوسازی کرده‌اند .

مهرابهٔ **سناباد** ـ سناباد (سَی ْ نَ = شاهین) یعنی‌شاهین‌آباد ، در زمان‌باستان روستای آبادی از توس بود (ته = گرم + اوس = جا ، جای گرم) و قنات پر آبی

داشت که اکنون هم روان است . در روستای سناباد ، در زمان اشکانیان مهرابه‌یی بوده که در دوران ساسانیان آنرا آتشکده کردند، که تا امروز به یاد زردشتیان مانده است و به زیارت آنجا میروند . در دوران اسلامی، آتشکدهٔ سناباد را مسجد کردند. هارون الرشید خلیفهٔ عباسی ، کـه برای برانداختن رافع از بغداد راهی‌ی خراسان شده بود ، در سناباد ؟ توس مرد ، مرده‌اش را در مسجد سناباد در خاك کردند . تـا دشمنانش، ایرانیان مسلمان شده به‌احترام مسجد بودن و زردشتیان به‌احترام آتشکده بودنِ آنجا ، گور هارون را نشکافند . مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود ، به یاری‌ی ایرانیان به‌جای برادرش امین خلیفه شد . اوبرای بدست آوردن دل پیروان‌خانوادهٔ علی ع، حضرت رضا ع راکه بزرگِ خانوادهٔ علوی‌بود، به‌ولیعهدی خود برگزید . این کارش دیـری نپایید ، پس از آنکه خلافتش استوار شد ، فرمان داد کـه حضرت رضا ع را سربه‌نیست کنند . به فرمان مأمون ، با خوراندن انگور یا آب انار زهرآلود به حضرت رضا ع ، درسال ۲۰۳ ه . ق. او را مسموم کردند . برای آنکه مردم بدگمان نشوند ، مأمون دستور داد حضرت رضا ع را کنار گـور پدرش هارون‌الرشید به‌خاك بسپارند. شیعیان که به زیارت حضرت رضا ع میروند ، هنگام طواف دورضریح، هارون ومأمون را لعنت میکنند. ساختمان جاهای اصلی‌ی حرم مطهرامام رضا ع ، باقره کلیسا ومزارطاطاوس، همانندی‌هایی دارد که میرساند ، هر دو مهرابه بوده و در زمان اشکانیان ساخته شده‌اند .

مهرابهٔ **کاخك** ـ در کاخك که شهرکی در ۳۶ کیلومتری‌ی جنوب باختری‌ی گُناباد دراستان خراسان است ، امامزاده‌یی‌هست به‌نام «محمد عابد» (عابد = آبه؟) که اوهم مانند شاهچراغ، برادرامام رضا ع است . اینجا هم‌باید در دوران اشکانیان مهرابه بوده باشد .

مهرابه‌های دیگرهم در سرزمین ایران امروزی پیدا شده که هنوز بررسی آنها پایان نیافته است .

مهرابه‌های امپراتوری‌ی روم

گسترش آئین مهر در امپراتوری‌ی روم ، از شمار زیـاد مهرابه‌هایی کـه بجا مانده‌اند برمیآیـد . در یکصد سال گذشته ، در کشور باستانی‌ی روم ، ده‌هـا مهرابه پیدا کرده‌انـد . این مهرابه‌ها را در کشورهای انگلستان ، فرانسه ، اسپانیا ، پرتقال ، ایتالیا ، اتریش ، آلمان ، کشورهای بالکان تا کنارهٔ دریای سیاه ، رومانی ، در کنارهٔ خاوری‌ی دریای روم و کنارهٔ جنوبی‌ی دریای روم درشمال افریقایافته‌اند .

باستانشناسان تنها در Limes (استحکامات مرزی‌ی امپراتوری‌ی روم کـه در پایان سدهٔ دویم و آغاز سدهٔ سه‌یم میلادی برای جلو گیری از یورش ژرمن‌ها ، بـه درازی‌ی ۵۰۰ کیلومتر از Rheibrohl تا کنار رودخانهٔ دانوب ساخته شده بود) بیش از چهل مهرابه یافته‌اند که ، بیش از ده تای آنها در نزدیکی‌ی شهر فرانکفورت در آلمان باختری جا دارند .

در شهرك Ostia پیش بندر شهر رم ، کنار رودخانهٔ تیبر و هفت کیلومتری‌ی کنار دریا ، شانزده مهرابه یافته‌اند . ش ۳۵

در میان همهٔ این مهرابه‌ها ، آنها کـه بنامند ، نام و نشانشان در زیـر نوشته شده است :

مهرابهٔ لندن ش۳۶ – درسال۱۹۵۴هنگام گودبرداری در کنار رودخانهٔ تیمز، مهرابه‌یی پیدا شد کـه چون جایش در نزدیکی‌ی Walbrook است ، آنرا مهرابهٔ « وال‌بروك » نامیدند .

مهرابهٔ کلن Koeln – در سال ۱۹۴۱ در کنار کاتدرال بنام کلن ، موزائیك زیبای Dyonisos پیدا شد . با کاوش بیشتر ، مهرابه‌یی هم پیدا شد که در آن پیکرهٔ یك « مهربان » که مشعلش را به پایین گرفته ، از سنگ آهکی و در سال ۱۹۶۳ یك پیکرهٔ مهر که در حال بیرون آمدن از سنگ است ، از ماسه سنگ پیدا شد . ش۳۶ تا کنون در شهر باستانی‌ی کلن که پادگان سربازان رومی بوده ، دو مهرابه پیدا کرده‌اند . یکی در شمال باختری‌ی شهر رومی‌ی کلن و دیگری در جنوب کاتدرال کلن . کاتدرال بزرگ و جهانشناختهٔ کلن ، در شمال این مهرابه و چسبیده به آن ساخته شده است جوری که ، در جنوبی‌ی کاتدرال تنها چند گام از مهرابه دوراست. روی این مهرابه وموزائیك نامبرده ، موزهٔ رومی - ژرمنی Roemisch_Germanisch ساخته شده است .

مهرابهٔ دویچ آلتن بورگ Deutsch_Altenburg ش۳۷-اینجاشهرکی‌ست درخاور وین پایتخت اتریش که برای آبهای معدنی‌یش آنرا میشناسند . رومی‌ها در سدهٔ یکم میلادی شهر بزرگ و آباد Carnuntum را در اینجا ساخته بودند که یکی از پادگان‌های بزرگ سربازان رومی بود . دراین شهر باستانی ، تاکنون سه مهرابه پیدا کرده‌اند که جالب‌ترین آنها در خاور شهر پیدا شده است . کف آن ۸٫۵ متر پهنا و۲۳ متر درازا داشته و روی دیوار ته مهرابه ، نقش‌نیم برجستهٔ مهر، به‌بلندی‌ی ۳ متر و پهنای ۴ مترساخته شده بوده که خراب شده است . از چسباندن خرده‌های آن به همدیگر ، سر مهر با کلاه فریگی‌ی پرتو دار بازسازی شده است .

مهرابهٔ Santa Prisca درشهررم ش۳۸- درسال‌های ۱۹۳۴و۱۹۳۷ دو کشیش عیسوی از فرقهٔ Augustin برای آگاهی یافتن از زنده‌گی‌ی بانوی مقدس Prisca زیر کلیسای سانتا پریسکا را کندند و کاوش کردند که مهرابه‌یی پیدا شد .

پس از جنگ جهانی‌ی دویم ، باستانشناسان هلندی از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ همهٔ مهرابه‌یی را که زیر کلیسا بود پیدا کردند و آنچه را که در آنجا یافته بودند در

موزهٔ کوچکی در همانجا به نمایش گذاشتند . از روی نوشته‌ها و دیوار نگاریها و پیکره‌ها وچیزهایی که پیدا کردند، خیلی‌از اسرار آئین‌مهر را روشن ساختند. ازروی دیوارنوشتهٔ مهراب برمیآیدکه درسال ۲۰۲ میلادی ، این مهرابه آمادهٔ نیایش کردن درآن بوده است . درتابستان سال۱۹۵۶ در کنجی کنار مهراب ، سرِ چند پیکره از سنگ گچ مرمری Alabaster (مانند سنگ گچ مرمری‌ی آهار در شمال باختری‌ی تهران و سنگ گچ مرمری‌ی قم کـه با آن کاسه پشقاب ، جای عکس ، گلدان و چیزهای زینتی‌میسازند) پیدا شد که مجسمهٔ دیگری از سر مهرهم درمیان آنها بود .

از بررسی‌ی آنچه در زیر کلیسای سانتاپریسکا پیدا شده برمیآید که ، در سدهٔ چهارم میلادی ، پس از آنکه حکومت به دست عیسویان افتاده بود ، بانویی به نام Prisca که برای گسترش عیسویت تلاش زیادکرده بود و Petrus خودش او راغسل تعمید داده بود ، قسمتی از ویلایی راکه مهرابه درآن بود خریده وآنجا راکلیسای عیسوی کـرده بود . پس ازآنکه کم‌کم پای مهریان ازآنجا بریده شده بود ، روی مهرابه کلیسای سانتاپریسکا را ساخته بودند . ازآن پس‌کـه آئین مهر از یاد رفت ، مهرابه در زیـر کلیسا پنهان ماند ، تا پس از پانزده سده بدست دو کشیش عیسوی از نو پیدا شد .

مهرابهٔ Capua در شمال ناپل ــ در این مهرابه رَوَند مهری شدن یك نوچه روی دیوارهای آن کشیده شده است .

مهرابهٔ خوشبختی Felicissimo در شهرك Ostia پیش بندر شهـر رم ــ در آنجا نشان‌های هفت پلهٔ مهری : کلاغ ، نامزد ، جنگی ، شیر ، پارسی ، مهرپویا و پدر را با موزائیك روی کف مهرابه ساخته‌اند .

مهرابهٔ Merida - مریدا شهری‌ست درباختراسپانیا، سرِ راه مادریدبه‌لیسبون درکنار رودخانهٔ Gudiana . مریدا در زمان باستان جایی بزرگ و پادگان سربازان رومـی بوده ، در کاوش‌های سال ۱۹۰۲ و ۱۹۱۳ در میدان گاو Plaza de Toros

این شهر مهرابه‌یی پیدا شدکه ، گرچه پیکرهٔ گاوکشی‌ی مهر را در آنجا نیافتند ، اما از پیکره‌های زیاد و گوناگونی که پیدا شد ، آنجا را از دید باستانشناسی بنام کرد . پیکره‌هایی که درمهرابهٔ مریدا پیداشده ، همانند ندارند مانند : پیکرهٔ مرمرین مرکور ، تخته سنگی که ایزد برروی آن نشسته وبخشی از آن را پارچه‌یی پوشانده است ، دو پیکره از زروان Zervan ایزد زمان ، یك پیکرهٔ اسکولاپ Asklepios ایزد درمان و داروی یونان باستان ، پیکرهٔ ایستادهٔ مهرجوان که تُنکهٔ چین‌دار به‌تن و شولایی با چین‌های بزرگ بردوش دارد و پیکره‌های دیگر . ش ۳۹

از سنگ نوشته‌یی که روی آن تاریخی برابر ۱۵۵ میلادی کنده‌گری شده برمیآیدکه ، دراین مهرابه از سدهٔ دویم میلادی مهر را نیایش میکرده‌اند .

مهرابهٔ Konjica دریوگسلاوی، برای برخوان نشستن مهر(که عشاءِ ربانی‌ی عیسویان از آن تقلید شده) بنام است . ش ۴۰

مهرابهٔ Sarmizegetusa – سَرمیزهِ گتوزا ، که در ترانسیلوانی ، درکشور رومانی جادارد. درسال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۳ بزرگترین‌مهرابه‌یی‌راکه‌تاکنون دراروپا پیدا شده درآنجا اززیرخاك بیرون‌آورده‌اند . درازی‌ی مهرابه ۲۶ وپهنای‌آن۱۲متر است‌که با طاق قوسی ساخته شده است . گویا عیسویان به‌آن‌آسیب نرسانده‌باشند زیرا بیشتر چیزهایی را که درآنجا یافت شده ، سالم‌اند . دراین مهرابه به دو واژهٔ ایرانی برخورده‌اند ، یکی Nama که به معنی‌ی خم شدن (هم ریشهٔ نماز) ودیگری Nabarz که یونانی‌ی‌آن Invictus (انویکتوس) یعنی شکست ناپذیراست . مهر را شکست ناپذیر Helios Invictus میدانستند و دربرابرش خم میشدند . امروزه واژهٔ «نبرز» را در زبان‌کردی ، نبز = شکست ناپذیر، میگویند . ش۴۱

مهرابهٔ Dura_Europos – آنرا در سوریه ، کنار رودخانهٔ فرات ، در سال ۱۹۳۴ پیداکردند . نوشته‌اند که درسال ۱۶۸ میلادی ساخته شده ، چون از آسیب رساندن عیسویان برکنار بوده ، رویهمرفته سالم مانده است . از شکل‌های گچ بری

شده و کشیده شده در مهراب آن آگاهی‌ی زیادی دربارهٔ آئین‌مهر بدست آمده است. مهراب ، هفت پله بالاتر از کف مهرابه ساخته شده که در آن، گاوکشی‌ی مهر گچ‌بری شده و دو پدر مهری ، مهر هنگام شکار کردن ، به‌خوان نشستن مهر با ایزد خورشید Sol و جزاینها کشیده شده است . ش۴۲

دکتر پرویز ورجاوند ، ساختمان دو مهرابهٔ سورپ سرکیس در خوی و موجومبار در شمال تبریز ، همچنین غار ملامعصومه درجنوب شهر مراغه را بررسی کرده وگزارش آنها را در مجلهٔ باستانشناسی و هنر ایران شمارهٔ یکم وچهارم ومجلهٔ فرهنگ ومعماری‌ی ایران شمارهٔ یکم بچاپ رسانده است .

***

آئین مهر در کشور روم

مهر شناسان باختر نوشته‌اند که ، درسال ۶۷ پیش‌ازمیلاد Pompeius سردار رومی ، دزدان دریایی‌ی کیلیکی را شکست داد و آنها را بندی‌کرد ، کـه در روم بفروش رسیدند . این دزدان دریایی‌ی بردهِ شده آئین مهر را بـه روم بردند . . . این نوشته ازبن نادرست است زیرا :

۱ـ پیروان آئین مهر مردانی دلیر ، راستگو و درستکار بودند . دزدان را به‌آئین‌مهر راه نبود ، خواه دزد دریایی بوده باشند یا صحرایی ویا شهری . مهریان با نا درستی و دزدی ستیز میکردند ، چگونه میشود پذیرفت‌که پیروان آئین‌مهر دزد دریایی بوده باشند .

انگار کنیم که این‌نوشته درست باشد وشمار دزدان دریایی‌ی کیلیکی راکه از پمپی شکست خورده و بندی شده بودند ، دست بالای بالا چند صد تن بگیریم . این چند صد دزد چه‌جور میتوانستند به میان برگزیده‌گان روم راه یابند (آئین‌مهر، آئین برگزیده‌گان بود) و با چه نیرویی میتوانستند آئین خود را در امپراتوری‌ی روم گسترش دهند ؟

۲ـ کلاه مهر ، سرپوش فریگی‌ست ، درپیکره‌ها و دیوار نگاری‌ها و کنده‌گری‌هایی که از مهر در امپراتوری‌ی روم بجا مانده ، مهر کلاه فریگی برسردارد . این میرساند که باید آئین مهر در آغاز از کشور فریگی‌ها به امپراتوری‌ی روم راه یافته و درمیان برگزیده‌گان روم رخنه کرده باشد .

Phrygi ها مردمی بودند آریایی که در سده‌های سیزدهم تا دوازدهم پیش از میلاد ، از راه دریا در کناره‌های خاوری‌ی دریای روم پیاده شدند . درسدهٔ دوازدهم پیش از میلاد به کشور هتیت‌ها یورش بردند وشهر Hattusha (بغازکوی امروزی) پایتخت هتیت‌ها را گرفتند . درسده‌های هفتم تا ششم پیش ازمیلاد به‌اوج زورمندی رسیدند و در سال ۵۴۶ پیش‌از میلاد کشورشان بدست ایرانیان افتاد .

به گفتهٔ Dimitri Baramki باستانشناس لبنانی که کتابی دربارهٔ فنیقی‌ها نوشته، مردم دریایی‌درخاك کنعان‌هم پیاده شدند وبامردم کنعان درآمیختند واز درهم آمیختن آنها فنیقی‌ها پیدا شدند .

همانجور که از درهم آمیختن مردم دریایی و کنعانیان ، فنیقی‌ها پیدا شدند ، فریگی‌هایی هم که به کشور هتیت‌ها یورش بردند ، آنجا را گرفتند اما در فرهنگ هتیتی غرق شدند وآئین مهر را از آنها پذیرفتند و مهری شدند .

۳ـ در شهر رم ، تکه سفالی از سدهٔ یکم پیش از میلاد پیدا شده که روی آن مهر با بال فرشته‌گان هنگام کشتن گاو نقش گردیده و دو پایهٔ مشعل در دوکنار او گذاشته شده است ش ۴۳ . باستانشناسان باخترآنـرا Nike الاههٔ پیروزی‌ی یونان باستان پنداشته‌اند که درست نیست ، چونکه نیکه شکل دیگرداشته است . ش۴۴

۴ـ Nero امپراتور روم (۳۷ تا ۶۸ میلادی) پیرو آئین مهر بوده و تاجی پرتو دار برسرمیگذاشته (مانند پرتو دور سر مهر درکنده گری‌ی طاق‌بستان) وخود را برادر Helios (ایزد فروغ=مهر) مینامیده است . شاپور دویم ساسانی هـم در نامه‌یی که به Constantinus امپراتور روم نوشته ، خود را برادر مهرخوانده است.

هنگام تاج‌بخشی به‌تیرداد پادشاه ارمنستان ، تیرداد به Nero چنین گفته‌است:

خداوندگارا ! من نزد تو آمده‌ام تا تو را مانند میترا نیایش کنم . من آن خواهم شد که تو باپندهای بی‌چون وچرایت ازمن خواهی ساخت ، زیرا تو سرنوشت و زنده‌گی‌ی منی .

اگر Nero مهری‌نبود وازآئین مهرآگاهی‌نداشت، چگونه تیرداد میتوانست او را به روش مهریان نیایش کرده باشد ؟ با نوشتهٔ بالا ، نمیشود گفتهٔ باستانشناسان باختر راپذیرفت که میگویند : دزدان دریایی‌ی کیلیکی، آئین مهر را به روم برده‌اند. من برآنم که آئین مهر یا کیش بغانی Paganisme در آغاز باید ازآسیای کوچك به کشور روم رفته و میان برجسته‌گان رومی رخنه کرده باشد .

در جنگهای رومیان با اشکانیان ، به ویژه پس از شکست خوردن **کراسوس** سردار رومی (۱۱۵ تا ۵۳ پیش از میلاد) از **سورن** سردار جوان اشکانی ، سرداران رومی دریافتند که با سپاهی شکست ناپذیر سروکار دارند .

هوراز Horaz شاعر رومی (۶۵ تا ۸ پیش‌ازمیلاد) سربازان پارتی راچنین ستوده است : « اسبان آنها تندرو وجهنده وجنگ افزارشان تنها تیر و کمان است . سربازان را از کودکی آموزش میدهند که سوار براسب ، به تاخت به‌جلو بتازند و تیراندازی کنند و به تندی بر گردند » . سربازان پارتی ، در روبرو شدن با سربازان پیادهٔ رومی ، مارپیچی میتاختند و دور میزدند و تیراندازی میکردند و برمیگشتند .

پیروزی‌ی تاریخی‌ی سورن بر کراسوس، رومیان را برآن داشت که جستجو کنند وبه‌آنهمه دلیری وجنگاوری‌ی سربازان پارتی پی‌ببرند . پس از آنکه رومیان دریافتند کـه ، آئین مهر سربازان پارتی را دلیر و جنگی بارآورده است و سرباز پارتـی ، مهرشکست ناپذیر (مهر َنبرز ، نبز به زبان‌کردی یعنی شکست ناپذیر) را درجنگ‌ها پشتبان خود میداند ، ازاین‌رو بی‌باك میجنگد و پیروزمیشود، کیش بغانی را که آئین سربازی بود و برپایه‌های جوانمردی و منش انسانی و اخلاقی استوار

بود به افسران وسربازان خود آموختند . سربازان مهری شدۀ روم خیلی زود کیش بغانی را در سراسر کشور روم گسترش دادنـد . نوشته‌های زیادی بدست آمده که در آنها سربازان رومی مهر را نیایش کـرده‌اند . به جـز سربازان ، خراج بگیران وکارمندان ثبت املاك رومی هم در گسترش دادن آئین مهرتلاش زیاد کردند .

آئین مهر به‌اندازه‌یی در کشور روم پیشرفت کرد که ، در سدۀ سه‌یم میلادی، از انگلستان تا شمال افریقا و از کنار اقیانوس اطلس تا کناره‌های خاوری‌ی دریای روم و کناره‌های دریای سیاه گسترش یافته‌بود. آئین مهری‌ی ایرانی‌تا آنجا در کشور روم ومیان سران رومی جا گرفته بود کـه ، امپراتوران روم‌به تقلید پادشاهان کیان ، خود را **کیسر** (کی = بزرگ + سر) نامیدند (کیاکسار پادشاه ماد هم نامش کیاکیسربود) . این واژه در زبان سریانی **قیصر** شده وبه‌عربی رفته‌است . Kaiser آلمانی هم باید همان کیسر ایرانی باشد .

نخستین امپراتور رومی‌که برخود لقب کیسر گذاشت ، **ژول سزار** بود که به زبان ایتالیایی‌ی امروزی یولیوس چزاره Julius Cesare خوانده میشود . کیسر به‌زبان‌رومی «کِ سَر Caesar » گفته میشده واین‌واژه، پس‌از Julius لقب‌امپراتوران روم شده است . Caesar در زبان رومی ریشه ندارد ، از این‌رو پنداشته‌اند که این واژه نام شخصی‌ی یولیوس بوده ، که درست نیست . این بد فهمی‌از آنجا پیدا شده که، تاریخ دانان باختری زبان ایرانی نمی‌دانستند واز واژۀ کیسر ایرانی وپادشاهان کیان آگاهی نداشتند .

آئین مهر در راه رسیدن به کشور روم و در آن امپراتوری ، دگرگونی‌های زیاد پیدا کرد و با خو و منش مردم‌آن سرزمین اُخت گرفت، بی‌آنکه در پایه‌های اخلاقی‌ی آن سستی‌یی پیدا شود .

در میانۀ سدۀ سه‌یم میلادی ، آئین مهر جهانگیر شده بود . درکشور پهناور روم ، درآسیای کوچك ، در ارمنستان ، درایران ، در هندوستان تا مرز هندوچین ،

مردان بر گزیده پیرو آئین مهر بودند . به گفتهٔ Ernest Renant دانا مرد فرانسوی ، اگر بیماری‌ی کشنده‌یی از گسترش عیسویت در سدهٔ سه‌یم میلادی جلو گیری کرده بود ، جهان پیرو آئین مهر ، یاکیش بغانی شده بود .

*

بر افتادن آئین مهر در کشور روم

باهمهٔ پیشرفتی که کیش‌بغانی در کشور روم کرده‌بود، چون آئین‌بر گزیده گان بود ، زنان و همه گان را به آن راه نبود ، در برابر عیسویت که دین یکتا پرستی و همه گانی بود ، نتوانست پایداری کند وجای خود را در کشور روم به‌عیسویت داد. ستمگری‌ی زورمندان و آشفته گی در امپراتوری‌ی روم هم به برافتادن کیش بغانی در آن دیار یاری کرد .

آشفته گی‌ی امپراتوری‌ی روم درسدهٔ سه‌یم میلادی تاآنجا رسیده بود که در پنجاه سال ، از ۲۳۵ تا ۲۸۴ ، سی وشش قیصر روی‌کار آمده بودند که درمیان آنها عرب ، یهودی و افریقایی هم بود . هزینهٔ سنگین امپراتوری و زنده گی‌ی پر خرج سرَوران ، امپراتوری‌ی روم را ورشکست کرده بود . باخریدن کالاهای گران مانند: دارو ، شکر ، ابریشم ، جواهر وفرآورده‌های بزك وآرایش ، از ایران وهندوستان و چین با طلا ، اندوختهٔ طلای کشور روم درمدت دو سده به‌یك پنجم کاهش یافت و ارزش پول روم به یك دهم ارزش نخستینِ خود پایین آمـد . (سکهٔ پول رومی به ده درصد ارزش نخستین خرید وفروش میشد) . خراج گیران ، پول کم ارزش نمی‌پذیرفتند و از بدهکاران پول طلا میخواستند .

افزایش‌هزینه‌های‌نظامی،کاهش ذخیرهٔطلاو کم شدن‌ارزش‌پول، امپراتوری‌ی

روم را ناگزیر ساخت که مالیات‌ها را افزایش دهد ، به اندازه‌یی که روستاییان‌توان پرداختن آنــرا نداشتند . برای گرفتن مالیات ، سربازان را به استانها فرستادند و آنها را در خانه‌های روستاییان جا دادند . سربازان که خود را سرور میپنداشتند ، به همه چیز روستاییان ، از دام ، خوراك ، زن و فرزنـد ، دست درازی میکردند . روستاییان ، برای رهایی ازین زنده‌گی‌ی پر درد و رنج ناگزیر شدند که خان‌ومان خود را رها کنند و به شهرها پناه برند . روستا زاده‌گان جوان ، راه سربازخانه‌ها راپیش گرفتند وسربازشدند وسربار دیگران گردیدند. بدین‌سان روستاییان بیشماری به سپاهی‌گری روی آوردند و دست از تولید کردن کشیدند و به مصرف‌کننده‌گان شهری پیوستند . ستمگری در استانهای آباد مانند مصر و Gallia (سرزمین میان رود رَن و کوه‌های آلپ و دریای روم و پیرنه و اقیانوس اطلس) ، آشوب بپا کـرد . روستاییان خواستار اصلاحات ارضی شدند و درخواست داشتند که ، از مالیات‌ها کاسته شود و هزینه‌های کشوری را همه ، یکسان بپردازنـد . در استانهای کنـار رودخانه‌های دانوب و رَن وبالکان، که پادگان بیشترسربازان رومی در آنجاها بود ، از ستم کارکنان امپراتوری‌ی روم ، خان‌ومان روستاییان رو به ویرانی گذاشته بود.

بدین‌گونه بود وضع درهم و نابسامان کشور روم ، هنگامی کـه **دقیانوس** (دقلیانوس Diocletianus) در سال ۲۸۴ میلادی امپراتور شد . او تا سال ۳۰۵ که خود کناره‌گیری کـرد بر سرکار ماند . دقیانوس ، روستا زاده‌یی از مردم دالماس (Dalmaci درکنارهٔ خاوری‌ی دریای آدریاتیك) بود . چون از زنده‌گی در روستا خوشش نیامد ، راه سربازخانه درپیش‌گرفت و دراین راه ، از سربازی به سرداری رسید . او بیشتر یك مرد سازمان دهنده بود تا یك سردار جنگی . برای سر وسامان دادن به وضع آشفتهٔ کشور روم ، تلاش زیادکرد و بـه دستگاه امپراتوری سازمان نو داد . کشور پهناور روم را دو بخش‌کرد : روم غربی که پایتختش شهر رم شد و ازبالکان وآسیای کوچك روم شرقی رابنیان‌گذاشت که بیشتررنگ یونانی‌داشت.

در نو سازی‌ی امپراتوری ، به روش سنای روم ، بـه جای قدرت فردی ، حکومت گـروهی روی کار آورد . خـود قیصرِ نخست شد و دوست دیرین و همسنگرش Maximian را قیصردویم نامید و به‌فرمانروایی‌ی روم غربی گماشت. گذشته از این، دو قیصر دیگر روی کار آورد Constantinus Chlorus را به Trier (شهری در درهٔ رود Mosel در آلمان غربی که پایتخت قیصرهای روم بود و امروزه بیش از یکصد هزار تن در آن زنده گی میکنند) و Galerius را در آغاز به مـرز خطرناك ایران و سپس به مرز ناامن دانوب فرستاد . بدین سان حکومت چهارقیصری را جانشین یك قیصری کرد .

برای اصلاح اقتصاد کشور، مالیاتها راکاهش داد ، ارزش پول را به ده برابر بالا برد . برای جلو گیری از بازار سیاه کالاها ، کیفرهای سخت گذاشت و کارهای اصلاحی‌ی دیگرهم کرد . با همهٔ این‌کارها ، درآمد کشور به هزینه‌های سنگین آن به ویژه هزینهٔ نگاهداری‌ی پانصد هزار سرباز نمیرسید . زیرا سازمان امپراتوری‌ی روم قشونی بوده که‌کشوری داشت وهدف همهٔ‌کارهای امپراتوری این بودکه هزینهٔ روزافزون سربازان گردآوری شود .

دقیانوسِ روستا زاده ، مردی بس خودپسند یا به گفتهٔ روانشناسان امروزی خودستایشگر بود . به نام نـو کردن امپراتوری‌ی بزرگ روم ، از تشریفات دربار ساسانیان پیروی و از آئین مهر پشتبانی کرد . کار را به جایی رسانید کـه خود را سرَور Dominus نامید و در سال ۲۸۹ جشن هزارمین سال بن افکنی‌ی شهـر رم را بپا کرد .

همهٔ کارهای اصلاحی‌ی دقیانوس و یارانش به جایی نرسید و از فرو ریختن امپراتوری جلو گیری نکرد ، تنها درهم شکستن آنرا کُند کرد و پس انداخت .

مردم ستمکش و بیچاره که امیدشان از همه‌جا بریده شده بود ، به عیسویت روی آوردند و به یکتا پرستی کـه همهٔ بنده‌گان خدا نزد پروردگار برابر بودند

گرویدند . کم کم عیسویت به گروه «سرَوران» هم رخنه کرد . قیصرها به‌جلوگیری از پیشرفت عیسویت پرداختند و عیسویان را آزار دادند ، کـه از داستانهای آن کشیشان عیسوی با آب و تاب زیاد تاریخ ساختند که بیشتر آنها نباید درست باشد .

دقیانوس، چون‌عیسویت رادشمن‌امپراتوری میدانست وهمکارش Maximian هم که یك مهری دوآتشه بود ، او را به دشمنی با عیسویان برمیانگیخت . به‌نوشتهٔ تاریخ نویسان باختر ، روز بیست و دویم فوریهٔ سال ۳۰۳ی میلادی ، فرمان پیکرد عیسویان را داد . در سرزمین‌های زیر فرمانروایی‌ی Galerius و Maximian بـه عیسویان آزار زیاد رسید ، اما Constantinus که زنش عیسوی بود ، عیسویان را آزار نداد .

دقیانوس وهمکارش Maximian روزیکم ماه مهٔ سال ۳۰۵ میلادی ازقیصری کناره گیری کردند . در روم شرقی Galerius و در روم غربی Constantinus برسر کار آمدند . گالری‌یوس ، باآنکه دشمن سرسخت عیسویان بود ، درپایان زندگی، در سال ۳۱۱ میلادی به عیسویان برای بجا آوردن فریضه‌های دینی‌آزادی داد .

پس ازآنکه Galerius درگذشت Constantin و Maxentus روی‌کار آمدند. این دو ، برسرقدرت باهم به‌نبرد پرداختند تا درسال ۳۱۲ م Constantin با یاری‌ی عیسویان و درفش چلیپا نشان ، به شهر رم یورش برد . Maxentus به جلوگیری‌ی یورشیان‌شتافت و درگرما گرم جنگ به رودخانهٔ Tevere (تیبر) که در شهر رم روان است افتاد و غرق شد و شهر رم به دست کنستان‌تین افتاد . کنستان‌تین بـه پاداش یاری‌ی عیسویان، درسال ۳۱۳ میلادی درشهرمیلان فرمان‌آزادی‌ی عیسویان را داد ، دارایی‌ی آنها را پس داد و زیان آنها را از خزانهٔ دولت پرداخت . در سال ۳۱۵ کشیشان عیسوی ازپرداختن مالیات بخشوده شدند. عیسویان که زورمند شده بودند، درسال ۳۴۱ میلادی Constantius راکه از ۳۴۰ تا ۳۵۰ قیصرروم بود، وادار کردند کـه مهریان را از انجام دادن آئین خود باز دارد . زیر فشار کشیشان عیسوی ، در

سال ۳۵۶ میلادی مهرابه‌ها را ببندند واز نیایش کردن مهری‌ها جلوگیری کردند ، تا آنجاکه نیایش کننده گان مهر را با مرگ کیفرمی‌دادند . پس ازآنکه ژولیان Julian از ۳۶۱ تـا ۳۶۳ قیصر روم شد ، خواست آئین مهر را از نـو رواج دهد ، امـا تلاششش بجایی نرسید وکامیاب نشد . پس از او درسال ۳۷۱ کشیشان عیسوی، گروه زیادی از ستاره شناسان کلدانی و مغ‌ها را به‌کشتن دادند و در سال ۳۷۷ میلادی ، مهرابه‌های شهررم را خراب کردند. عیسویان، دراستان‌های امپراتوری‌ی روم، مردم را به چپو کردن مهرابه‌ها وا داشتند .

کیش بغانـی Pagan یا آئین مهر ، تا سدهٔ پنجم میلادی در گوشه و کنار امپراتوری‌ی روم پیروانی داشت . ازآن پس‌گمنام شد وبیش از دوازده سده،آئین مهر به زیرزمین رفت و در میان مهریان در پنهانی بجا ماند و ازسینه به سینه رفت تا در پایان سدهٔ هجدهـم ، در سرزمین امپراتوری‌ی باستانی‌ی روم ، با دگرگونـی زیاد به‌نام **فراماسونی** ازنوسربرآورد . درسال ۱۷۱۷ میلادی ازیکی‌شدن چهار لُژ لندن، یك لژ بزرگ درست شد وپس ازآن سازمان پنهانی‌ی فراماسونی درکشور-های دیگر به ویژه آنها که زیر نفوذ انگلستان بودند راه یافت و به‌گسترش قدرت امپراتوری‌ی انگلیس یاری‌ی زیاد کرد .

*

کارهای معجزه آسایی که مهر در روی زمین انجام داده است :

کشتن گاو نر (وَرزو) ــ مهمترین کار مهر در روی زمین نبرد دلیرانه‌اش با گاونر وکشتن آن جانور بوده است . یك جانور زورمند آسمانی که به زمین آمده بـود و میخواست روی زمین را بایـر کند . از گاو کشی‌ی مهر ، در مهرابه‌های امپراتوری‌ی روم کنده‌گری‌های زیاد بجا مانده است که‌گویاتر از همه‌کنده‌گری‌ی برجستهٔ مهرابه Neuheim در آلمان است که در آن ، گاو را نشان میدهد کـه در چراگاهی میچرد ، مهر او را میگیرد و به‌کـول میکشد ، گاو ازکول مهر به پائین

جسته و فرار میکند ، مهر گاو را دنبال میکند و برپشت‌گاو میجهد، پاهای گاو خسته را بدوش گـرفته و گاو را بـه پشت انداخته میکشد و پوزهٔ گاو بـه زمین کشیده میشود . ش۴۶

در همهٔ کنده گریها و تندیس‌هایی که ازگاو کشی‌ی مهر مانده و زیباترین آنها در موزهٔ واتیکان در شهر رم بـه شمارهٔ ۱۵۰ در تالار جانوران بـه نمایش گذاشته شده است ، مهر بر گردهٔ گاو نشسته و دشنهٔ خود را در کتف گاو فرو برده است . با کشته شدن گاو ، دگر گونی‌ی اسرار آمیزی در جهان پدیدار گشته است . از مغز تیرهٔ پشت گاونر گندم و از خون گاو بتهٔ مو روییده است . دریك تندیس درموزهٔ لندن ، ازجای فرورفتن‌دشنهٔ مهردر کتف گاونر، سه‌خوشهٔ گندم روییده است. ش۴۷ از لش جانور همهٔ گیاه‌های شفابخش و درمانـی در روی زمین روییده است . پس از کشته شدن گاو و باروَر شدن زمین ، مهر بر ارابهٔ زرین که چهار اسب سفید آنرا میکشند سوار شده وبه‌آسمان بالا رفته و در آسمان میتازد وزمین را مینگرد . ش۴۸ افسانهٔ گاو نر ، درمیان مردم کشورهای باستانی‌ی دیگر هم پیشینه دارد .

در کشور هتیت‌ها ، با آنکه Arina الاههٔ خورشید را سروَر ایزدان خـود میدانستند ، Taru ایزدآسمانی‌ی آب وهوا، زورمندترین ایزدان بود و مردم از او میترسیدند ، زیرا پر آبی وفراوانی، خشکسالی و کمیابی‌ی فرآورده‌های کشاورزی، همچنین توفان ، آذرخش و تُندَر را از او میدانستند .

در یزی‌لی کیه Jazilikaja نزدیك بغازکـوی (در ۱۵۰ کیلومتری‌ی خاور آنکارا) ، کنده گری‌یی روی یك‌دیوارسنگی‌پیدا شده که در آن، مجلس دیدار Arina ایزد خورشید و Taru ایـزد آب و هوا کنده شده است . آرینا ، بر گردهٔ شیر و Taru روی دوش دو ایزد دیگـر ایستاده‌اند . روی کلاه نوك تیز ایزد آب و هوا ، جفت جفت، شاخ‌های‌گاونر کار گذاشته شده و گاونر در کنار اوایستاده است. ش۴۹

با آنکه تاکنون از هتیت‌ها افسانه‌یی در بارهٔ گاو نر پیدا نشده ، گاو نر نزد

آنان نماد ایزد آب و هوا بوده و در پرستشگاه ایزد آب وهوا ، به جای اوتندیس گاو نر گذاشته شده است . شاخهای گاونر بر کلاه ایزد آب وهوا ، بلندی جایگاه گاونر را میرساند . شاخ بر سرگذاشتن (ذوالقرنین) ، از کشور هتیت‌ها به جهان آنروزی رفته وبا گذشتن زمان ، در اروپا به شکل تاج درآمده است .

از افسانهٔ گیل گمش هم زورمندی وپرتوانی‌ی گاونر، جانورآسمانی‌یی که به‌زمین آمده بوده برمیآید . گیل‌گمش پادشاه افسانه‌یی‌ی شهر اوروك Uruk در کشور سومر (درجنوب میانرودان یا بین‌النهرین امروزی) که نوشته‌اند پیرامون سال ۲۶۷۰ پیش از میلاد میزیسته ، بزرگترین کارش آن بوده که ، گاو نر آسمان راکه به‌زمین آمده بود گرفته و کشته است ، زیرا آن جانور هفت سال کشور سومر را دچار خشکسالی کرده بود .

بازی‌ی‌نبرد با گاونر در کشوراسپانیا، مانده ازآئین‌مهراست . بجنگ‌انداختن گاوها با همدیگر که در گیلان ش۵۰ و جاهای دیگر انجام میشود و برای آن جشن میگیرند هم مانده ازآیین مهر است .

گذشته‌از گاوکشی،از کنده گری‌های روی‌سنگ درمهرابه‌های‌کاخ Barberini در شهر رم و Apulum=Alba Julia در رومانـی و Pettau در یوگسلاوی برمیآید که ، مهر برای ریزاندن باران از ابر ، کمان را به زه کـرده ، تیر را در چلهٔ کمان گذاشته ، ستون‌کرده چپ را وخم‌کرده راست‌که به ابرهای‌آسمان تیراندازی‌کند تا ازآنها باران ببارد . ش۵۱

کار دیگر مهر ، شکار همه‌گانی‌ی اوست . هردوت تاریخ نویس یونانی در کتابش (I ۱۳۶) نوشته است‌که ، ایرانیان پسران خود را ازپنج تا بیست ساله‌گی تنها سه چیز یاد میدادند : **سواری ، تیراندازی ، راستگویی و راستی** . مهـر سرمشق جوانان بوده زیرا نگهبان راستی وحق بوده است .

در مهرابهٔ دورا ــ اورپوس Dura_Europos (در سوریه) روی دیوار ، مهر

سوار براسب کشیده‌شده‌است که‌تیر اندازی‌میکندتا ددان آزاررسان راشکار کندش۵۲ البته تیر مهر هرگز بخطا نمیرفته است . پس از شکار کردن ، مهر و یارانش برسر خوان‌نشسته‌اند ش۵۳ . روی یك سنگ در Serdica درصوفیه، به‌خوان نشستن‌مهرو Sol (ایزد خورشید) کنده‌گری شده است . در مهرابهٔ Konjica در یوگوسلاوی‌ی امروزی هم به خوان نشستن مهر ویارانش کنده گری شده است که دربارهٔ آن نوشته خواهد شد .

*

تشریفات مهری شدن در امپراتوری‌ی روم

آماده کردن جوانان نو رسیده (نوچه‌ها) برای مهری کردنشان و سرسپردن آنها به مهیار، درهمه‌جا یکجورنبوده وبه‌خوی مردم هرجا بسته گی داشته‌است . در امپراتوری‌ی روم که سازمانش‌برشالودهٔ سربازی استواربود، مهری شدن نوجوانان بسیار دشوار بود و با حضور دوکس انجام میگرفت . این دو مهری‌ی بلند پایـه ، یکی پدر بود و دیگری رَهبر(آ گاه به اسرار) Mystagog . درشهر Capu (درشمال ناپل در ایتالیا) مهرابه‌یی پیدا شده که از شکل‌های روی دیوارهای آن ، رَوندمهری شدن یك سرسپرده برمیآید . گرچه دیوار نگاری‌ها آسیب دیده‌اند ، اما کارشناسان آنها را بررسی کرده و روشن ساخته‌اند، که در زیر شرحشان نوشته شده است :

شکل‌یکم ــ آغازتشریفات رانشان‌میدهد. مهیارکه تنکهٔ سفیدپوشیده، نوچهٔ سرسپردهٔبرهنه راکه‌چشمانش باپارچهٔ سفیدبسته شده، به‌تشرفگاه میبرد . ش۵۴الف

شکل دویم ــ نوچهٔ برهنه دستهایش را به‌پشتش برده و زانوی راستش را بر زمین گذاشته است . مهیار دست راستش را روی سر نوچه نهاده است . در کنار

نوچه ، روی زمین شمشیری گذاشته شده است . ش۵۴ب

شکل سه‌یم ــ ترسناك است ، نوچهٔ برهنه با چشم‌های بسته دستهایش را در بغل کـرده و زانویش را برزمین گذاشته است . روبروی نوچه ، تشرف دهنده Hierophant با بالاپوش پُف کرده و کلاه فریگی ، شمشیری ؟ در دست دارد کـه به سوی نوچه کشیده واو را میترساند . پشت سرنوچه ، کس دیگری با بالاپوش سرخ رنگ وکلاه فریگی ، دست برپشتِ گردن نوچه گذاشته و او را نگاهداشته است . ش۵۴ج

شکل چهارم ــ ترسناك‌تر است ، نوچهٔ برهنه دستهایش را در بغل کـرده و زانوهایش را برزمین‌گذاشته است . رهبر (آگاه به‌اسرار) با بالاپوش سرخ رنگ، شمشیری را به‌سوی تاجی؟ که روی زمین افتاده درازکرده است . تشرف دهنده که تُنکهٔ سفید پوشیده ، پشت سرنوچه ایستاده و دستهایش را روی شانه‌ها وپای چپش را پشت ساق پای چپ نوچه‌گذاشته است، تا نوچه نتواند از انجام دادن تشریفاتی که همانندکشته شدنش است سر باز زند . ش۵۴د

شکل پنجم ــ نوچهٔ برهنه بـا دستهای کشیده ، مرده وار دَمرو روی زمین افتاده است . مهیار و رهبر (آگاه به‌اسرار) بالای سر وپایین پاهایش ایستاده‌اند . گویا رهبر با حرکتی ترسناك ضربهٔ کشنده را به‌نوچه زده است . چنین مینمایدکه، داروی مخدری هـم به نوچه خورانده شده بوده تا از هوش برود . نوچهٔ از هوش رفته ، سه چهار روز به‌همان حال‌بیهوشی بجامیمانده ، سپس اورا به‌هوش میآوردند و غسلش میدادند . نوچهٔ به‌ظاهرمرده و ازنو بجهان‌آمده ، به جرگهٔ برادران مهری درمیآمده و برادرِ آنان میشده وشایستهٔ رهبری‌ی مردم میگردیده است . ش۵۴ه

پیش از آغاز تشرف ، نوچه سوگند میخوردکه ، اسراری را که بر اوفاش میشود بازگو نکند . یك سوگند نامهٔ دستنوشته روی پاپیروس ، در موزهٔ فلورانس نگاهداری میشودکه فارسی شدهٔ آن چنین است :

به‌نام ایزدی که زمین را از آسمان ، روشنی را از تاریکی ، شب را از روز ، جهان را از آشفته‌گی ، زنده‌گی را از مرگ ، کون را از فساد جدا کرده ، با بهین آگاهی و وجدان ، سوگند میخورم که اسراری را که تشرف دهنده‌گان ، پدر خدا ترسمان Serapion و رهبر (آگاه به اسرار) در خور احترام ومقدس Kamerion همچنین تشرف یافته‌گان با من و برادران خیلی مهربان برایم فاش میکنند پنهان دارم . امیدوارم در نگهداری‌ی سوگندم به من خوش بگذرد . بازهم سوگند میخورم که اگرخیانت ورزم، به‌سزایم برسم . این تشریفات سخت برای آزمایش دلیری ، پایداری در برابر دشواریها و استوار بودن دردین نوچه انجام میگرفت ، تا بشود رهبری‌ی مردم را به او سپرد .

پس از آنکه نوجوان به جرگهٔ برادران مهری در میآمد . میتوانست به هفت پلهٔ مهری‌ی کلاغ ، نامزد ، جنگی ، شیر ، پارسی ، مهر پویا و پدر (پیر = پیَ یرْ) بالا رود .

درسه پلهٔ کلاغ ، نامزد وجنگی، مرد مهری شده را با اسرار آشنا نمیکردند. آشنا شدن به اسرار ، آغازی بود برای رسیدن به‌چهارپلهٔ بالایی، تا مرد مهری شده آدم شود. زیرا مهری شدن وبالارفتن ازپله‌های‌هفتگانه را، راه‌آدم شدن میدانستند .

۱- **کلاغ** Corax پیام‌آور، آغاز رفتن به‌سوی‌ایزد ویك زنده گی‌ی نوبود . پیام‌آوردن کلاغ در افسانه‌های مردم دیگرهم پیشینه دارد . نوح نبی‌هم پس از پایان یافتن توفان ، نخست یك کلاغ را به پرواز درآورد تا خبرآورد که ، آیا خشکی نمایان شده است یا نه . در زبان‌های دیگرهم کلاغ خوش خبر هست .

۲- **نامزد** Nymphus ، کسی که برای بالارفتن ازپله‌های مهری نامزد میشد، باید از خانواده و دوستان خود کناره گیری کند و زمانی در مهرابه یا دامن طبیعت تنها بماند و از دیده‌ها پنهان شود . در دوران نامزدی ، نوجوان باید خاموش بماند و لب به سخن نگشاید ، که گاهی این کار سالها به درازا میکشید . مهریان کشور روم

میپنداشتند که با خاموش ماندن ، نیروهای روانی‌ی دیگـرِ نامزد افزایش میابد ، همانجورکه اگر بندی جلوی آب بسته شود ، آب پشت آن انبار میشود .

۳- جنگی Miles ، در این پله دلیری ، جنگاوری و پایداری‌ی مـرد جنگی پرورش میبافت. اوباید برساندکه در زمان پنهان بودن و خاموش ماندن چه آموخته است . آیـا شایستهٔ آن شده است که ، آئین ایرانی‌ی نیایش مهر، ایزد فروغ را گسترش دهد ؟

پس از گذراندن دورهٔ نامزدی ، مهریان جشن میگرفتند و نامزدِ کارآمد را به پلهٔ جنگی بالا میبردند . جنگیان ، درکشور روم بـرای گسترش آئین مهر تلاش زیاد میکردند ، زیرا خود را همرزم مهر نبرز (مهرشکست ناپذیر) میپنداشتندکه، با دروغ گویی و نادرستی‌ی اهریمن که تاریکی را به زمین آورده بود ستیز میکرد .

۴- شیر Leo ، بالا رفتن ازپلهٔ جنگی به «پلهٔ شیر» بسیار دشوار بود . هنگام شیر مرد شدن ، به مرد جنگی یك ضربهٔ شمشیر میزدند ، این نُماد (سَمبل) شیرمرد شدن او بود . این سنت بـه شوالیه‌گری‌ی اروپا راه یافته بود . در پرورش دادن دانشجویان آلمانی در«گروه‌های زننده» ازاین سنت پیروی میشود. هنگام آزمایش ، با تازیانه برچهرهٔ دانشجوی جوان میزنند ، جوری کـه جایش بماند و این را نشانهٔ مردانه گی و دلیری میدانند .

هنگامی که مرد جنگی میخواست به‌پلهٔ شیرمردی بالارود ، زبان و دستهایش را با عسل آلوده میکردنـد . چون عسل از شیرهٔ گل است و گل در برابر آفتاب میروید ، از این‌رو عسل را پرتو مجسم شدهٔ خورشید میدانستند . باآلودن دست‌ها وزبان مرد جنگی ، اونیرو میگرفت وشایستهٔ شیرمرد شدن میگردید . چون شیرشاه جانوران ونیرومندترین آنان است ، شیرمرد مهری‌هم به‌سرآمد زورمندی میرسید . روی چهرهٔ شیرمرد خالکوبی میکردند ، گویا بـا آهن سرخ شده در آتش ، روی پیشانی‌ی شیرمرد را داغ میکردند که به شیرمردی شناخته شود .

۵- پارسی Perses ، با بالا رفتن به پلهٔ پارسی ، شیر مـرد رومی خود را پارسی (ایرانی) شده میدانست ، از مردمی کـه رومیان کیش بغانی را گرفته بودند واین سرافرازی‌ی بزرگی برای اوبود . با پارسی شدن ، نگهبان و سرپرست روان همهٔ مردمی میشد کـه زیر رهبری‌یش بودند ، او به نام آن مردم خواند میشد . کار پارسیمرد به اندازه‌یی دشوار بود کـه ، کمترین لغزش و لو دادن (بازگو کردن) کوچکترین سر، از اسرار مهریان از سوی او ، برایش کیفر مرگ داشت .

۶- مهر پویا Heliodromus ، با بالا رفتن به پلهٔ مهرپویایی ، او دیگرخود را وابسته به‌جایی وبه ملتی نمیدانست، بلکه همبسته گی به همهٔ مردم جهان داشت و همه جا را میهن خود میدانست . هنگام بالا رفتن به پلهٔ مهرپویایی ، اوجای خود را در خورشید میپنداشت و این بسیار مایهٔ سرافرازی‌یش بود .

۷- پدر یا پیر (پی َیر) Pater ، بالاترین پله درآئین مهر و جانشین مهر بوده است ، مانند پاپ کـه کاتولیك‌ها او را جانشین عیسیع میدانند . گرچه درکاوشها گاهی به‌نام پدر پدران Pater patratus برخورده‌اند ، اما این همه‌جایی و همه گانی نبوده است . واژهٔ پدر Pater در عیسویت بجا مانده است .

پدر در آئین مهر یـا کیش بغانی تنها پیشوای بزرگ دینی نبوده ، بلکه به زنده گی‌ی تن و روان پیروانش هم رسیده گی میکـرده است ، او جایگاهی بسیار ارجمند داشته و همهٔ مهریان به او احترام میگزاردند .

*

نشان‌های پیروان آئین مهر در امپراتوری‌ی روم

در امپراتوری‌ی روم ، هریك از پله‌های هفتگانهٔ مهری نشان ویژه‌یـی داشته است . در مهرابهٔ خوشبختی Felicissimo که در شهر Ostia (درجنوب باختری‌ی شهر رم ، کنار رودخانهٔ تیبر و هفت کیلومتری‌ی کنار دریا) پیدا شده ، نشان‌های هفت پلهٔ مهری درکف مهرابه بـا موزائیك ساخته شده است ، کـه شرح آنها را در زیر میخوانید :

نشان کلاغ Corax : بجزشکل کلاغ، یك آبخوری‌ی دسته‌دار ویك برسم، که دومار که‌خودرا دورآن‌پیچیده‌اند وهمدیگررانگاه میکنندبوده‌است. ش۵۵ الف

نشان نامزد Nymphus : باآنکه موزائیك آسیب دیده ، ازآنچه بجامانده برمیآیدکه ، یك پیه سوز، یك سربند نیمتاج مانند ویك مشعل‌بوده است . دردیوار نگاری‌های کلیسای سانتاپریسکا Santa Prisca در شهر رم ، نامزد با یك روسری ، همانندآنچه نوعروسان درشب عروسی برسر میکنند،کشیده شده است . ش۵۵ب

نشان جنگی Miles : یك نیزه ، یك کلاه‌خود و یك کولـه پشتی‌ی سربازی بوده است . درکلیسای سانتاپریسکا ، جنگی بالباس قهوه‌یی رنگ کشیده شده کـه کوله‌پشتی را روی شانهٔ چپش انداخته است . ش۵۵ ج

نشان شیر Leo : یك خاك انداز آتش همزنـی ، یك چنگ مصری و چیزی که ازآن آذرخش‌میجهد بوده، گویا خاك اندازآتشی‌مزاج بودن شیررا میرسانیده و هنگام زدن چنگ، آوای خواب‌آور ازآن برمیخاسته‌است . درکلیسای سانتاپریسکا شیر بایك شولای سرخ رنگ‌کشیده شده است . ش۵۵ د

نشان پارسی Perses : یك نیم ماه و ستاره ، یك داس بزرگ درو گری و یك داس کوچك‌سرشاخه زنی‌بوده است. در کلیسای‌سانتاپریسکا، پارسیمرد باخوشه‌های بلند گندم در دست ، کشیده شده است . ش۵۵ ه

نشان مهر پویا Heliodromus : یك مشعل، یك سربند نیمتاج مانند پرتودار بابند زیرچانه ویك تازیانه‌بوده است. مشعل وسربند همبسته‌گی‌ی مهرپویا را با مهر میرساند . هنگامی که مهرسوار برارابهٔ زرین به‌سوی‌آسمان میرود ، چنین تازیانه‌یی دردست دارد . اینها گویای بسته گی‌ی مهرپویا با مهر است . ش۵۵ و

در کلیسای سانتاپریسکا ، مهرپویا با لباس سرخ رنگ و کمربند زرد کشیده شده است .

نشان پدر Pater : داس کوچك برای بریدن سرشاخهٔ درخت ، کلاه فریگی، برسم وجام (کشکول ؟) بوده، پدر یا پیر، جانشین مهروتن پوشش همانند تن‌پوش مهر بوده است . ش ۵۵ ز

*

آئین مهر و عیسویت

اگر گفته شود که عیسویتِ امروزی آئین مهر است که رنگ یهودی گرفته ، گزاف‌گویی نیست .

محمد طاهر بیرونی درپنجاه سال پیش کتاب « بُت پرستی ومسیحیت کنونی » را نوشت ، رضا دامغانی نمایندهٔ مجلس،آنرا به‌فارسی برگرداند و محمد رمضانی آنرا درسال ۱۳۴۳ ه. ق. بچاپ رسانید. چندی پیش‌یك دانا مرد سرشناس ایرانی که مسلمان متعصبی‌ست به من گفت : « اگر پیغمبری‌ی عیسی ع درقرآن نیامده‌بود، من آنرا نمیپذیرفتم » پس تنها من نیستم که چنین میگویم گفته‌یی‌ست که خیلی‌ها بر آنند .

پس‌از انقلاب بزرگ فرانسه (از۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹) وآزاد شدن گفتن ونوشتن و برداشته شدن فشار کشیشان کاتولیك از سر مردم درآن دیار ، خُرده گیری‌ی بی - پروا از عیسویت آغاز شد که Ernest Renan دانا مرد بنام فرانسوی پیشاهنگ آن بود. پس‌ازاو،پژوهشگران دیگردنبال این‌کار را گرفتند وته وتوی عیسویت امروزی را در آوردند .

چون عیسی ع خود کتاب آسمانی‌یی نیاورده ، آنچه دردست عیسویان است انجیل‌هایی‌ست که ازحواریونش مانده که باهم نمیخوانند ویك‌جور نیستند. ازاین‌رو کشیشان عیسوی در امپراتوری‌ی روم ، درآغاز کار ناگزیر بودند ، آئین مهر را که برپایه‌های بلند اخلاقی استوار بود ، بـه جای عیسویت بپذیرند . کشیشان عیسوی چیزی نداشتند که دربرابر آئین‌مهر بگذارند. آئین‌مهر بسیارساده بود ، نیایش مهردر مهرابه‌های بی‌آرایشِ کوچك برپامیشد . درآئین‌مهر ازجشن‌های‌بزرگ وبدمستی‌ها نشانی نبود . درآئین مهر از کارهای جنسی هرگز گفتگو درمیان نبود . مهریان بـه راستی باهم برادر و یار یکدیگر بودند و . . . . چنین آئینی را نمیشد از پیروانش گرفت و به جای‌آن چیزی به‌آنها نداد .

بـا پیدا شدن ده‌ها مهرابه در سرزمین‌های امپراتوری‌ی روم در یکصد سال گذشته ، آئین‌مهرازنوشناخته شد وهمانندی‌ی چشمگیرِ آن باعیسویت، پژوهشگران را به شگفتی انداخت . این پیشامد کشیشان عیسوی را به تلاش واداشت تا دربرابر روشن شدن حقیقت عیسویت امروزی ، چاره‌یی بیاندیشند . زیرا دیگر نمیتوانستند همانندی‌ی آئین مهر را با عیسویت امروزی پنهان کنند .

کشیشان‌سخن‌ها گفتندو کتاب‌هانوشتند که: **میترا ، عیسی‌ی حقیقی‌بود.** این را من در صفحهٔ ۱۴۸ کتاب آلمانـی‌ی Mithra-Mysterien und Urchristentum نوشتهٔ Alfred Schuetze چاپ ۱۹۶۰ خواندم . در این کتاب کـه تنها نیست و همانندانی هم دارد و من آنـرا برای نمونه برگزیده‌ام ، از صفحهٔ ۱۴۰ تـا ۱۹۷ (۵۷ صفحه) ازهمانندی‌ی آئین مهر وعیسویت نوشته شده است تا برساند و پایدار کند که « مهرحضرت عیسی‌ی حقیقی بود » .

بجا آوردن آئین مهر به نام عیسویت به‌جایی رسیده بود که Leo ی یکم کـه از ۴۴۰ تا ۴۶۱ پاپ بود ، به ستیز با انجام دادن‌آئین‌مهر برخاست . او دستور داد که : باید ازکار نابخردان عیسوی‌یی که آفتاب را نیایش میکنند و از روی بلندی‌ها

هنگام برآمدن ُسرخی‌ی بامدادی (مظهر جلوهٔ ایزد مهر) ، رو به سوی خورشید میایستند و دربرابرش سرفرو میآورند وخم میشوند ، جلو گیری شود . تاآن زمان، عیسویان ، از روی بلندی‌ها ، هنگام برآمدن آفتاب به سوی خاور ، در نیمروز به سوی جنوب و در فرو رفتن آفتاب به سوی باختر میایستادند و سر فرو میآوردند وخم میشدند و نیایش میکردند .

همین پاپ گفت که : عیسویان مؤمنی هستند که به **کلیسای پتروس** میروند و به جای آنکه خدای یگانه راپرستش کنند ، ازپله‌های مهراب بالامیروند ، روبه‌سوی خورشید درخشان میایستند و دربرابرآن سر فرو میآورند وخم میشوند . ازاین کار که مانده از دوران خدانشناسی‌ست باید جلو گیری شود . از آن پس سخت گیری درنیایش مهر دربرابر خورشید بجایی رسید که ، مردم از ترس کشیشان یارای نگاه کردن به خورشید و ستاره گان را نداشتند . با اینهمه سختگیری‌ها ، چون کشیشان عیسوی چیزی نداشتند که به‌پیروان خود یاد بدهند ، سرانجام ناگزیر شدند مراسم آئین‌مهر را به‌نام عیسویت به‌آنها بیاموزند .

درزیر ده‌مورد ازمراسم‌دینی‌یی‌را که‌عیسویت‌از آئین‌مهر گرفته‌است میخوانید:

۱ـ **زاد روز عیسی ع**: کشیشان عیسوی‌تاسدهٔ چهارم میلادی، مانند ارمنی‌ها، روز ششم ژانویه را زاد روز حضرت عیسی میدانستند . پژوهشگران به اینجا رسیده‌اند که ، نه تنها زاد روز عیسی ع روشن نیست ، بلکه زاد سال‌آن حضرت هم چند سال پیش ازآغاز گاه شماری‌ی میلادی بوده است . پس بیست وپنجم دسامبر زاد روز عیسی ع نیست .

شب بیست وچهارم به بیست وپنجم دسامبر ، زاد شب ایزد فروغ ، َبغ مهر است ، شب آغاز زمستان و شب یلداست که ماهم آنرا جشن میگیریم (یلدا به‌زبان ُسریانی به معنی‌ی تولد است) . چون زاد شب َبغ مهر در میان مردم امپراتوری‌ی روم‌ریشه دوانیده ودردل‌آنان‌جا گرفته بود و کشیشان‌عیسوی‌نتوانسته‌بودندآنرا ازیاد

مردم ببرند ، آنرا زاد شب عیسی ع کردند . نوشته‌اند که ، باید این کار در آغاز سدهٔ پنجم میلادی انجام گرفته باشد .

در نیمه شب آغاز زمستان، که پس از آن روزها بلند و شب‌ها کوتاه میشوند و روشنی‌ی ایزدی بـر تاریکی‌ی اهریمنی چیره میگردد ، مهریان در مهرابه‌ها جشن میگرفتند و با هم ، هم‌آواز شده سرود میخواندند که بی کم وکاست عیسویان از آن تقلید کرده‌اند .

تـا چندی پیش کشیشان عیسوی همانند مهریان ، تنها هنگام بر آمدن و فرو رفتن آفتاب در کلیساها وعظ‌میکردند، اکنون‌هم بیشتر وعظها در کلیساهای‌کاتولیك، درپگاه وهنگام فرو رفتن آفتاب انجام میگیرد .

افراشتن درخت کاج درشب بیست وپنجم دسامبرهم از آئین مهر گرفته شده است که همان سرو آریایی‌هاست که درتخت‌جمشید هم روی سنگ کنده گری شده وبه‌شکل ُبته ِجغه نیزدرآمده است ش۵۶ . اینکه نوشته‌اندعیسویان جهان، افراشتن درخت کاج را درچند سدهٔ گذشته از عیسویان آلمان یاد گرفته‌اند نباید درست باشد زیرا ، درکنده گری‌ی سنگ مهراب درمهرابهٔ Dieburg درآلمان، مهرو دومهربانش روی‌درخت‌کاج‌نشسته‌اند ش۵۷. هم‌چنین روی‌سنگ‌مهراب درمهرابهٔ Hedderheim درآلمان، که چند درخت‌کاج کنده گری‌شده، بریکی‌از آنها مهرنشسته است . ش۵۸

ستاره‌یی را که بالای درخت‌کاج آویزان میکنند ُنماد خورشیداست . روشن کردن شمع روی درخت‌کاج و درکلیساها هم از آئین‌مهربیاد مانده است . درجهان، ایرانیان وعیسویان شمع روشن میکنند که از آئین‌مهر بیادشان مانده است .

۲ـ گاه شماری‌ی عیسویان هم از مهریان گرفته شده است . نوشته‌اند که ، گاه شماری‌ی خورشیدی‌ی رومیان را **یولیوس کسر**° ، در مصر با رایزنی‌ی ستاره شناسان هلنی ؟ اصلاح کرد . دراینجاهم باز سروکلهٔ یك یونانی به نام Sosigenes پیداشده ودراصلاح کردن گاه شماری‌ی رومیان به‌یولیوس ِکسر° یاری کرده‌است!؟

این نوشته درست نیست زیرا مصری‌ها تاسال ۴۷۱۱ پیش‌ازمیلاد گاه‌شماری‌ی قمری‌داشتند . ازآن پس گاه شماری‌ی خورشیدی باسال ۳۶۵ روز را رواج دادند. سال ۳۶۵ روز و شش ساعت را که درست نبود ، یولیوس ِکسر از مهریان ایران گرفته بود . گذشته ازاین ، یولیوس ِکسرْ ، کمتر از یکسال درمصرمانده و دراین مدت رقیب سرسخت خود ، پُمپی را دنبال میکرده تا اوراکشته است . بجز این ، آغوش گرم کلئوپاترا به‌اندازه‌یی دل و سرش را گرم کرده بود ، که نمیتوانست به کار درست کردن تقویم رومیان بپردازد .

درست این است که ، گاه شماری‌ی خورشیدی ایرانیان باسال ۳۶۵ روز و شش ساعت که دقیق نبود زیرا ، سال خورشیدی از ۳۶۵ روز وشش ساعت کمی کمتر است ، همراه آئین مهر به روم رفته است . یولیوس ِکسرْ آنرا (در سال ۴۶ پیش از میلاد ؟) در کشور روم رواج داد کـه ، آغاز سال مانند سال خورشیدی‌ی مهریان ، ماه مارس بود (یکم یا بیست و پنجم) . ازچه زمان آنـرا به یکم ژانویه جابجا کرده‌اند روشن نیست . این از نام ماه‌های فرنگی برمیآید کـه ، با دو ماه جلو کشیدن آغاز سال ، سپتامبر که ماه هفتم بوده ماه نهم شده ، اکتبر که ماه هشتم بوده ماه دهم شده، نوامبر که ماه نهم بوده ماه یازدهم شده ودسامبر که ماه دهم بوده ماه دوازدهم شده است .

پس از روشن شدن اینکه ، آغاز سال ازماه مارس (آغاز سال مهری) به‌یکم ژانویه جابجا شده است ، کشیشان عیسوی چون نتوانستند این‌جابجا شدن را پنهان کنند ، گفتند کـه در روم باستانی سال ده مـاه داشته است و ماه‌ها از آنزمان نام گرفته‌اند . انگارکنیم کـه این گفته درست باشد ، بازهم هیچ گونه بسته‌گی با گاه شماری‌ی عیسویان ندارد زیرا :

نخست آنکه ، سالی کـه میگویند ده ماه (۳۰۴ روز) داشته سال رومیان باستانی تا هفتصد سال پیش از میلاد بوده کـه ، پیرامون سال ۷۰۰ پیش از میلاد

Numo Pompilius به جای‌آن ، سال‌دوازده ماهی گذاشت که ۳۵۵ روز با دوره‌های کبیسه داشت . با حساب کردن کبیسه ، شمار میانگین روزهای سال برابر میشد با ۳۶۶ روز وشش ساعت. چون مدت این سال زیاد بوده ، به دستور یولیوس کسر، از روی سال خورشیدی‌ی مهری ، گاه شماری‌ی رومیان اصلاح شد و سال دوازده ماهی با ۳۶۵ روز معمول گردید که هرچهارسال یك روز کبیسه داشت .

این سال هم درست نبود و ازسال حقیقی (۳۶۵٫۲۴۲۱۸۸۷۹ روز) هر ۱۲۹ سال یك روز زیاد داشت . این نادرستی در گاه شماری‌ی ایرانیان بود که همانجور رومیان آنرا پذیرفته بودند . ازاین‌رو پاپ گرِ گور سیزدهم درسال ۱۵۸۲ی میلادی دستور داد آنرا اصلاح کنند ، که گاه شماری‌ی گرِ گوری نام گرفته است .

دویم آنکه ، گاه شماری‌ی میلادی ازسال ۵۲۵ آغازشد . تا آن زمان گاه شماری‌ی دقیانوسی در جهان عیسویت معمول بـود . پیرامون سال ۵۳۰ میلادی ، یك راهب عیسوی به نام Dionysius گفت که ، دقیانوس یك مهری‌ی سرسخت بود که عیسویان را آزار میداد ، سزاوار نیست عیسویان گاه شماری‌ی دقیانوسی بکار برند . به پیشنهاد او آغاز گاه شماری ، به زاد سال عیسی ع برده شد . او سال ۲۴۷ دقیانوسی را برابرسال ۵۲۵ میلادی گرفت که درحسابش چند سال اشتباه کرده بود زیرا عیسویان حساب کرده‌اند که ، عیسی چندسال پیش‌از آغاز گاه شماری‌ی میلادی به جهان آمده است .

پس اگر سال ده ماهی هم درست بوده باشد ، دوازده سده پیش از معمول کردن سال میلادی رایج بوده وهیچ گـونه بسته‌گی‌یی میان آنها نبوده است . سال ده ماهی را کشیشان عیسوی دستاویز کرده‌اند تا پاسخی برای جابجا کردن آغازسال، از مارس به یکم ژانویه داده باشند ، که نمیشود آنرا پذیرفت .

سه‌یم آنکه ، شمار ماه‌های سال ، طبیعی‌ست و قراردادی نیست که آنرا ده ماه یا دوازده ماه گرفته باشند . از زمانی که گاه شماری پیدا شده ، سال دوازده ماه

داشته است که آنرا از دوازده بار گردش کردن ماه به دور زمین گرفته‌اند . نام ماه در زبان‌های آریایی از واژهٔ ماه ، ستاره‌یی که دور زمین میگردد ، گرفته شده است. امروزهم سال و ماه‌های قمری نزد مسلمانان و یهودیان معمول است . پس از آنکه دانش ستاره شناسی پیشرفت کرد ، سال خورشیدی ، جای سال قمری را گرفت و ماه‌های خورشیدی جای ماه‌های قمری را گرفتند .

نام روزهای هفته هم ازمهری‌ها گرفته شده است . روزآفتاب (یکشنبه) روز روز مقدس عیسویان است ، روز ماه (دوشنبه) و روز تُندَر (پنجشنبه) هم هنوزبیاد مانده است . اینها همه‌گویای آنست که ، گاه شماری‌ی امروزی‌ی عیسویان از گاه شماری‌ی مهریان گرفته شده است .

۳ـ تثلیث : یکتاپرستان، تثلیث عیسویان را کفرمیدانند. هاتف درترجیع‌بند بی‌مانندش گفته است که : « نام حق یگانه چون شاید ، که اَب و اِبن وروح ُقدس نهند ؟ ». تثلیث عیسویت هم ازسه گانه گی‌ی «مهر و دومهربانش» گرفته شده است. دو مهربان که خیلی به مهر نزدیك بودند ، یکی درسوی راست مهر ، مشعلش را به سوی بالامیگرفت که‌نشان‌بر آمدن‌آفتاب‌بود(به گفتهٔ رومیان Cautes ش۵۹)، بَع‌مهر سوار بر گردهٔ گاوَ نر درمیان، که نشان نیمروزبود ودیگری سوی چپ مهر، مشعلش را به سوی پایین میگرفت (به گفتهٔ رومیان Cautopates ش۶۰) که نشان فرو رفتن آفتاب بود .

مفسران قرآن ، سورهٔ اصحاب کهف را در بـارهٔ غار شهر افسوس میدانند . شهر Ephesus از سدهٔ نهم تا سدهٔ پنجم پیش از میلاد ، بندری آباد بـود در باختر آسیای کوچك، کنار دریای مدیترانه نزدیك ازمیر و درپایان راه ابریشم، که امروزه ازمیر جای آنرا گرفته است . این شهر را در سال ۳۸۶ پیش از میلاد ، ایرانیان و در سال ۱۳۳ پیش از میلاد رومیان گرفتند . در سه‌یمین شورای عالـی‌ی کلیسای کاتولیك در سال ۴۳۱ میلادی در شهر افسوس ، کشیشان عیسوی حضرت مریم را مادر خدا شناختند .

درشهر افسوس‌غار مهرابه‌یی پیدا شده که در سورهٔ اصحاب کهف دربارهٔآن آمده است : «.... وآفتاب را ببینی چون برآید ازغارشان ، به‌سوی دست راست متمایل گردد وچون فروشود بگذرد برایشان دست چپ ...» (مشعلهای دومهربان؟).

اسدی گفت :

از اهل عجم خاسته‌اند اصحاب الکهف

بُـد این خبر از ابن منبه سرفتیان

در سال ۱۵۱۹ میلادی Andrea de Sarto نقاش بنام ایتالیایی ، شمایلی از تثلیث کشید که کشیشان رم چون آنرا الهام گرفته از « مهر و دومهربانش » دانستند ، شمایل را گمراه کننده خواندند وآنرا بازداشت کردند . ش۶۱

۴ـ عروج عیسی ع به‌آسمان: عیسویان برآنند که، سه‌روزپس‌ازبدار کشیده شدن عیسی ع وبخاك سپردنش ، او از گور برخاسته و به‌آسمان عروج کرده است. این را هم عیسویان از آئین مهر گرفته‌اند . پس از آنکه مهر گاو شرور آسمان را کشت و از لاشهٔ آن جانور زمین بارور گردید ، بر ارابهٔ زرین که چهار اسب سفید آنرا میکشیدند سوار شد و به‌آسمان رفت .

مانی پیغمبر ایرانی (از ۲۱۶ تا ۲۷۷ میلادی) گفت که : « مسیح حقیقی روح محض بود و جسم نداشت ، کسی که بدار کشیده شد ، پسربیوه زنی بود » .

در قرآن ، درسورهٔ النساء آیهٔ ۱۵۷ آمده است کـه : «.... ما مسیح عیسی پسرمریم فرستادهٔ خدا راکشتیم درحالی که اورا نکشتند وبه‌دارش‌نکشیدند . ولیکن امربرآنها مشتبه شد ودرشك‌اند وآنها رابه‌آن دانشی‌نیست جزپیروی از گمان(شان) و به یقین او را نکشتند » .

حافظ گفت :

گر روی پاك و مقدس چـو مسیحا به فلك

از فروغ تو بـه خورشید رسد صد پرتـو

حافظ هم از مسیحا (مهر) سخن می گوید که ایزد فروغ بود ، نه از عیسی ع که هیچ گونه بسته گی‌یی با فروغ نداشته است .

۵- **کاتولیك‌ها** ، بسیاری‌ازعنوان‌های دینی‌خود رااز آئین‌مهریا کیش‌بغانی گرفته‌اند مانند : پاپ ، Mitra, Tiara, Frate, Abt, Padre و جز اینها .

پاپ - پیشوای‌کاتولیك‌های‌جهان که پایتختش درواتیکان‌رم است. ایتالیایی‌ها به پاپ Papa می گویند که همان پاپا = بابا = پدر ، هفتمین و بالاترین پلهٔ آئین مهر است .

Padre - عنوانی از کشیشان‌کاتولیك است که آنهم از «پدر»، هفتمین پلهٔ آئین مهرگرفته شده است .

Abt - عنوان کشیشان پایه‌های پایین کاتولیکی‌ست . به زبان فرانسوی آنرا Abbé گویند که از «آبهٔ» آئین‌مهر گرفته شده است . نوشته شد که ،آبه جای‌گودِ غار مانند و غار است .

Frate - عنوان راهب دین عیسوی‌ست که به معنی‌ی «برادر» است و به زبان ایتالیایی Fratello گفته میشود . درامپراتوری‌ی روم، پیروان کیش بغانی یا مهریان باهم برادر بودند و بــه همکیشان خود برادر میگفتند . فراماسون‌ها هم به همدیگر برادر میگویند که از کیش بغانی‌ی رومیان بیاد مانده است .

Tiara - نام تاجی‌ست که پاپ‌هنگام انجام دادن‌تشریفات دینی‌برسرمیگذارد. تاج پادشاهان ماد و پارس **تیار** نام داشته ، این واژه به یونان و ازآنجا به روم رفته و عیسویان به‌تقلید پادشاهان ایران ، تاج تیار برای سرِ پاپ برگزیدند . امروز هم در ایران درویشان کلاه تیار برسر میگذارند .

Mitra - سرپوش بلندی‌ست که بالای آن‌چاك دارد . کاردینالها ، هنگام‌انجام دادن تشریفات دینی آنرا برسر میگذارند . روشن است که این واژه‌هم از نام میترا یا مهرگرفته شده است .

مهرشناسان باختری نوشته‌اند که ، از آغاز گسترش عیسویت در امپراتوری‌ی روم ، از هفت پلهٔ مهری در عیسویت تقلید میشده است با نامهای زیر :

Akoluth, Exorzist, Lektor, Ostiarius, Subdiakon, Diakon, Presbyter.

۶- عشاء ربّانی : عیسویان‌برآنند که، واپسین باری‌که عیسی ع‌باحواریونش همنشین شد ، با هم نان خوردند و شراب نوشیدند . شمایل‌های زیادی از این همنشینی کشیده شده است که زیباترین آنها کارِ Leonardo da Vinci روی دیوار کلیسای مریم مقدس در شهر میلان است ش۶۲ . عیسویان به یاد این همنشینی ، به کلیسا میروند ونان میخورند و شراب مینوشند . پروتستان‌ها، نان‌را تن وشراب را خون حضرت عیسی ع میپندارند . کاتولیك‌ها ، هنگام فرو رفتن آفتاب ، به‌کلیسا میروند و ازکشیش درخواست بخشش‌گناهان خود را میکنند . پس‌ازبخشوده شدن گناهانشان ، بامداد فردای‌آن روز، ناشتا به‌کلیسا میروند و درآنجا از دست‌کشیش نان و شراب میگیرند وآنها را میخورند و مینوشند .

تا سال ۱۹۰۵ کاتولیك‌ها روزهای یکشنبه عشاء ربانی بجا میآوردند . دراین سال پاپ Pius دهم دستور داد ، تا آنجا که بشود عیسویان هر روز عشاء ربانی بجا آورند .

عیسویان ، عشاء ربانی را ازکیش بغانی گرفته‌اند . پس ازکشته شدن گاونر به دست مهر ، از خون جانور بُتهٔ مو و از مغز تیرهٔ پشتش خوشهٔ‌گندم رویید. در موزهٔ لندن تندیسی از گاوکشی‌ی مهر نگاهداری میشود که ، از جای دشنهٔ مهرکه درکتف‌گاونر فرو رفته ، سه خوشهٔ‌گندم روییده است . ازآردِ گندم نان پختند واز آب انگور می ساختند . پس نان وشراب ، بزرگترین بهره‌یی بودکه ازکشته شدن گاونر به‌دست مهر ، گرفته شد . ش۶۳

درکتاب آلمانی‌ی Mithras-Mysterien und Urchristentum 1960 نوشتهٔ A. Schuetze در صفحهٔ ۸۳ نوشته شده است که : « ایرانیان ازگیاه خود رویی ،

خوشهٔ گندم پرورش دادند و از خرد شدهٔ آن نان پختند . باختری‌ها کشت گندم و پختن نان را ازایرانیان یادگرفتند» . این هم باید همراه آئین‌مهر به‌امپراتوری‌ی روم رفته باشد .

از همنشینی‌ی مهر و یارانش هنگام نان خوردن و می نوشیدن چندین سنگ کنده پیدا سده است که گویاترین آنها سنگ کنده‌یی‌ست کـه در Konjica در یوگسلاوی‌ی امروزی پیدا شده است ش ۴۰ . در دو کنار سنگ کنده ، دو ستون است که مهرابه بودن‌آنجا را میرساند . در سوی راست ، کنارستون مردی ایستاده که کلهٔ کلاغ برسر دارد (کلاغ درآئین مهر پلهٔ یکم و پیام‌آور بود) و سوی چپ، کنار ستون مردی ایستاده که کلهٔ شیر برسر دارد (شیر پلهٔ چهارم درآئین مهر بود) . دست چپ کلاغمرد ، مرد دیگری باکلاه فریگی ایستاده و ساغر می‌یی از شاخ در دست دارد که به‌سوی بالا نگاه داشته و آنرا به‌کسی که روی دیوان نشسته پیش‌کش میکند . دست راست شیرمرد نیز مرد دیگری ایستاده که چون بالا تنه‌اش شکسته ، روشن نیست که چه در دست دارد ، باید او هم مانند مرد دست راستی ساغر می‌یی ازشاخ دردست داشته باشد . درمیان ، روی دیوان دوتن‌نشسته‌اند که یك سرو گردن ازایستاده‌گان بالاترند. مرد دست راستی‌یك ساغرشاخی‌ی می در دست چپ دارد و مرد دست چپی تکه نانی در دست چپ دارد . هردوی‌آنها دستهای چپشان را روی سینه‌شان خم‌کرده ودستهای راستشان را به سوی‌آسمان بلندکرده‌اند و گویا زیرلب زمزمه میکنند. جلوی دیوان ، سه‌پایه‌یی‌ست که رویش چند گرده نان گذاشته شده، سوی‌راست سه‌پایه شیری‌نشسته وسوی‌چپ سه‌پایه، کلهٔ گاوی کنده گری شده‌است .

در مهرابهٔ Merida در اسپانیا هم برخوان نشستن مهر و یارانش کنده گری شده است . ش۳۹

عشاء ربانی‌ی عیسویان ، از این نان خوردن و شراب نوشیدن مهر ویارانش تقلید شده است .

۷- **تشرف به عیسویت** وغسل تعمید : عیسویان این کار را هم از آئین مهر یا کیش بغانی گرفته‌اند . در آغاز گسترش عیسویت درامپراتوری‌ی روم ، عیسویان‌هم مانند مهریان، تشرف وغسل تعمید را پنهانی انجام میدادند. کسانی را که میخواستند عیسوی شوند آموزش میدادند تا آمادهٔ عیسوی شدن گردند. آماده شده گان، نخست رو به‌سوی باختر مایستادند و خطاب به شیطان میگفتند :

«من با تو وخدمت‌های تو وکارهای پر زرق وبرق تو مخالفم» .

سپس رو به‌سوی خاور مایستادند و میگفتند :

« ای مسیح ، من به سوی تو می‌آیم » .

پس‌ازاین کار ، به زیر آب میرفتند وغسل‌میکردند . از آب که بیرون می‌آمدند، خود را نوزاد بیگناه میپنداشتند . با گسترش عیسویت در امپراتوری‌ی روم وپس‌از آنکه عیسویت دین همه گان شد ، چون نوزادان از پـدر و مادر عیسوی بودنـد ، تشرف به عیسویت وغسل تعمید ساده شد و به روش امروزی درآمد .

۸- **سرود خوانی** در کلیساها به‌آواز بلند ، همچنین سرود خواندن یك‌گروه و پاسخ خوانی‌ی گروه دیگر ، هر دو به‌آوازبلند درکلیسا Antiphon را عیسویان ازسرود خواندن مهریان درمهرابه‌ها یادگرفته‌اند . امروزهم در دسته‌های سینه‌زنی‌ی شیعیان دوگروه خوانی هست ، یك‌گروه دَم میگیرد و به‌آواز بلند میخواند ، گروه دیگر به‌همان روش‌پاسخ‌میدهد و «واخوانی» میکند . چون کشیشان عیسوی‌نتوانستند آنرا پنهان کنند ، پذیرفتند که ، آواز خوانی درکلیساها ازآئین مهر یا کیش بغانی تقلید شده است وبرآنند که، نخست Ambrosius (از ۳۴۰ تا ۳۹۷ میلادی) هنگامی که کاردینال میلان بود ،آواز خوانی به روش مهریان را در کلیساها رواج داد .

برای نمونه، یك سرود مهری‌ی رومی که روزبیست ویکم دسامبر (روزآغاز زمستان،روزی که ازآن‌ پس روزها بلند وشب‌ها کوتاه میشوند ، روزی که روشنی‌ی ایزدی بـر تاریکی‌ی اهریمنی چیره میشود ، فردای شب یلدا زاد شب مهر) هنگام

برآمدن آفتاب ، در کلیسا خوانده میشود در زیر نوشته شده است :

«آی خورشید که برمیایی! ای درخشش همیشه گی ی روشنی و خورشید حقانیت!

بیا و آنهایی را که درتاریکی ، درسایهٔ مرگ نشسته اند روشن کن ! »

مهری بودن این سرود به روشنی ی آفتاب است و هیچ جور نمیشود پذیرفت که عیسوی باشد .

۹ـ رنگ سُرخ : رنگ برگزیدهٔ مهریان بود که پیشوایان کاتولیك آنرا از آئین مهر گرفته اند و هنگام تشریفات لباس سرخ میپوشند .

دلبسته گی ی مهریان به رنگ سرخ برای آن بود که ، سرخی ی بامدادی ی پیش از برآمدن آفتاب را « مظهر جلوهٔ ایزد مهر » میدانستند . بامدادان ، پیش از برآمدن آفتاب به سوی خاور میایستادند و مهر را نیایش میکردند .

در مهرابه هایی که در امپراتوری ی روم پیدا شده ، هرجا شمایلی از مهر بجا مانده است ، تن پوش مهر را به رنگ ارغوانی یا سرخ کشیده اند .

در کلیسای عیسی Jesu در شهر رم ، تابلوی بسیار زیبایی هست که آنرا دو نقاش چیره دست به نامهای Andrea Sacchi و Jean Miel درسدهٔ هفدهم کشیده اند. در این تابلو ، پاپ (Urban هشتم که از ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۶ میلادی پاپ بود) و همهٔ کاردینالها با لباس سرخ کشیده شده اند . گذشته از آنها ، کالسکهٔ پاپ و جُل روی اسب کالسکه را هم سرخ رنگ کشیده اند .

امروزه هم در تشریفات بزرگ مانند تاج بخشیدن به کاردینالها ، پاپ و همهٔ کاردینالها لباس سرخ میپوشند .

۱۰ـ **بخاك افتادن کاردینالها** در برابر پاپ ، برای دریافت کردن مقام کاردینالی : این هم از آئین مهر گرفته شده است . درامپراتوری ی روم، هنگام تشرّف به آئین مهر ، جوان نورسیده در پایان کار تشریفات ، با دست های کشیده مُرده وار دَمرو روی زمین دراز میکشید (بخاك میافتاد ش۵۴ ه) . امروزه برای گرفتن تاج

و عصای کاردینالـی (میترا و برسم)، کشیش در برابر پاپ کـه بر کرسی نشسته، دمرو روی زمین دراز میکشد و بخاك میافتد . ش۶۴

درایرانهم امروزه این‌سنت برجاست. هنگامی که جوان‌نورسیده درایلخچی میخواهدبه گروه علی‌الاهیان بپیوندد، بخاك میافتد و سینه خیز به پیش پیر میخزد .

همانندی‌ی عیسویت با آئین‌مهر زیاد است، آنچه دراینجا نوشته شد تنها ده مورد از آنها برای نمونه است .

*

پایان آدمیان

پایان آدمیان هنگامی میرسد که، آخـر زمان نزدیك شود . آزار رسانی‌ی اهریمن، پیش درآمد رسیدن پایان جهان است . یك جانور آسمانی خواهد آمد . مهر از نو به زمین باز خواهدگشت وبطور قطعی بر گاو پیروز خواهد گردید . مهر پیروان خود را بیدار خواهدکرد و به‌آنها آب زنده گی خواهد داد، آبی راکه از خون‌گاو نابودکرده، آماده خواهدکرد . آتشی بدمنشان را خواهد بلعید واهریمن دراین جهانسوزی نابود خواهد شد . رهایی‌یافته گان، رستاخیزبدنی خواهند یافت و همراه مهر به «جهان زمان» نـوخواهند رفت (صفحهٔ ۶۴/۵ کتاب آلمانی‌ی Schuetze, Mithras_Mysterien) .

*

هلنیسم Hellenisme

هلنیسم ، تمدن مردم آریایی‌ی ایرانزمین و آسیای کوچك است که پس از یورش اسکندر مقدونی به آسیای کوچك و ایران باختری ، به یونان رفته است . تاریخنویسان باختری، آنرا وارونه جلوه‌داده‌اند تاخود را وارث‌تمدن بزرگی کنند. تاریخ خوانده‌های «غرب زده» هم از آنها پیروی کرده اند .

یك تاریخدان آلمانی به نام **دریزن** J. G. Droysen در سال ۱۸۳۳ کتابی دربارهٔ اسکندر نوشت و برای نخستین‌بار فرهنگ یونان باستان ، از زمان اسکندر تا ظهور حضرت عیسی را Hellenismus نامید . پس هلنیسم واژهٔ یکصد و چهل و چند ساله است وریشهٔ تاریخی ندارد . پس از Droysen تاریخدانان باختری تلاش کردند که برای واژهٔ هلنیسم ریشه‌یی‌بتراشند . پایه ومایهٔ هلنیسم که تنها دگرگونی‌ی بزرگ فکری دریونان باستان بوده است چیست ؟

درتاریخ یونان باستان به چهار واژهٔ Helios – Helena – Hellas – Hellen برمیخوریم که ممکن بوده ریشهٔ واژهٔ هلنیسم باشند .

Hellen – درافسانه‌های یونان باستان‌آمده است که، یونانیان از تخمهٔ پدری هلن نام بودند که چهار پسر داشت به نام‌های Achaios – Aiolos – Dorus – Jon

اینها بنیان چهار تیره مردم یونان را گذاشته بودند . نمیشود پذیرفت کـه فرهنگ درخشان هلنیسم ازچنین مرد افسانه‌یی نام‌گرفته باشد .

Hellas ــ درزمان خیلی پیش‌نام‌بخشی از Thessalie بوده (کنارهٔ باختری‌ی دریای اِژِه) . گویند زمانی‌هم نام‌تکهٔ میانی‌ی شبه جزیرهٔ یونان بوده ، اما هیچگاه نام همهٔ سرزمین یونان نبوده است .

در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلادکه مردم یونان سه تیره بودند، Aiolos ها درشمال، Jons ها در میان و Dorus ها در جنوب ، نامی از Hellas در میان نبوده است . این میرساندکه بخش Hellas مانند جاهای دیگر یونان در آن زمان نام و نشانی نداشته است . پس نمیتوان پذیرفت‌که هلنیسم از نام Hellas درآمده باشد .

Hellena ــ درافسانه‌های یونان باستان‌آمده است‌که ، دختر Ledas و Zeus بوده و از تخم پرنده بیرون آمده بوده است . شاعران یونان باستان ، اورا زنـــی زیبا و بی‌وفا وصف کرده‌اند . نمیتوان پذیرفت‌که نام چنین زن افسانه‌یی‌ی بی‌وفایی را برفرهنگ بزرگی گذاشته باشند .

Helios ــ یونانیان باستانی او را خدای روشنی میدانستند که سوار براسبان سفید ، روزها در آسمان جولان میداده و شب هنگام در زورق زرین بـه پایگاه نخستین خود باز میگردیده است . این همان «بَغ مهر» ایزد آریایی‌هاست که آنرا یونانی کرده‌اند .

بغ‌مهر ، ایزدآریایی‌ی : هندوان ، ایرانیان ، هتیت‌ها ، میتانی‌ها وفریگی‌ها، درزبان یونانی Bacchus شده است . چون مهریان مردمی میگسار بودند ، یونانیان Bacchus را خدای شراب نام دادند .

مهر نَبرز (مهرشکست‌ناپذیر) رایونانیان باستانی Helios invictus نامیدند. در زبان کردی هم نَبز به معنی‌ی شکست ناپذیر است .

هِلنَ فیل‌ها ، پیروان آئین مهر بودند ، نه دوستداران یونان . زیرا یونان

هیچگاه هلن نامیده نمی‌شده است . آنچه امروزه هلنیسم نامیده می‌شود ، فرهنگ پرمایه و درخشان مهریان بوده که ازایران زمین و کشور هتیت‌ها Hethit و میتانی‌ها Mitanni و فریگی‌ها Phrygi به یونان رفته بوده است . تاریخنویسان باختری که عیسوی یا یهودی بودند ، زیر نفوذ مذهب خود ، تا سدهٔ بیستم میلادی کوشش می‌کردند که از نوشته‌های کتابهای باستانی‌ی دین خود تاریخ بسازند . از این‌رو تمدن‌های بزرگ فنیقی‌ها ، **آرامی‌ها و سریانی‌های** سامی نژاد ، همچنین هتیت‌ها ، **میتانی‌ها ، فریگی‌ها و اوراتوهای** آریایی نژاد را نادیده گرفتند و هرچه درسرزمین‌های جنوب باختری‌ی‌آسیا پیدا میشد ، از آن یونانی‌ها میدانستند. با روشن شدن تمدن‌های مردم نامبرده در یکصد سال گذشته ، آشفته‌گی‌ی بزرگی در آن نوشته‌های تاریخنویسان عیسوی و یهودی پیدا شده است . کم کم آگاه شده و میشویم که ، نه تنها این تمدن‌ها ازیونانی‌ها نبوده، بلکه یونانیهای باستان ریزه خوار تمدن این مردم و مصری‌ها بوده‌اند . تا آنجا که هندسه را از مصری‌ها ، نوشتن و حساب کردن (حساب ابجد) را از فنیقی‌ها یاد گرفته‌اند و گویا نجوم را هم از مسلمانان آموخته باشند زیرا ، واژه‌های پایهٔ نجوم در زبان‌های باختری ، واژه‌های اسلامی‌هستند مانند : Alhidade (العضاده=بازو) ، Azimut (السموت=راه‌ها)، Nadir ، Zenit (النظیر) .

یونانی‌ها الفباشان را از فنیقی‌ها گرفته بودند وتا سدهٔ یازدهم و دهم پیش‌از میلاد مانند ما ، از راست به‌چپ مینوشتند . یونانی‌های باستان ، ضرب کردن نمی‌دانستند زیرا ، شمارهاشان همان عددهای **ابجد** بود که آنرا هم از فنیقی‌ها گرفته بودند و از ۲۰۰۰ بیشتر نداشتند . ش ۶۵

چگونه میشود پذیرفت ، مردمی که ضرب کردن نمی‌دانستند جدول ضرب را پیدا کرده باشند .

چند سال پیش ، آقای گیرشمن باستان‌شناس فرانسوی که چند ده سال است

در شوش کار میکند گفت : در شوش یك سند تاریخی را کـه مربوط به جدول ضرب بـود بدست آوردم . در آنجا روی یك تخته سنگ سه بار نوشته شده بود ۱٫۵ × ۴۰ و در زیر این عبارت عدد ۱٫۱۵ نوشته شده بود . این نوشته نشان میدهدکه ، در قرن‌ها پیش ایرانیان ، قبل ازفیثاغورث به جدول ضرب دست یافته بودند . ش۶۶

پس ازآنکه کتاب «سفرجنگی‌ی اسکندر مقدونی به درون ایران وهندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است » چاپ شد ، چند تن از تاریخ خوانده‌ها برمن خرده گرفتندکه : « دربارهٔ کاوش‌های نسا (هجده کیلومتری‌ی شمال باختری‌ی عشق آباد =اشك‌آباد ، نخستین پایتخت پادشاهان اشکانی) و اینهمه سکه به خط یونانی که در شمال افغانستان (درباختر) پیدا شده و کاوش‌های آی خانم در کنار آمو دریا ، جایی که رودکوکچه به‌آموی‌میریزد وسرخ‌کتل، میان‌کابل و آی‌خانم چه‌میگویی؟»

برآن شدم که دربارهٔ خرده گیری‌ی آنها بررسی کنم . گزارش کوتاهی از کاوشهای‌نسا ودو کتاب‌دربارهٔ هلنیسم‌بدست‌آوردم که‌بررسی‌آنها را درزیرمیخوانید.

یکی به‌نام هلنیسم Hellenismus نوشتهٔ T. B. L. Webster که به‌زبان‌انگلیسی نوشته شده و Ulrike Thimme آنرا به زبان آلمانی بر گردانده است .

دیگری بـه نام مشرق زمین هلنی شده Der hellenisierte Orient نـوشتهٔ D. Schlumberger که به زبان فرانسوی نوشته شده و Karin Hafner آنرا به زبان آلمانی بر گردانده است . هر دوکتاب در شهر Baden—Baden در کشور آلمان غربی درچاپخانهٔ Holle چاپ شده‌اند .

*

گروهی از باستانشناسان شوروی ، دربخش جنوبی‌ی ترکمنستان امروزی ، در شهر نسا کاوش کرده و از «یك تمدن باستانی» پرده برداشته‌اند که از اشکانیان یا پارتها بجا مانده است .

شاهنشاهی‌ی پارتها یا اشکانیان ، درسدهٔ سه‌یم پیش از میلاد بنیان‌گذاری شد و پنج سده پایـدار ماند . هنگام زورمندی ، مـرز کشور اشکانیان ، در شمال از

آمودریا تا دریای خزر ، درخاور تا هندوستان امروزی ، در جنوب تا اقیانوس هند وخلیج فارس و در باختر تا دریای روم رسیده بود .

باستانشناسان شوروی ، شمارِ زیادی مانـدگاه Settelments و شهرهای اشکانیان را پیدا کردند و روشن ساختند که ، کشاورزان پارتی قنات کندن و آبیاری‌ی زمین با آب قنات را میدانستند . از دژهایی که از زیر ماسه بیرون آورده‌اند دانسته شده که، پارت‌ها در ساختن ونگاهداری‌ی دژهای نظامی به‌راستی استاد بودند . در خرابه‌های ِ نسا ، گـذشته از خودِ شهر ، ویرانۀ یك دژ نظامی‌ی بـا شکوهی با دیوارهای بلند بجا مانده است . باستانشناسان در نسا ، خرابه‌های خانه‌های مردم و گورهای بزرگان شهر را یافته‌اند . بیشتر خاکبرداری‌ها در شهر نسای کهنه انجام گرفته است . این شهر یا دژ نظامی ، در بیرون شهر نسای نو جا داشته است .

در ویرانه‌های شهر باستانی‌ی نسا ، به‌اندازه‌یی اثرهای تمدن پارتی پیدا شده است کـه ، عمر یك نسل باستانشناسان به بررسی‌ی آنها نمیرسد . هنگامی کـه باستانشناسان شوروی ساختمان‌های اصلی‌ی شهر را از زیر خاك بیرون آوردنـد ، شکوه معماری‌ی شهر، آنها را به‌شگفتی انداخت . یك تالار بزرگ به سطح نزدیك به ۱۷۰ متر مربع پیدا شد کـه ، دور تا دورِ آن با تندیس‌هایی کـه از ِ گل ُرس ساخته شده بودند آرایش یافته بـود . همۀ تندیس‌ها به روی زمین افتاده و ُخرد شده بودند . باستانشناسان شوروی ، با بهم چسباندن بیش از دو هزارتکه ، تندیس یك زن بلند بالا را باز سازی کرده‌اند ش ۶۷ . یك تندیس دیگر ، همانند آنچه بهم چسبانده شده ، در پرستشگاه ِ گرد یافت شده است .

باستانشناسان‌شوروی که‌سبك‌معماری‌ی‌پارت‌ها رابررسی کرده‌اند بر آنند که: پارت‌ها نخست از سبك معماری‌ی یونانیان پیروی میکردند . همزمان با آن ، سبك معماری‌ی خود را هم بکار میبردند وسپس سبك معماری‌ی خود را گسترش داده‌اند.

درجایی که کاخ چهارگوش نام گذاری شده و خاك برداری‌ی آن سالهاپیش

آغاز گشته بود ، شمار و گوناگونی‌ی چیزهای پیدا شده همانند ندارد . گویا اینجا خزانه‌یی بوده کـه در نیمهٔ دویم سدهٔ سه‌یم پیش از میلاد ، آنرا برای انجام دادن تشریفات بـه خاك سپردن پادشاهان پارت ساخته بودنـد . پارتها سردابه‌ها و زیرزمین‌های کاخ را با چیزهای گوناگون پرمیکردند ، همین‌کـه دیگر جا برای گذاشتن چیزی نمیماند ، درِ آنرا مهر وموم میکردند وجلوی آن دیوار میساختند. پس از سده‌ها نگاهداری ، در سال ۲۲۶ میلادی که دودمان اشکانیان برافتاد، گنج ـ های این‌کاخ را غارتگران چپو کردند . تنها پاره‌یی ازچیزهای‌آن گنج‌ها تا به امروز بجا مانده است .

باستانشناسان شوروی سالها با بُردباری دربارهٔ آنچه در «کاخ چهار گوش » پیدا شده بررسی‌کردند ، تا به شناختن‌آنها وپیداکردن همبسته گی‌ی میانشان کامیاب شدند . گوناگونی و نازك کاری‌ی چیزهای گران بهایی‌که پیدا شده بی‌مانند است. باستانشناسان در اینجا پارچه ، سرامیك ، شیشه‌های آب طلا داده شده ، چیزهای گران بها کـه از فلز و عاج ساخته شده‌اند ، تندیس‌های فلزی‌ی کوچك ، اثاث و چیزهای‌آرایشی‌ی درون خانه ، صدف‌ها و مرجان‌های دریایی، چیزهای منبت‌کاری شده ، سکه ، یك آینهٔ برنزی‌ی طلایی رنگ‌که نقش یك‌گوزنِ درحال فرار روی آن قلم زنی شده و لباس رزم یك پادشاه پارت را پیداکردند .

باستانشناسان شوروی ، دریکی ازسردابه‌ها، ساغرهایی از عاج‌که روی‌آنها کنده‌گری شده پیداکردند ، همین که به این ساغرها هوا میرسید در برابر دیده گان باستانشناسان از هم میپاشیدند . پس از دو سال ونیم کوشش پی‌گیر ، باستانشناسان توانستند ، چهل‌تا از ساغـرهای عاجی‌ی خمیده را از میان هزاران ساغـر عاجی بازسازی‌کنند ش۶۸ . تکه‌هایی ازتندیس‌های مرمری پیداکردندکه توانستند برخی از آنها را باز سازی‌کنند .

باستانشناسان شوروی دریك خُم خانهٔ زیر زمینی ، جای نزدیك به دویست

هزار لیتر شراب را کـه در خمرها انبار شده بود پیدا کردند . در این خمخانه ، نوشته‌هایی را کـه با مرکب روی تکه‌های شکستهٔ خمره‌ها نوشته شده بود بدست آوردند، ازپیدا کردن رمزنوشته‌هاروشن‌شد که، دربارهٔ تحویل‌دادن شراب بوده‌اند. تاریخ همهٔ نوشته‌ها که بیش از یکهزار وپانصدتا هستند ، از سدهٔ یکم پیش از میلاد است . اینها نخستین نوشته‌هایی هستند که در سرزمین اصلی‌ی پارت‌ها پیدا شده‌اند و ازاین‌رو بسیار پر ارزش‌اند .

بابررسی‌ی بیشتردربارهٔ چیزهای‌پیدا شده درویرانه‌های شهر نسا، زنده‌گی‌ی روزانه واقتصادی‌ی پارت‌ها ، روشن خواهد شد وبه‌یکی ازپرارزش‌ترین دوره‌های تاریخ ایران باستان ،که کمتر دربارهٔآن بررسی شده است،آگاهی خواهیم یافت.

این‌بود شرح بسیار کوتاهی ازکاوش‌های باستانشناسان شوروی درشهر نسا، نخستین پایتخت اشکانیان .



کتاب Hellenismus در بـارهٔ فرهنگ هلنی در کشورهای کنار دریای روم نوشته شده است و بسته‌گی به ایرانزمین ندارد . ازکتاب **مشرق زمین هلنی شده** Der hellenisierte Orient تکه‌هایی را که در بارهٔ ایرانزمین نوشته شده است در اینجا می‌آورم و سپس آنها را بررسی میکنم . در این‌کتاب نوشته شده است که :

هلنی شدن مشرق زمین ، با افتادن کشور هخامنشیان به‌دست اسکندرمقدونی آغاز شده است . آگاهی‌ی ما از رفتن هنر یونانی به مشرق زمین ، در پایان سدهٔ چهارم و آغاز سدهٔ سه‌یم پیش از میلاد **بسیار ناچیز است . پس باید فرض‌کنیم** که ، کشور گشایان مقدونی هنر یونان را به مشرق زمین برده‌اند ، کـه تا دوران شاهنشاهی‌ی ساسانیان درآنجا پا برجا بوده است . اسکندر مقدونی که در سالهای ۳۳۴/۵ از اروپا بیرون رفته و تـا هندوستان پیش رانده است ، پس از مـرگش کشورهای گشوده شده به دست او و سپاهیانش زود از هم پاشیده‌اند . همزمان با

آغـاز جنگ خانه گـی میان جانشینانش ، **پس از زمان بسیار کوتاهی هند از دستشان رفت** ، تادر آغاز سدهٔ دویم پیش‌ازمیلاد، کشور یونانی‌ی **باختر** Baktri از نو گشوده شد . گشودن دوبارهٔ کشور باختر پس‌ازیك سده ونیم ، از روی گردهٔ جنگهای اسکندرانجام‌گرفته است . بخش بیشتری‌از کشورهای گشوده شده به‌دست اسکندروسپاهیانش، به‌سلوکیدها رسید که شایسته گی‌ی نگهداری‌ی آنها رانداشتند. درسال ۱۳۰ی پیش‌ازمیلاد ، **دویست سال پس‌از اسکندر مقدونی ، سرزمین‌های خاوری‌ی رودخانهٔ فرات را از دست دادنـد** . در همین سال کشور باختر هم از دستشان رفت و به دست تیره‌های ایرانی افتاد که ازآسیای میانـی آمده بودند . در سدهٔ یکـم پیش از میلاد ، دولت پادشاهی‌ی یونانی‌ی هند هـم به دست همین تیره‌های ایرانی‌برانداخته‌شد وازآن پس ، فرهنگ یونانی به‌زیرسایهٔ رومیان رفت.

سرنوشت فرهنگ یونان در سوریه ، میانروودان (بین‌النهرین) ، ایـران و سرزمین دور افتادهٔ ، از رودخانهٔ سیر دریا تا رودخانهٔ هند (سند) ، به‌کجا کشیده است ؟ آیا درآنجاها درخشش ویژه‌یی پیدا کرده ، جوری‌کـه در هنر هم بازتاب یافته باشد ؟ فرهنگ یونان تا چه زمان درآنجاها بجا مانده وآیا میراثی ازخود بجا گذاشته است ؟ اینها پرسش‌هایی هستند کـه تا امروز هم بسیار دشوار است بتوان پاسخی به‌آنها داد . آنچه در آغاز بررسی‌ها دشواری پیش‌آورده ، ناپیوسته گی و ویژه گی‌ی سندهایی‌ست که بدست آمده‌اند .

سند پر ارزشی که از کشورگشایی‌ی اسکندر مقدونی تا آغاز شاهنشاهی‌ی ساسانیان بدست آمده ، هنرسکه زنی‌ی یونانیان است . سکه‌های سلوکیدها کـه در میانروودان (بین‌النهرین) وایران زده شده‌اند، امروزه خوب شناخته وردیف بندی گشته‌اند . اما درشناسایی‌ی سکه‌های پادشاهان یونانی‌ی کشور باختر، دشواریهایی پیش‌آمده است . کارشناسان ، در پیوسته گی‌ی سکه‌ها وشمار پادشاهان یونانـی‌ی کشور باختر ، همرأی نیستند . همچنین روشن نشده است کـه این سکه‌ها در کجا

زده شده‌اند . آنچـه روشن است ، صفت ناب یونانـی‌ی سکه‌های سلوکیدها و پادشاهان‌یونانی‌ی کشورباختر Baktri ست . سکه‌های بزرگ باشکل‌چند فرمانروای یونانی‌ی کشور باختر ، شاهکار سکه زنی‌ست .

تا میانهٔ سدهٔ دویم پیش از میلاد ، سکه‌ها با خط یونانی زده شده‌اند . سکه‌های اشکانیان هـم تا پایان فرمانروایی‌شان ، صفت یونانی‌شان را نگاهداشته‌اند . ازمیانهٔ سدهٔ دویم میلادی، روی برخی ازسکه‌های اشکانی با خط‌آرامی نوشته شده است . کم‌کم روی سکه‌ها ، خط یونانـی‌ی نادرست نوشته شده ، روی سکه‌های **هند و سکایی** و سکه‌های **پارتی و هندی** هـم همین‌کار شده ، از این‌رو میشود گفت که سکه‌ها ، **یونانی بربری** شده‌اند .

روی سکه‌های هند و سکایی ، دگرگونی پیدا شده وهمانند سکه‌های یونانی نیستند . روی سکه‌های زیادی شکل پادشاه ، سوار براسب که یك‌نیزه یا تازیانه در دست دارد ، یا چهار زانو روی تشك نشسته ، سکه زده شده است . خط یونانی‌ی روی سکه‌های هند واشکانی نادرست‌است . یك روی سکهٔ کوشانیان نام Hermaios واپسین پادشاه باختر و روی دیگر آن نام Kujula Kadphises سکه زده شده است. این سکه‌های دو زبانـی ، تا زمان پادشاهی‌ی Kanishka زده شده‌اند . با همهٔ اینها کـه در بارهٔ سکه‌ها نوشته شد ، **سکه‌ها، آگاهی‌یی دربارهٔ معماری ، نقاشی و هنرهای کوچك نمیدهند .**

آغاز هلنیسم و به ویژه دوران شکوفای آن تاریك است . پرسش‌های مهمی دربارهٔ فرهنگ وهنر درکشورهای مقدونی ـ یونانی ، سلوکیدی وپس‌ازنیمهٔ دویم‌سدهٔ سه‌یم پیش‌ازمیلاد، درکشور **باختر** Baktri درخاور، **بی پاسخ مانده‌اند .** تندیسی هم که پاسخ‌گوی این پرسشها باشد تا امروز پیدا نشده است .

آنچه میتوان گفت این است که : سندهایی که دردست داریم **درهم وبرهم** هستند و رویهمرفته ، از زمان کشور گشایی‌ی اسکندر خیلی دورند ، جوری کـه

نمیتوان آنها را به کشور گشاییِ اسکندر مقدونی بسته‌گی داد و میان سندها همبسته‌گی درست‌کرد، بی‌آنکه پیوسته از فرض‌هایی دربارهٔ گروه تندیس‌های گم شده یاری بگیریم.

تاریخنویسان امروزی بر آنند که، کشور گشاییِ اسکندر مقدونی در باختر رودخانهٔ فرات زودگذر بوده و مانند کشور گشایی‌های او در کشورهای کنار دریای مدیترانه اثر ژرفی بجا نگذاشته است.

چگونه‌گیِ هلنیسم در کشورهای کنار دریای مدیترانه روشن شده است. باستانشناسان صدها جا را کاوش کرده‌اند و چیزهای باستانیِ پیدا شده، از شمار بیرون است. اینها همه گویا و گواه هلنیسم در آن سرزمین‌هاست.

در برابر این روشنی در سرزمین‌های کنار دریای مدیترانه، در سرزمین‌های خاوریِ رودخانهٔ فرات، به‌اندازه‌یی افتاده‌گی، بریده‌گی و ناپیوسته‌گی در فرهنگ یونانی و هلنیسم هست که، آزمایش کردیم یك گردهٔ موقت از آن تهیه کنیم، باشد که در آینده جاها و چیزهایی پیدا شوند که تاریخ را روشن کنند و یا دانش امروزی در این باره از بن دگرگونی پیدا کند.

*

برای آنکه خواننده خوب روشن شود، تاریخچه‌یی هم از کشور باختر Baktri ی افسانه‌یی در زیر نوشته شده است.

کشور باختر Baktri – تاریخ نویسان مغرب زمین، برای کشور باختر تاریخی افسانه‌یی ساخته‌اند که کوتاه شدهٔ آن در زیر نوشته شده است (از لغتنامهٔ سوئیسیِ Enzyklopaedie Lexikon 2000 جلد دویم چاپ ۱۹۷۱ صفحهٔ ۶۸۴).

باختر Baktri سرزمینی بوده میان رشته کوه هندوکش در افغانستان و رودخانهٔ آمو دریا، که پایتختش شهر باستانیِ بلخ Baktra بوده است. پیرامون سدهٔ نهم پیش از میلاد، باختری‌ها از شمال به این سرزمین آمده و ماندگار شدند. در سال

۵۵۵ پیش از میلاد ، کورش بزرگ آنجا را گرفت و به زیر فرمان خود درآورد . در سال ۵۱۸ پیش از میلاد ، داریوش یکم از باختر Baktri و مرو ، یك ساتراپ بزرگ درست کرد .

پس‌از برافتادن هخامنشیان،درسال ۳۳۰ی پیش‌از میلاد Besus ساتراپ‌باختر، داریوش سه‌یم راکه فراری بود ، کشت و به‌یاری‌ی Spitama که از بزرگان باختر بود، مردم باختررا دربرابر یورش‌اسکندربسیج کرد . اسکندرکه پایداری‌ی‌بزرگان باختر را دید ، با آنان از در دوستی درآمد وباآنها سازش کرد .

در شهرهایی کـه اسکندر درباختر ساخت ، بیشتر یونانی جا داد . نخستین ساتراپِ بنامِ باختر ، Stasanor یکی ازبزرگان جزیرهٔ قبرس بود . دراین زمان در باختر Baktri کشوریونانی‌ی‌تمام عیاری درست شدکه سده‌ها پایدار ماند، تاآنجا که‌خط یونانی تاسدهٔ نهم میلادی درآنجا ، بجا ماند .

درسدهٔ دویم پیش ازمیلادکه دین بودایی به‌کشور باختر Baktri راه یافت ، هنرهای هلنی با تعلیم‌های دین بودا دمساز شدند .

پیرامون‌سال ۱۳۰ی‌پیش‌ازمیلاد سکاهای هند وژرمنی‌ی غیرایرانی (شگفتا!) که‌چوپانانی جنگجو بودند، به باختریورش بردند . فشارسکاها، یونانیان را به‌سوی هندوکش و استانهای جنوبی پس راند . سکاها خود به سیستان و هندوستان رفتند.

کوشانیان کـه از روی زبانشان مردمی هند و ژرمنی بودند ، در **سال ۵۰ پیش از میلاد** ، واپسین‌پادشاه‌یونانی‌ی باختررا درهندوکش درهم کوبیده و کشور یونانی‌ی‌**باختر را برانداختند**.و کشورباخترBaktriزیرفرمان Kujula Kadphieses پسر Vima Kadphieses درآمد کـه ، باختر را میان پنج تیرهٔ کوشانی بخش کرد . این فرمانروا ، از نو میان کشور باختر و هندوستان ، دوستی‌ی سیاسی ، فرهنگی و بازرگانی پایدارکرد .

پادشاه نامدار کوشان، Kanishka بود کـه گویا درسال ۱۳۰ی میلادی به

پادشاهی رسیده باشد ، او از پایتختش Purushapura (پشاور امروزی) به کشور بزرگی که از ترکستان تا هندوستان گسترش داشته و تا بهار (درهندوستان امروزی) هم میرسیده فرمانروایی میکرده است . او دین بودا را از باختر به سُغد و ترکستان خاوری گسترش داد.درزمان این پادشاه، هنربودایی درقندهاربه بالاترین پایهٔ خلاقیت گسترش یافت . با این وابسته گی، باختر Baktri یك کشوربزرگ کوشانی ـ هندی، با دین بودایی شد . پس از سدهٔ سه‌یم میلادی ، ستارهٔ بخت این کشور کم کم به خاموشی گرایید .

*

اینها بودند تکه‌های خواندنی از کتاب مشرق زمین هلنی شده و کشور باختر Baktri که من آنها را بررسی کرده‌ام و در زیرنوشته شده است .

۱ـ بلخ ، Baktra نیست . درصفحهٔ۴۳ی کتاب «سفرجنگی‌ی اسکندرمقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است» نوشتم که :

مشیرالدوله درتاریخ‌ایران‌باستان (صفحه‌های ۶ـ۱۶۹۵) دربارهٔ رفتن اسکندر و سپاهش از بلخ به سوی سُغد ، از نوشته‌های اسکندر نامه‌ها چنین آورده است :

اسکندر و سپاهیانش از بلخ به سوی سغدیان براه افتادند و به بیابانهای بی‌آب و علف آن کشور درآمدند . باآنکه شبها راه میپیمودند ، به زودی فریاد «اَلعطش» از سپاهیان برخاست . آنان « فرسنگ‌ها » راه میرفتند بی‌آنکه به رودی برسند. پرتو آفتاب‌به‌ریگهای روان‌میتابید، آنها را گرم میکرد و گرمایشان برمیگشت و محیط طاقت فرسا میشد . گرچه سحرگاهان نسیمی میوزید و شبنمی میزد ، اما همین که آفتاب برمیآمد ، شبنم بخار میشد . . . . . سپاهیان اسکندر بُردباریشان بسرآمد و ناامید شدند ، زیرا دیگر نیرویی برایشان نمانده بود ، نه میتوانستند درنگ کنند ونه‌پیش بروند . . . . به‌جای‌آب ، به سپاهیان شراب و روغن میدادند این‌کار، آنان را ازپای درمیآورد. اسکندر دراندوه فرورفته بود که ناگاه دوبازرسی که پیشاپیش سپاه رفته بودند تا برای اردوگاه جا پیدا کنند ، با مشکهای پرآب

برگشتند . . . . باری ، پس از بردن رنج فراوان ، شبانه بـه کنار رودخانهٔ آموی رسیدند و با دشواری ، ده روزه از آن گذر کردند .

این افسانه ازبافته‌های اسکندرنامه نویسان وسراپا ازبیخ وُبن نادرست است زیرا : شهر تاریخی‌ی بلخ ، باکترای Baktra اسکندر نامه‌ها نیست . بلخ در شش کیلومتری‌ی شمال باختری‌ی مزار شریف ودر کنار رود بلخاب ودر۷۰ کیلومتری‌ی جنوب آمو دریا جا دارد و از رویهٔ دریا ۳۵۰ متر بلندتر است .

بلخاب یکی از پرآب‌ترین شاخه‌های آمو دریاست کـه دربهار سال ۱۹۶۷ سیلابش ۱۷۵۲ مترمکعب درثانیه اندازه گیری شده است . درازی‌ی بلخاب نزدیك به ۳۵۰ کیلومتر است که پس‌از گذشتن از کنار بلخ ، به سوی شهر آقچه روان گشته و سپس به آمـو دریا میریزد . درهٔ بلخاب آباد است و از بلخ تاکنار آموی آبادی زیاد است مانند ، دیوالی ، خیرآباد ، غرچینك .

این میرساندکه باکترا Baktraی اسکندرنامه‌ها ، شهرباستانی‌ی بلخ نیست . Oxus هم که به نوشتهٔ اسکندرنامه نویسان ، از کوه‌های قفقاز سرچشمه گرفته و به دریای‌کاسپیان میریزد ، آمودریا نیست .

۲- **سرپرسی سایکس** انگلیسی ، سرداری کاردان ، سیاستگـری ورزیده و تاریخدانی بنام بوده . ده هزار میل (بیش‌ازشانزده هزار کیلومتر) درایران سفرکرده و سفرنامه‌یی هم نوشته است . از سال ۱۸۹۲ تـا ۱۹۱۸ درخاك ایران و بلوچستان آمد وشد میکرده است (زیرنویس صفحهٔ ج، جلد یکم تاریخ‌ایران نوشتهٔ سرپرسی سایکس ، کـه فخرداعی‌ی گیلانی آنرا به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۳۵ در تهران چاپ شده است) . درسال ۱۸۹۴ کنسولگری‌ی انگلستان را در کرمان و در سال۱۸۹۹ کنسولگری‌ی انگلستان را درسیستان‌تأسیس کرده، ازسال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سرکنسول‌انگلستان درخراسان‌بوده، درسال ۱۹۱۶ برای پاسبانی‌ی زمین‌های‌نفت‌دار

زیرِ امتیازشرکت نفت انگلیس BP ، پلیس جنوب را درشیرازبنیان گذاشته‌است .

این‌تاریخدان انگلیسی درجلد یکم کتاب تاریخ‌ایران به‌زبان فارسی درصفحهٔ ۲۵۵ نوشته است که : نگارنده (سایکس) درسنهٔ ۱۹۰۸ از این راه (درهٔ کشف‌رود) عبور کرده است و شکی کـه اسکندر ازاین راه گذشته است برای من باقی نماند .

از درهٔ کشف رود تـا نسا (هجده کیلومتری‌ی شمال باختری‌ی عشق‌آباد) نزدیك به‌بیست فرسنگ‌راه است. نسا نخستین‌پایتخت‌بزرگ‌پارت‌ها بوده، داریوش یکم در ۵۱۸ پیش ازمیلاد ، پارت را از کشورهای شاهنشاهی‌ی هخامنشی برشمرده است . آیا میشود باور کرد کـه ، اسکندر و سپاهش از بیست فرسخی‌ی پایتخت پارت‌ها گذشته و به سوی افغانستان و هندوستان رفته باشند ، بی‌آنکه با پارت‌های دلیر و زورمند و جنگاور درگیری پیدا کرده باشند ؟

تاریخ نویسان باختری ، در بررسی‌هایی که دربارهٔ گسترش هلنیسم درمشرق‌زمین کرده‌اند ، مانند اسکندرنامه نویسان افسانه سرایی کرده وازپارت‌ها چیززیادی ننوشته و آنها را از قلـم انداخته و نادیده گرفته‌اند . پس از برافتادن هخامنشیان ، دودمان اشکانیان نزدیك به پنج سده (از میانهٔ سدهٔ سه‌یم پیش از میلاد تاآغاز سدهٔ سه‌یم میلادی) برکشور پهناوری کـه از پاکستان امروزی تـا دریای مدیترانه و از آمودریا و دریای کاسپیان و کوه‌های قفقاز و دریای سیاه تا خلیج فارس و اقیانوس هند گسترش داشته ، فرمانروایی کردند ، تا در سال ۲۲۶ میلادی بدست ساسانیان برافتادند .

از این‌ها باور نکردنی‌تر ، دوباره به‌پادشاهی رسیدن یونانیان درکشورباختر Baktriست، درآغازسدهٔ دویم‌پیش‌ازمیلاد. آیا میتوان پذیرفت که، هم‌زمان‌بازورمند شدن اشکانیان ، گروهی یونانی ، نزدیك پایتخت‌کشور پهناور پارت ، کشوری از نو برپا کرده باشند که نزدیك به دوسده دوام آورده باشد ؟ آیا اشکانیان میگذاشتند چنین‌کشوری درون‌کشورشان برپا شود و خودنمایی کند ؟

۳ـ برای آنکه افسانهٔ کشور یونانی‌ی باختر در بلخ و نادرست بودن آن روشن شود ، انگار میکنم که ، اسکندر با سپاهش به هندوستان امروزی رفته باشد و چند هزار تن از سپاهیانش‌هم در بلخ ماندگار شده و کشور پادشاهی‌ی یونانی‌ی باختر Baktri را برپا کرده باشند. باپذیرفتن این ناباوری، بازهم چنین کشوری‌نمیتوانسته بیش‌ازیك نسل پایدار مانده باشد. چونکه سپاهیان اسکندر که دربلخ ماندگارشده و کشوری درست کرده بودند ، زن همراه نبرده بودند . این را هم میپذیرم کـه نزد یونانیان‌باستان، غلامباره‌گی وهمجنس‌بازی‌کاربدی نبوده است، اما ازجفت‌گیری‌ی دو همجنس بچه پیدا نمیشود . تا امروز در هیچ‌جا نوشته و اشاره نشده است‌کـه برای چند هزار سپاهی‌ی مقدونی و یونانی‌ی مانده دربلخ ، ازیونان چند هزار زن فرستاده باشند . پس این سپاهیان ناگزیر بودند از بومیان زن بگیرند .

بچه زبان مادرش را یاد میگیرد ، ازاین‌رو زبانی راکه بچه درآغوش ودامن مادر یاد میگیرد، **زبان مادری** میگویند. دراینجا دشواری‌ی‌بزرگ دیگری‌هم درمیان بوده و آن دوری‌ی بیش ازپنج هزار کیلومتر راه از یونان تا بلخ است ، که ارتباط فرهنگی به‌ویژه زبانی‌ی میان بلخ ویونان را دشوار، بلکه ناشدنی میکرده است .

چون سپاهیان اسکندر همه‌گـی بیش از بیست سال داشتند ، بیشینه پس از چهل سال ، زنده‌گی‌شان بپایان رسیده و همه‌گی‌شان مرده وفرهنگ و زبان یونانی وهلنیسم را باخود بگور برده‌اند .

این همه هیاهو که در بارهٔ کشور یونانی‌ی باختر Baktri و فرهنگ و زبان یونانی درآنجا براه انداخته‌اند درست نیست و نیازبه‌نونگری‌دارد. پژوهشگران‌باید نخست عینك یونانی را ازچشم بردارند و آنچه راکه از زیرخاك بیرون آورده شده با دیده‌گان درست بین ، از نو بررسی‌کنند .

۴ـ دربارهٔ بنیان‌گذاری‌ی‌کشور باختر نوشته‌اندکـه Besus ساتراپ باختر ، داریوش سه‌یم را کـه فراری شده بود درسال ۳۳۰ پیش از میلاد ، درجایی نزدیك

دامغان کشت و پس از آن «کشورخود َسر ِ باختر Baktri» را بنیان گذاشت. این بنیان گذاری از بیخ و ُبن دروغ است. زیـرا به نوشتهٔ بیرونی در کتاب آثارالباقیه، داریوش سه‌یم درجنگ بااسکندرمقدونی درپیرامون اربیل به‌دست فرماندهٔ پاسداران خودش کشته شده است. او فرار نکرده که ساتراپ باختر یا کس دیگر او را هنگام فرار کشته باشد. در ترجمهٔ کتاب آثارالباقیه چاپ تهران ۱۳۲۱ صفحهٔ ۶۰ نوشته شده است که «. . . دریکی ازاین غزوات (بااسکندرمقدونی) رئیس‌حراس ِ دارا که بنو َجنبس ابن آذربخت بود، دارا را بکشت واسکندر به‌ممالك دارا چیره شد...». امیدوارم که «غربزده گان» درطرفداری از یونان و هلنیسم و اسکندر مقدونی و .... منکر ابوریحان بیرونی و کتاب آثارالباقیهٔ او نشوند.

۵- پرارزش‌ترین سندی که از کشورگشایی‌ی اسکندر مقدونی در افغانستان پیدا شده و دستاویز تاریخنویسان مغرب زمین گشته است، سکه‌هایی هستند به خط یونانی، که آنها را درافغانستان پیدا کرده‌اند ومیپندارند که این سکه‌ها از پادشاهان یونانی‌ی کشور باختر Baktriست. باهمهٔ پرارزش بودن این سکه‌ها، درشناسایی‌ی آنها دشواری‌هایی پیش‌آمده است. باستانشناسان، درپیوسته گی‌ی سکه‌ها وشمار پادشاهان یونانی‌ی کشور باختر و جاهایی کـه این سکه‌ها زده شده‌اند، یکـدل و یك زبان نیستند.

با پیدا شدن سکهٔ یك فرمانروا درکشوری، نمیتوان گفت کـه آن فرمانروا پادشاه آن کشور بوده است. سکه‌های اسلامی‌یی که در زمان خلفای راشدین و در سدهٔ یکـم هجری زده شده‌اند، همان سکه‌های زمان ساسانیان بـا شکل پادشاهان ساسانی بوده‌اند. میدانیم که با افتادن مداین بدست مسلمانان در سال ۱۶ هجری، دودمان ساسانیان هم برافتاده است، امـا سکه‌های ساسانی در سدهٔ یکم هجری در کشورهای مسلمان رایج بوده‌اند ش ۶۹.

خط روی سکه‌ها هم باید از نو بررسی شود که، آیا خط یونانی‌ست یا خط

آرامی . باستانشناسان میگویند که ، خط یونانی‌ی روی برخی از سکه‌ها نادرست است و از میانهٔ سدهٔ دویم میلادی ، بـه خط آرامی هم سکه زده شده است . خط یونانی و خط آرامی ، هردو از خط فنیقی گرفته شده‌اند . امروزهم میان خط‌های : فنیقی ، یونانی ، لاتینی ، آرامی ، سریانی ، کوفی ، فارسی وعربی که همه از خط فنیقی گرفته شده‌اند ، همانندی‌ی زیاد هست ، چه رسد بـه دوهزار و چند صد سال پیش . ردیف بندی‌ی الفبای یونانی و لاتینی هم همانند ردیف بندی‌ی الفبای اَبجد است (نگاه کنید به کتابچهٔ خط فارسی‌ی نویسنده ، چاپ تهران خرداد ۱۳۴۹) .

دربررسی‌ی سکه‌ها، نخست باید عیار آنها ازراه تجزیهٔ شیمیایی روشن‌شود. چه بسیار سکه‌های باستانی‌ی نوساختهٔ کهنه شده دردست سکه داران وسکه فروشان هست که نقرهٔ آنها ۱۸و۲۲ عیار است . امروزه ساختن و کهنه کردن چیزهای‌باستانی کاری بسیار آسان است .

بجاست نوشته شود که ، در زمان داریوش یکم از زر ۰/۰۹۶ سکه‌یی به نام دریك (زریك ، از واژهٔ زر=طلا) زده شده بوده که تنها سکهٔ رایج آن زمان بوده، سکهٔ دیگری هم زده شده بود بـه نام سیکل کـه وزنش $\frac{1}{20}$ وزن دریك بوده است . شگفت‌آور آنکه ، لیرهٔ طلای انگلیسی درست هموزن دریك وشلینگ انگلیسی‌هم هموزن سیکل است (تاریخ ایـران سرپرسی سایکس انگلیسی ، جلد یکم فارسی، صفحهٔ ۲۱۴) .

۶- **آی‌خانم و سُرخ کُتل** : باستانشناسان باختری، برای‌پیدا کردن کشور یونانی ـ هلنی‌ی باختر Baktri درخاور افغانستان ، از سال ۱۹۶۴ در آی خانم و سرخ کتل ، کاوشهایی کرده‌اند .

آی خانم ، درشمال افغانستان جایی که رود کوکچه به‌آمو دریا میریزد ، در استان طالقان (تالکان : تال=تول=تیل=گِل+کان=جا ، جای گِلی یا گِلزار) و سرخ کتل ، درشمال کابل و جنوب آی خانم جا دارند .

چیزها و ساختمان‌هایی را که در آن دوجا از زیر خاك بیرون آورده‌اند و کاوشگران آنها را سند استوار برای یونانی بودنشان میدانند ، نه زیاد هستند و نه ، بی‌چون‌چرا یونانی .

درآی‌خانم ستونی با زیر ستون و سرستونش پیدا کرده‌اند که همانند ستون و زیر ستونش ، در برازجان و بیشاپور (بِ ی° = بغ + شاپور ، ایزد شاپور) هم پیدا شده است ش۷۰ الف و ۷۰ ب . يك كلهٔ سنگی که آنرا Hermes پنداشته‌اند ، اماهمانندی‌یی با هرمس‌هایی راکه دریونان پیداکرده‌اند ندارد ش۷۱الف و ۷۱ب.

در سرخ کتل ، يك تکه از يك تنديس ِ گل‌رسی ، يك تکه جانپناه سنگی‌ی کنار پله گان ، تکه‌یی از سرِ يك پیکرهٔ سنگی ، يك تکه نوار زینتی‌ی سنگی پیدا کرده‌اند .

آیا میشود ازروی مشتی سکه وچند پیکره وستون، حُکم کرد که اینجا کشور باستانی‌ی‌یونانی‌ی‌باختر Baktri بوده‌است؟ به‌ویژه آنکه، هنوزنام باستانی‌ی آی‌خانم و زمانِ بنیان‌گذاری‌ی آن هم روشن نشده است . گویندکه ، درسال ۱۳۰ی پیش از میلاد ، **سکاها** آنرا برانداخته‌اند .

باستانشناسان باختری ، خود برآنند که ، باید کاوش را دنبال‌کرد و چیزهای دیگری از زیرخاك بیرون‌آورد که سَند با ارزش باشند ، تا از روی‌آنها بشود گفت که آیا اینجاکشور یونانی‌ی باختر Baktri بوده است یا نه . تا این کار نشده ، باید از هرگونه پنداشتن ، گمان بردن ونظردادن خودداری شود .

*

7

نتیجه گیری

دیگر، آن زمان که نوشته‌ها و گفته‌های باستانشناسان باختری را بی‌چون‌وچرا میپذیرفتیم و آنها را درست میدانستیم سپری شده است . تاریخنویسان باختری که عیسوی و یهودی بودند و به پیروی از آنها باستانشناسان ، در سده‌های از هفدهم تا بیستم، زیر نفوذ مذهبشان خواسته‌اند از نوشته‌های کتابهای دینی‌ی خود تاریخ بسازند. دراین کار ، تمدن‌های : هتیت‌ها ، میتانی‌ها ، فریگی‌ها ، اورارتوهای آریایی نژاد ، هم‌چنین آرامی‌ها ، سریانی‌ها و تا اندازه‌یی فنیقی‌های سامی نژاد را نادیده گرفتند. این بود که ، هرچیز باستانی‌یی که در هرجای خاور زمین پیدا شد ، از آنِ یونانیان پنداشتند . از یك سدهٔ پیش به‌این سو ، کـه تمدن مردم هتیت ، میتانی ، فریگی ، اورارتو ، آرامی و سریانی و فنیقی کم وبیش شناخته شده ، روشن گشته است که ، یونانی‌ها نه‌تنها تمدنی آن چنان که نوشته‌اند نداشتند ، بلکه خـود کنار نشین وریزه خورخوان تمدن مردم مصر ، فنیقی و دیگر مردم خاور زمین بوده‌اند . اکنون کـه تاریخ‌های‌نوشته شده برای خاور زمین درسده‌های هفدهم تا بیستم درهم شده‌است، باید مردم خاور زمین درتاریخ‌های نوشته شده دربارهٔ خود ، نونگری کنند و برای خود از نو تاریخِ درست بنویسند .

آنچه دربارهٔ هلنیسم (فرهنگ یونانی‌ی ازیورش اسکندرمقدونی تا زاد سال

عیسی ع) و گسترش آن درخاور زمین به ویژه در ایران نوشته‌اند ، درست نیست . نوشتهٔ زیر را بخوانید و داوری کنید .

الف ـ یونانیان خدایان زیاد خود را با دست از سنگ میتراشیدند و آنها را میپرستیدند . ایرانیان ازآغاز پیدایش‌شان در تاریخ ، ایزدان خود (مهر ، آناهیتا و اهورامزدا) را درفکرخود ساخته وآنها رانیایش میکردند وهرگز بت‌پرست‌نبودند. این ژرفی‌ی اندیشهٔ مردم ایران ، نشانهٔ برتری‌ی فکری‌ی‌آنها بریونانیان بوده است.

ب ـ پیکرتراشی و سنگ تراشی : چند هزارسال پیش‌از یونانیان ، مصریان سنگ‌تراشان چیره دست داشتند که سنگهای تراشیدهٔ آنها امروزهم شاهکار سنگ ـ تراشی‌ست . من در بعلبك ستونهای گرانیت سرخ و خاکستری‌ی مصری را دیده‌ام، تراشیدن سنگ گرانیت با درجهٔ سختی‌ی ۶ تـا ۷ بارها دشوارتر از تراشیدن سنگ آهك با درجهٔ سختی‌ی ۳ است . سنگهایی که یونانی‌ها از آنها تندیس‌ها و تکه‌های ساختمانی تراشیده‌اند آهکی هستند .

گذشته از مصری‌ها ، هتیت‌ها ، میتانی‌ها ، فریگی‌ها و اورارتوها درآسیای کوچك ، پیش از یونانی‌ها و همزمان بـا آنها ، پیکره‌ها و ساختمان‌های بزرگ از سنگ گرانیت و بازالت با درجهٔ سختی‌ی ۶ تا ۷ تراشیده‌اند که ویرانه‌های آنها بجا ـ مانده است .

تا چندی پیش می گفتند کـه در ساختن تخت جمشید ، یونانیها دست داشتند و سنگتراشان یونانی سنگهای آنجا را تراشیده‌اند . در عکسهای پایان این کتاب خواهید دید که نقش‌های تخت جمشید ازروی نقش‌های Hattusha پایتخت هتیت‌ها کنده گری شده‌اند . زیرستونها ، غنچهٔ گل نیلوفر، گل مقدس آریایی‌ها وسرستونها، گاومهری هستند که همانندشان درسنگ تراشی‌های یونان دیده نشده است ش۷۲ .

امروز هم مزار پادشاهان هخامنشی را در نقش رستم کـه به شکل چلیپا کنده شده‌اند صلیب یونانی میگویند و نمیخواهند بپذیرند که ، حضرت عیسی بیش از

چهار سده پس از کندن این مزارها ، به چلیپا کشیده شده است و در زمان کندن این مزارها، ازعیسویت وصلیب نام ونشانی نبوده است که یونانی باشد یا ازجای دیگر.

گذشته ازسنگ‌تراشی و پیکرتراشی، یونانی‌ها در رشته‌های دیگر ساختمان مانند آهك پزی ، گچ ُبری ، آجر پزی ، موزائیك سازی و کاشی‌کاری هم ، نـه پیشاهنگ بودند و نه‌سرآمد . آنچه در زیر نوشته شده بخوانید تا باورتان شود .

آهك پزی را دودمان‌های چادرنشین درایران زمین پیدا کردند و بیش از سه هزار سال است که شفتهٔ آهکی در ایران زمین ساخته میشود . یونانیان از ایرانیان و رومیان از یونانیان آهك‌پزی یاد گرفتند (صفحهٔ ۷۴ کتاب مصالح ساختمان نوشتهٔ احمد حامی چاپ یکم ۱۳۵۳ را بخوانید) .

هنر گچ ُبری در زمان اشکانیان پیشرفت زیاد کرده و از ایرانزمین به جاهای دیگررفته است . پس‌ازمسلمان شدن ایرانیان، هنر گچ ُبری درکاخ‌ها به‌ویژه‌مسجدها بکار رفته که، نمونه‌های خیره کنندهٔ آن در مسجدهای رضائیه ، جامع اصفهان ، امیر چخماق یزد وجاهای دیگر بجا مانده‌اند (صفحهٔ ۶۵ کتاب مصالح ساختمان) .

آجرپزی ، همزمان با پیدایش آتش شناخته شده و در آغاز ، در جاهایی که سنگ نایاب بوده ، آجرمیپختند . ساختمان‌های آجری ، از شش هزار سال پیش درمصر و هندوستان امروزی بجا مانده‌اند (صفحهٔ ۱۵ کتاب مصالح ساختمان) .

موزائیك سازی ، پیشین‌ترین موزائیکی که ازنیمهٔ دویم هزارهٔ چهارم پیش‌از میلاد (بیش از ۵۰۰۰ سال پیش) بجا مانده ، هفت ستون موزائیك میخی به رنگ سیاه و قرمز است کـه اکنون در موزهٔ دولتی‌ی شهر برلن نگاهداری میشود . این ستون‌ها را در ویرانه‌های شهر Uruk در کشور سومر (میانروداں یـا بین‌النهرین امروزی) پیدا کرده‌اند ش۷۳ .

کاشی‌کاری،کاشی‌سازی درجاهایی‌پیدا شده و گسترش یافته بوده که،آجرپزی پیشرفت کـرده بوده است . دریونان سنگ آهکی‌ی خوب فراوان بوده ، ازاین‌رو

یونانیان سنگتراشان زبردستی شده بودند و درآجرپزی و موزائیك سازی وکاشی- کاری به پای سومری‌ها و بابلیها و ایرانیان و مصریان نمیرسیدند . دربابل نقش یك گاو راکه با آجرهای لعاب دار (کاشی) ساخته شده پیداکرده‌اندکه اکنون درموزهٔ دولتی‌ی برلن نگاهداری میشود ش ۷۴ . این کاشی کاری از زمان پادشاهی‌ی Nebukadnezar دویم (پیرامون سال ۵۷۰ پیش از میلاد) بجا مانده است . درکاخ داریوش یکم در شوش ، از سدهٔ پنجم پیش از میلاد ، نمونه‌های بسیار زیبایی از کاشی‌های رنگی پیدا شده که اکنون در موزهٔ لور پاریس نگاهداری میشوند . این کاشی‌ها با آجرهای نمالعابی‌ی مینایی رنگ ساخته شده‌اند . یکی از آنها نقش سربازان تیرانداز جاویدان است ، با چهره‌های سفید تا سیاه رنگ و نیزه‌هایی که ته‌شان تکمهٔ زرین دارد ، دیگری نقش شیران غران وسه‌یمی پیکر گاو وبالدار است ش ۷۵ و ۷۶ .

ج ـ یونانیان در ساختن چیزهای زرین و سیمینِ زینتی کاری نکرده‌اندکه بشود از آن یادکرد زیرا ، در یونان کان سیم و زر نبود و چون یونانیان مردمی تهیدست بودند، مانند مصریانِ ثروتمند به‌چیزهای زینتی دلبسته گی نداشتند وآنها را نمیشناختند که هنرساختنش در یونان پیشرفت‌کرده باشد .

د ـ نوشته‌اندکه‌کشور یونانی ـ هلنی‌ی باختر Baktri ، دوسه سده درخاور افغانستان امروزی پابرجا بوده است . این نوشته به‌هیچ روی درست نیست زیرا ، اگردرست بود باید واژه‌های یونانی به‌زبان‌های هندویی وایرانی راه یافته‌باشندکه چنین نشده است .

پس‌ازمسلمان‌شدن ایرانیان ، واژه‌های عربی (سریانی وآرامی) به زبانهای ایرانی راه یافتند . گرچه پیش‌ازآن هم دادوستد میان لفظ‌قلم وزبان درباری‌ی پایان شاهنشاهی‌ی اشکانیان و درزمان ساسانیان وزبان سریانی‌انجام شده و واژه‌های زیادی اززبان سریانی به‌زبان‌های ایرانی راه‌یافته‌بود وهمچنین از زبانهای ایرانی‌واژه‌هایی

به‌زبان سریانی رفته بود مانند : ارض (آرد ایرانی ، در پسوند واژه‌های گیلارد ، اشتهارد ، وسفنارد ، ملارد ، آلارد و Earth انگلیسی و Erde ی آلمانی) = خاك کشاورزی . مسجد (مَسکد = خانهٔ بزرگ ، مس = بزرگ + کد از ریشهٔ کندن که، کَد و کَده و کَنه و خَنه وخانه‌هم ازهمین ریشه است) ، دین، مدینه ، تین ، زیتون و واژه‌های دیگر .

در پنجاه سال گذشته که با تمدن ماشینی‌ی کشورهای صنعتی آشنا شده‌ایم ، واژه‌های زیادی به زبانمان راه یافته‌اند مانند : ماشین ، تلفن ، ریل ، لوکوموتیو ، اتوبوس ، بانك ، بودجه و . . . . .

اگر کشورهلنی ـ یونانی‌ی‌باختر Baktri درشمال‌افغانستان‌امروزی‌درست‌شده بود، باید واژه‌های زیادی از زبان یونانی در زبانهای بومیان‌آن سرزمین بجا مانده باشد، که‌کسی تا امروز نشانی از آنها نداده است .

هـ ـ از دین یونانیان‌هم نه‌تنها‌کمترین نشانی‌یی بجا نمانده ، بلکه سلوکیدها که‌جانشینان اسکندردربین‌النهرین(میان‌رودان) وسوریه بودند، پیروآئین‌مهرشدند . این ، از کنده گری‌ی نمرود داغ که آنتی‌یوخوش Antiochos را دربرابر مهر نشان میدهد ، برمیآید ش ۷۷ .

و ـ یونانیان باستان خطشان را ازفنیقیها گرفته بودند وآنرا نشانه‌های فنیقی Phoinika Grammta مینامیدنـد . فنیقیها در سده‌های سیزدهم و دوازدهم پیش از میلاد خطی اختراع کردندکه ، مادر خط‌های یونانی ، لاتینی ، آرامی ، سریانی ، فارسی و عربی شد .

یونانیها در سدهٔ یازدهم پیش ازمیلاد خط فنیقی را گرفتند . پیشین‌ترین خطی که از یونان باستان بجا مانده ، درسال ۱۸۹۶ درجزیره Thera پیدا شده‌که از سدهٔ نهم تا هشتم پیش از میلاد مانده و از راست به‌چپ نوشته شده است .

ز ـ یونانی‌های باستان شمارهایشان را هـم از فنیقی‌ها گرفته بودنـد و تنها

از ۱ تا ۲۰۰۰ داشتند. حساب کردنشان مانند حساب ابجد بود. حساب ابجد از فنیقیها به آرامی‌ها و از آنها به سریانیها و از سریانی‌ها به ایرانیها رسیده و مانند خط کوفی از ایران به‌عربستان رفته است .

یونانیها ضرب کردن نمیدانستند زیرا صفر نداشتند . رشته شماری که صفر نداشته‌باشد نمیشود با آن ضرب کرد. اینکه میگویند فیثاغورث جدول‌ضرب را پیدا کرده ، باید بررسی شود چونکه او با شمارهای حرفی (مانند شمارهای ابجد) نمیتوانسته ضرب کند .

شمارهای جهانی‌ی امروزی را هندوان درهزارهٔ سه‌یم پیش از میلاد اختراع کردند . ایرانیان آنها را از هندوان یادگرفتند و به مسلمانان آموختند و اروپائیان ازمسلمانان یادگرفتند . چون زبان تمدنی‌ی مسلمانان عربی (سریانی و آرامی) بود، آنها را شمارهای عربی نامیدند .

ح ـ اگرهلنیسم تمدن یونانی بوده باشد که جانشینان اسکندر آنرا درخاور- زمین گسترش داده باشند ، پس چرا هنگام گسترش مستعمرات یونان ، از ۷۵۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد ، نامی از هلنیسم در تاریخ یونان باستان نیست ؟ دراین دویست سال که یونانیان ، از سرزمین خود به جاهای دیگر کوچیده‌اند و در بیرون از یونان دولت‌های شهری‌ی خود َسر ، بنیان گذاشته‌اند و تمدن و خوی مردمی و سازمان کشوری‌ی خود را به‌آنجاها برده‌اند مانند : باختر و شمال دریای سیاه ، سیسیل، ناپل ، مارسی، کنارهٔ خاوری‌ی اسپانیا ، شمال افریقا وسیرنائیك ، ازهلنیسم یادی‌نشده ونوشته‌یی بجانمانده است . این میرساند که ، یونان هیچ‌گاه ِهلن نامیده نمیشده که فرهنگی به‌نام‌هلنیسم داشته‌باشد . همانجور که‌نوشته شد، هلنیسم فرهنگ مهری‌ست که ازایرانزمین و آسیای کوچك به‌یونان و باخترزمین رفته است و تاریخ نویسان باختری آنرا وارونه جلوه داده‌اند .

میتوان بیش‌ازاینها نوشت ، اما برای هوشمندان همین‌بس است که بخوانند

و داوری کنند که ، چگونه میشود باور کرد که هلنیسم (فرهنگ یونانی‌ی ، ازیورش اسکندر تا زاد سال عیسی ع ؟) بیش از سه سده در خاور زمین گسترش یافته باشد ، بی آنکه از زبان یونانیان واژه‌هایی ، ازدین آنها نشانی ، ازهنرشان چیزچشمگیری و ازدانششان اثری بجامانده باشد . آنچه امروزه دانش یونان باستان نام گرفته‌مانند فلسفه و پزشکی (اندیشه گرانی هستند که در پذیرفتن آن هم دودلند) هلنیسم نیست . اینها راپس‌ازمیلاد عیسی ع، بیشتردرزمان ساسانیان، سریانیها به‌خاورزمین آورده‌اند.

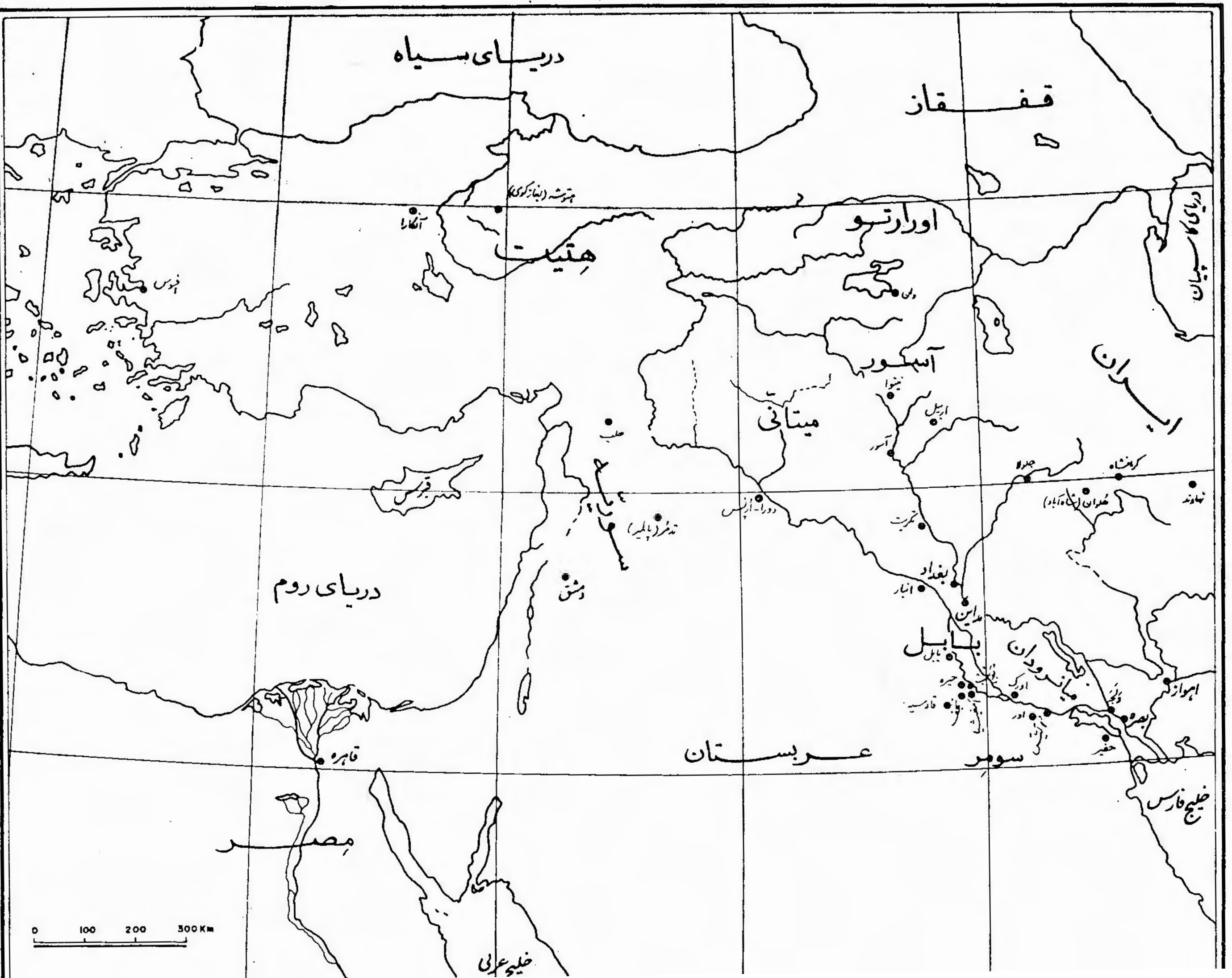
آیا با پیدا شدن مشتی سکه ، که هنوز روشن نیست نوشتهٔ روی‌آنها به خط یونانی‌ست‌یابه‌خط آرامی‌وچندسرستون‌ومجسمه که به‌سبک‌یونانی ساخته‌شده، میشود گسترش سه سده هلنیسم (فرهنگ یونانی ؟) را درخاورزمین پذیرفت ؟ آیا میتوان باور کرد که بیش از دو سده کشوری یونانی ـ هلنی به نام باختر Baktri در شمال افغانستان امروزی و در زیرگوش پارتها فرمانروایی کرده باشد ؟

اکنون روز آن رسیده است که ، در تاریخ ایران باستان نوشتهٔ تاریخدانان باختری نونگری کنیم و تاریخ راستینِ ایران باستان را خودمان بنویسیم .

برای آنکه ازکاوشهای آی‌خانم وسرخ کتل ، آگاهی‌ی بیشتر پیدا کرده و در این کتاب از آن یاد کنم ، به‌راهنمایی‌ی سفارت افغانستان درتهران، نامه‌یی به‌وزارت اطلاعات و کولتور افغانستان درکابل نوشتم. تاامروز که چاپ کردن این کتاب‌بپایان میرسد و چندین ماه از نوشتن نامه میگذرد ، پاسخی ازکابل دریافت نکرده‌ام .

تهران ـ مهرماه ۲۵۳۵ احمد حامی

پسر شیخ جعفر ، پسرملامحمدحسین ، پسر ملا ابوالحسن ، پسرملا ابوالقاسم ، پسرملا- عبدالعزیز ، پسر ملامحمدباقر، پسرملانعمت‌الله . . . . پسرمولی' فتح‌الله ، پسرمولی' شکرالله ، نویسندهٔ کتاب تفسیر کبیر«منهج‌الصادقین» که‌به‌نوشتهٔ کتاب «ریاض‌العلما»اوفاضل‌نبیل‌وعالم‌کامل جلیل ، فقیه و متکلم و مفسر و از علمای زمان شاه تهماسب صفوی بوده و بسال ۹۸۸ هـ . ق . درگذشته است . شرح‌زنده‌گی‌ی ملاابوالحسن تهرانی، درجلد سه‌یم کتاب «دانشوران‌ناصری» که شرح حال ششصدتن از دانشمندان است ، چاپ سه‌یم قم صفحهٔ ۴۲۳ نوشته شده است .



دریای سیاه
قفقاز
دریای کاسپیان
ایران
اورارتو
هتیت
آشور
میتانی
سوریه
بابل
میان‌رودان
سومر
عربستان
دریای روم
قبرس
مصر
خلیج فارس
خلیج عربی
آنکارا
حلب
دمشق
تدمر (پالمیر)
دورا ـ اروپس
نینوا
اربیل
آشور
تکریت
بغداد
انبار
مداین
بابل
حیره
اوروک
اور
بصره
اهواز
کرمانشاه
نهاوند
قاهره
0 100 200 300 Km



شکل ۱ ـ نقش رستم ، ایزد آناهیتا۱ به نرسی پادشاه ساسانی۲ چنبر شاهی میبخشد ، ایزد مهر۳ برسم بدست ، گواه این بخشش ایزدیست .



شکل ۲ـ ایزد مهر، هنگام زایش از سنگ ، مشعلی در دست چپ دارد که نشانهٔ روشنیِ ایزدیست و دشنه‌یی در دست راست دارد که نشانهٔ زورمندیست و با آن گاونر را میکشد .

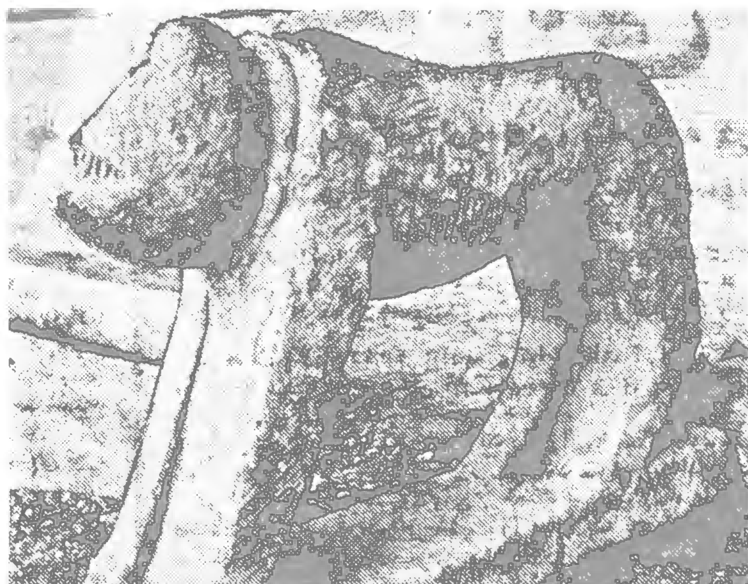


شکل ۳ ــ موزهٔ رومی ــ ژرمنی در شهر کلن، ایزد مهر هنگام زایش از سنگ، یکدسته خوشهٔ گندم دردست چپ و یك دشنه دردست راست دارد. این تندیس را درسال ۱۹۶۳ در مهرابهٔ نزدیك کاتدرال کلن پیدا کردند.

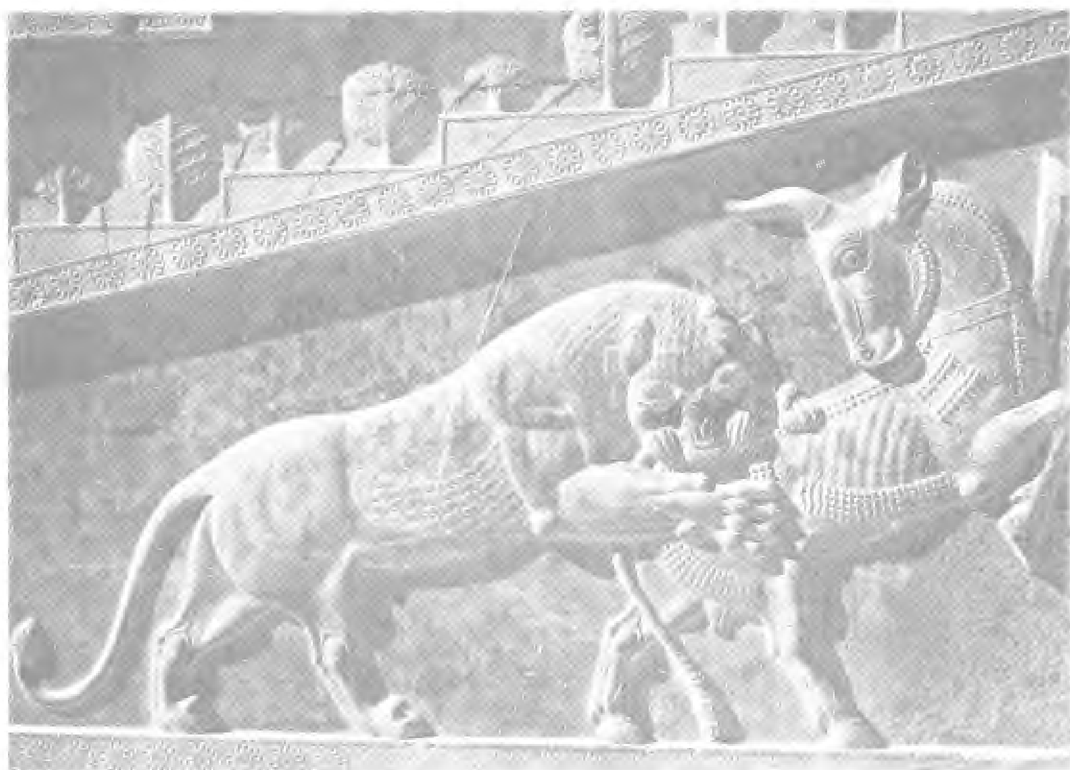
شکل ۴ ــ تابلوی نقاشی‌ی رنگ روغنی، کار استاد Francesco Sassu نقاش ایتالیایی‌ست که آنرا از روی تندیس سنگ مرمری که در موزهٔ واتیکان، تالار جانوران به شمارهٔ ۱۵۰ نگاهداری میشود به‌سفارش نویسنده کشیده است. رنگهای آنرا از روی شمایلی که در مهرابهٔ ایستگاه راه آهن شهرك مارینو Marino نزدیك شهررم درسال ۱۹۶۵ پیدا شده برداشته است.



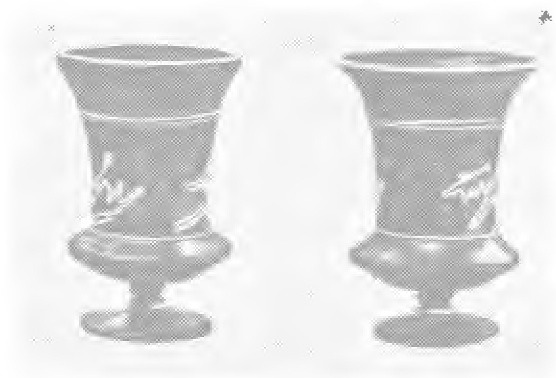
مهربانی که سوی راست ایزد مهر ایستاده و مشعلش را به‌سوی آسمان گرفته، نشان برآمدن آفتاب است. ایزدمهر که برگردهٔ گاونر نشسته و دشنهٔ خود را درکتف جانور فرو کرده، نشان نیمروز و مهربانی که سوی‌چپ مهر ایستاده‌ومشعلش رابه‌سوی زمین گرفته نشان فرورفتن آفتاب است. سگ نشان پاسداری، مار نشان زنده‌گی و کژدم نمایندهٔ اهریمن است که میخواهد به‌تخم‌گاو زهر بریزد که کامیاب نمیشود.



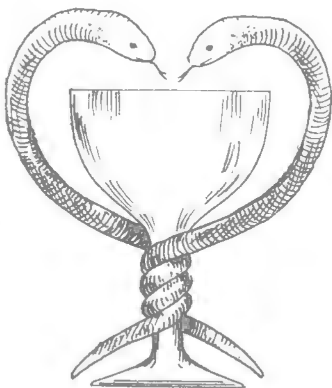
شکل۵ــ شیرسنگی، روی گور یك شیرمرد در روستای نقنهٔ شهرضا، میان دهاقان وبروجن، ازتراش سنگ برمیآید که از زمان باستان بجا مانده است .



شکل ۵ الف ــ تخت جمشید ، شیر (پایهٔ چهارم در آئین مهر) به‌پشت‌گاو نر جسته است .



شکل ۶ ــ موزهٔ رومــی ــ ژرمنی درشهر کلن،دو تا دوستکامی‌ی‌مهری‌ازشیشهٔ سبز زمردی‌ی زرنگار ، که ازپیرامون سال ۲۰۰ میلادی بجا مانده‌اند .



شکل ۸ ــ دوستکامی‌ی مهری که دو مار در آن زنده‌گی میریزنــد . امروزه نشان دارو و درمان است و به نادرستی آنــرا اسکولاپ مینامند ، نقاشی‌ی مهندس فریدون جهانشاهی.



شکل ۷ ــ اسکولاپ، خدای دارو و درمان یونان باستان، که از روی یك سکهٔ برنزی‌ی مانده ازسدهٔ سه‌یم میلادی برداشته شده است .



شکل ۸ الف ـ مار در دوستکامی زنده‌گی میریزد . ازیک کتاب چاپ شوروی .

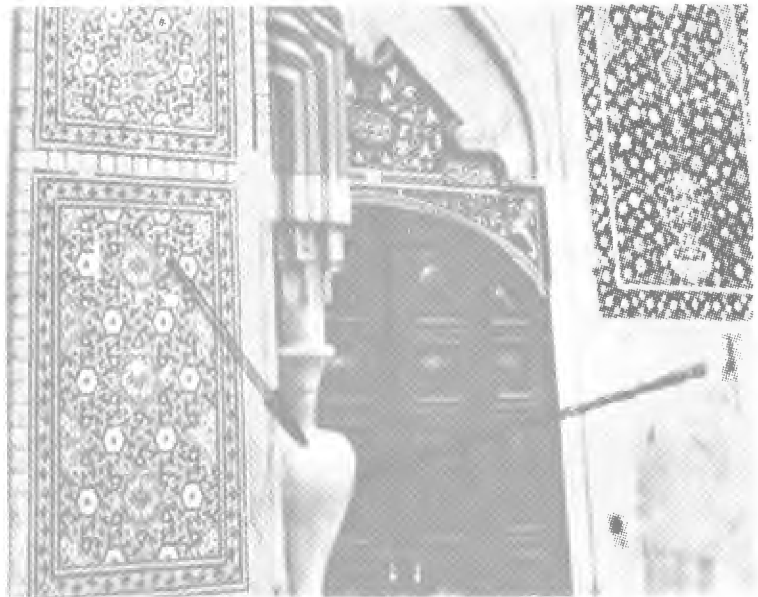


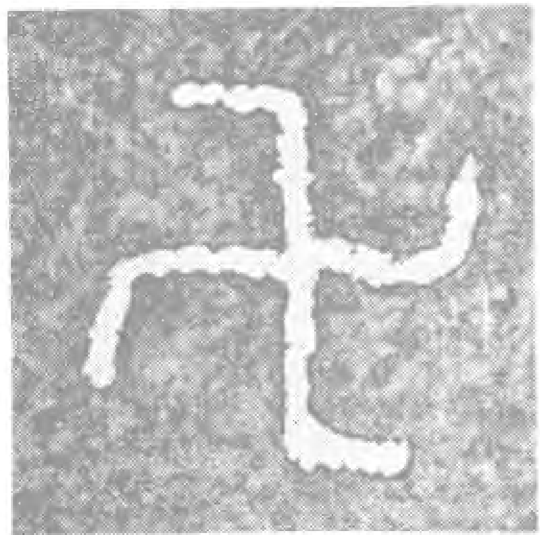
شکل ۸ ب ـ مار در دوستکامی زنده‌گی میریزد ، درمهرابهٔ Deutsch—Altenburg نزدیک شهر وین پایتخت اتریش .



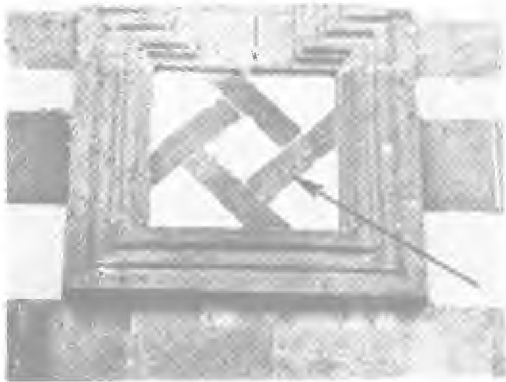
شکل ۹ ــ سنگ سر در کلیسای «سورپ سرکیس» درشهرخوی، که در زمان اشکانیان مهرابه بوده و پس از عیسوی شدن ارمنی‌ها، آنرا کلیسا کرده‌اند. مارهای‌بهم پیچیده سرخود را در دوستکامی فرو برده‌اند.

شکل ۱۰ ــ کناردرمسجدمادرشاه اصفهان، مارهای بهم‌پیچیده سرخود را در دوستکامی فرو برده‌اند.

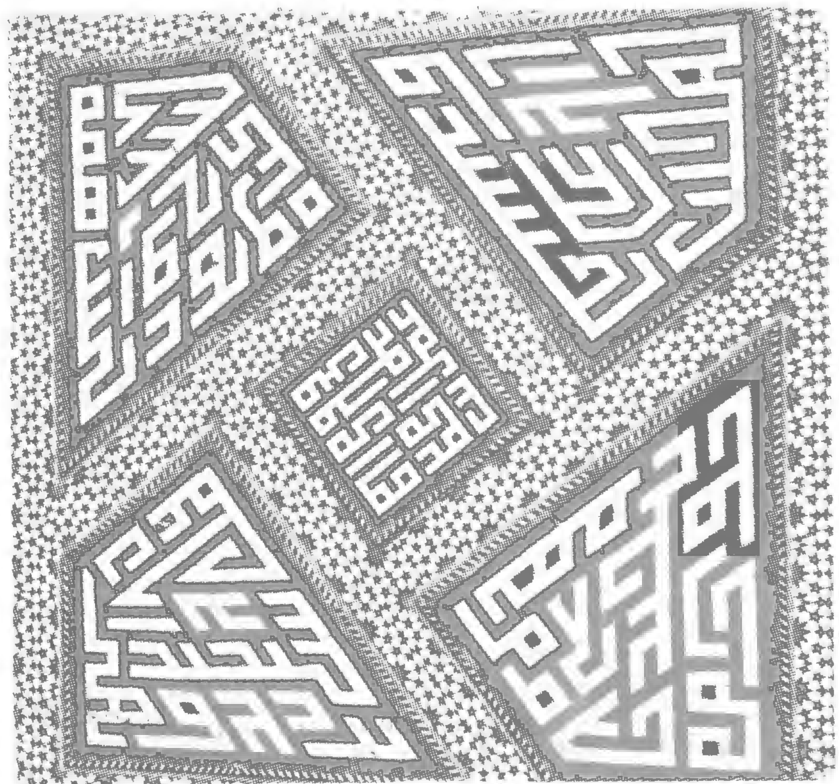




شکل ۱۱ ـ چرخ خورشید، که درکاوشهای کنگاور پیدا شده است .



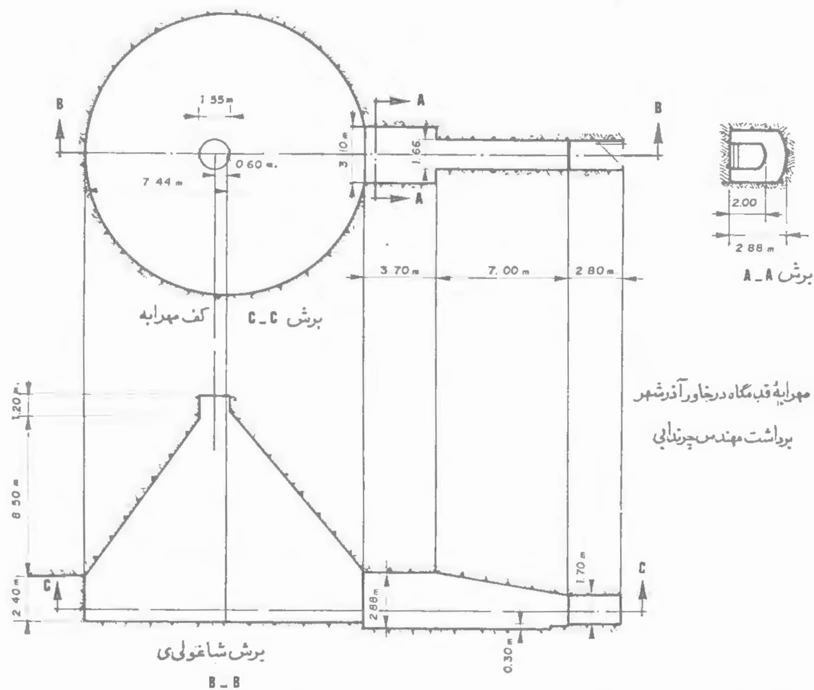
شکل ۱۲ ـ چرخ خورشید میان‌تهی ، روی دیوارقره کلیسای نزدیك ماکو . این کلیسا در زمان اشکانیان مهرابه بوده. پس‌ازعیسوی شدن ارمنی‌ها، آنرا کلیسا کرده‌اند .



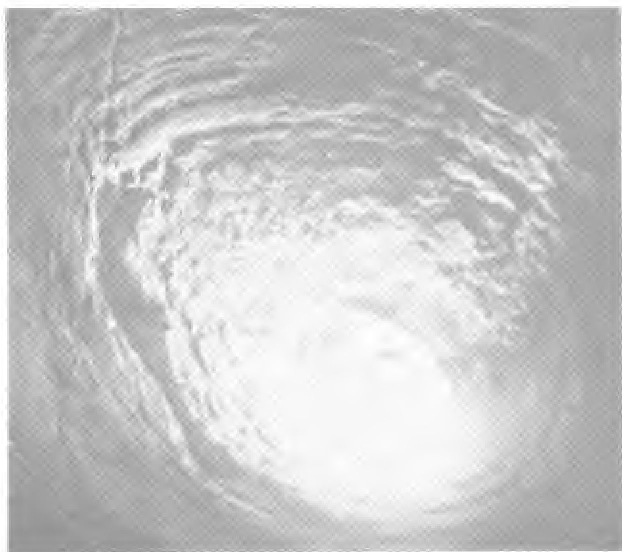
شکل ۱۳ ـ چرخ خورشید میان تهی ، در مسجدجامع اصفهان، روی دیوار ایوان جلوی گنبد خواجه نظام‌الملك .



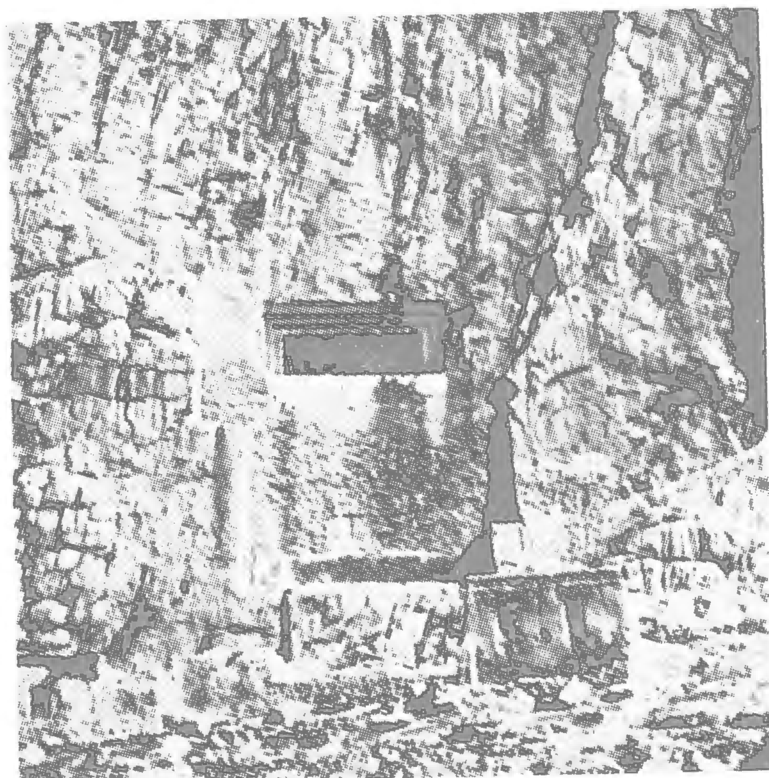
شکل ۱۴ ــ مهرابهٔ ملامعصومه در ورجوی جنوب مراغه ،
عکس از دکتر ورجاوند .



شکل ۱۵ ــ مهرابهٔ قدمگاه در ۴۰ کیلومتری خاور آذرشهر (دهخوارقان یا تفارگان)



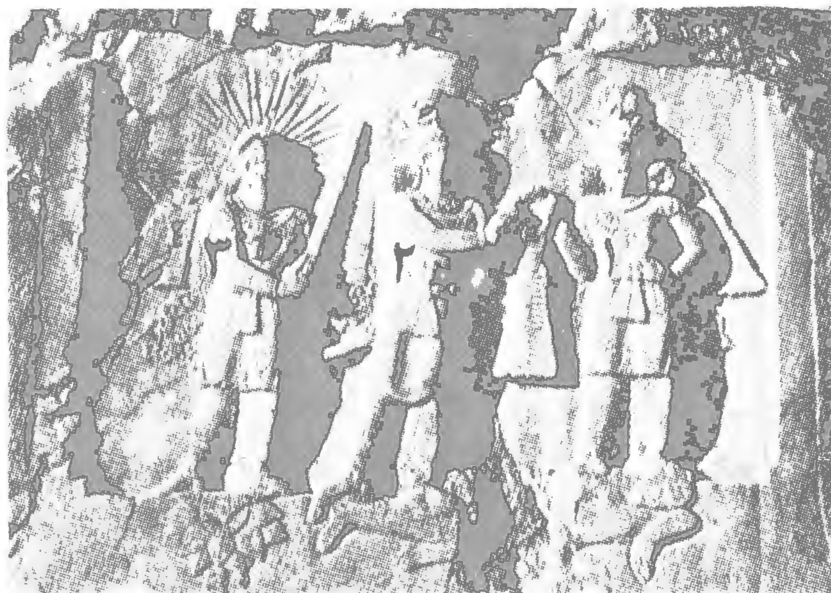
شکل ۱۵ الف ـ سوراخ روشنی رسان در سقف مهرابهٔ قدمگاه، عکس از مهندس چراندابی.



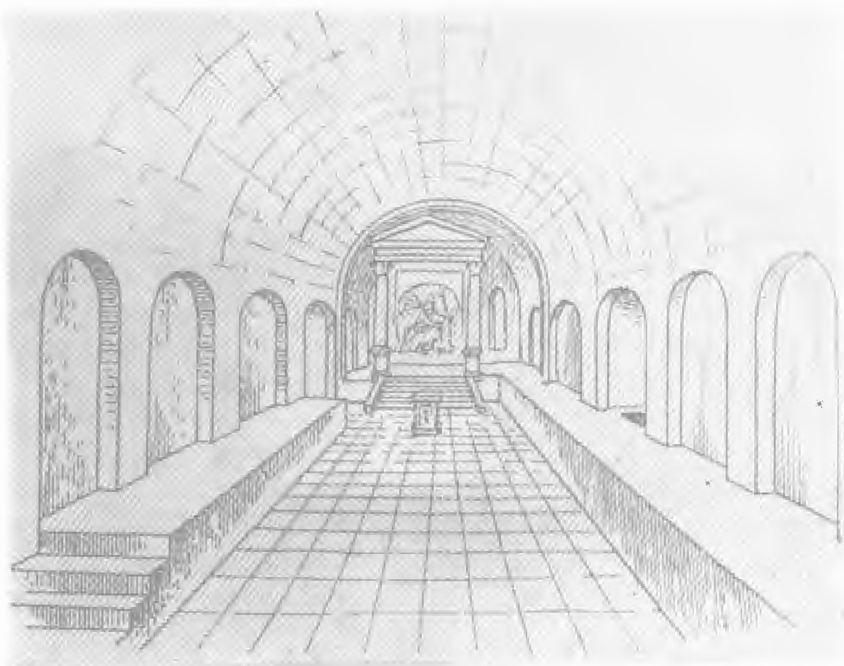
شکل ۱۶ ـ مهرابهٔ دکان داوود سرپل زهاب، عکس از مهندس قبائیان.



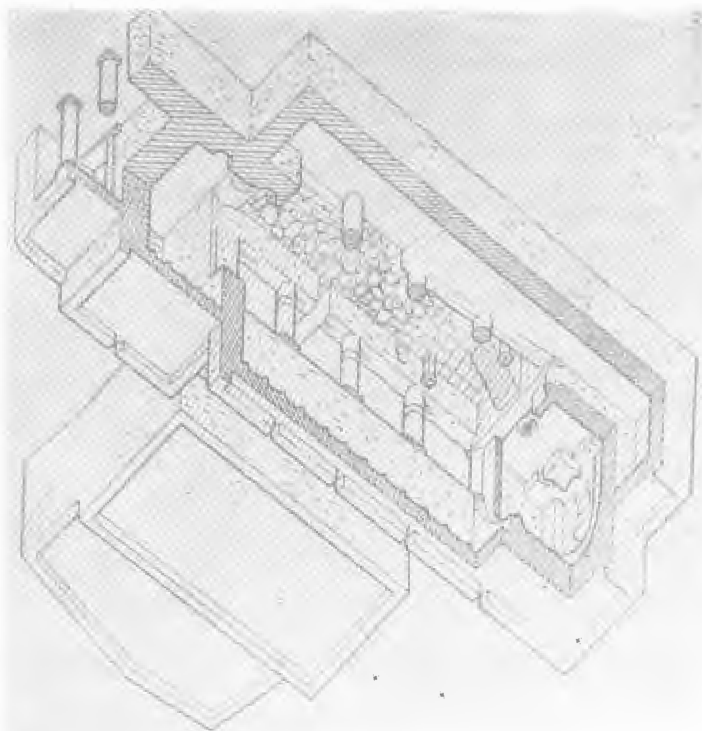
شکل **۱۷** ــ نقش رستم ، اهورا مزدا ۱ به اردشیریکم پادشاه ساسانی۲ ، چنبر شاهی میبخشد . ایزد مهر۳ برسم بدست ، گواه این بخشش ایزدیست .



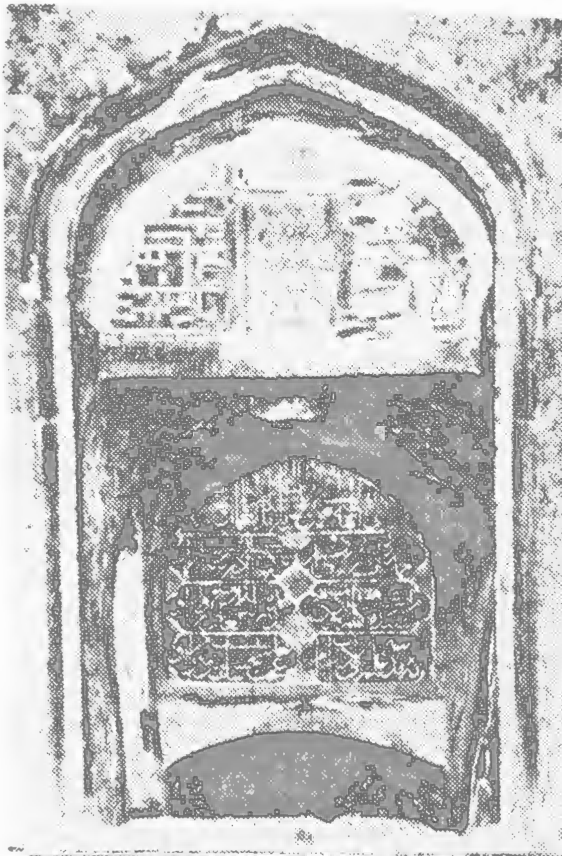
شکل **۱۸** ــ طاق بستان ، اهورا مزدا ۱ به اردشیر دویم پادشاه ساسانی۲ چنبرشاهی میبخشد . ایزد مهر۳ برسم بدست ، گواه این بخشش ایزدیست .

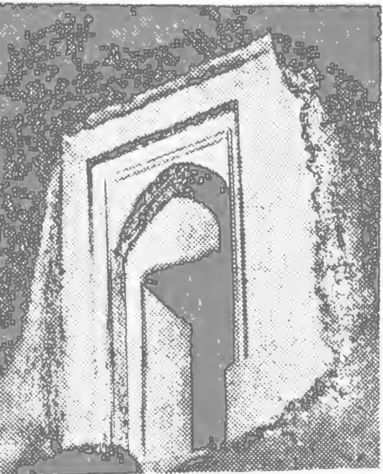


شکل ۱۹ – مهرابهٔ Serdica نزدیك شهر صوفیه .

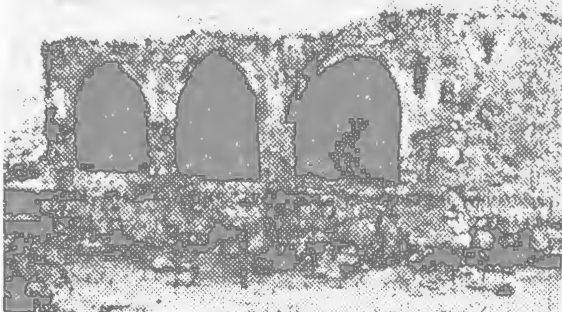


شکل ۲۰ – مهرابهٔ
در Dura – Europos
سوریه کنار رودخانه
فرات .





شکل ۲۱ ـ مهرابهٔ غار اصحاب کهف در سبزوار .



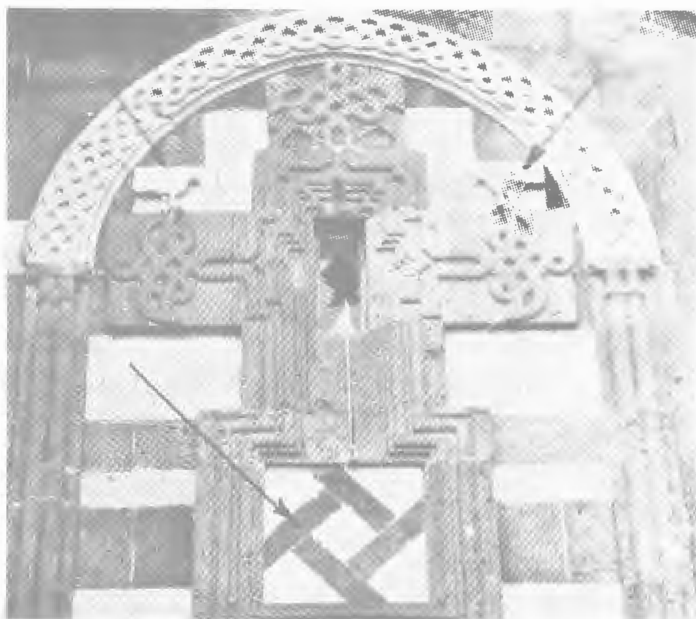
شکل ۲۳ ـ مهرابهٔ چاه مرتاض علی درشیراز.



شکل۲۲ ـ مهرابهٔ قدمگاه درنیشابور.



شکل ۲۴ ــ مهرابهٔ قرهٔ کلیسا در ماکو .



شکل ۲۵ ــ دو کلاغ و یك چرخ خورشید ، روی دیوار مهرابهٔ قره کلیسای ماکو .



شکل ۲۶ ـ مهرابهٔ (کلیسای) سورپ سرکیس در خوی.



شکل ۲۷ ـ مهرابهٔ سن‌ستفانو در کنار رودخانهٔ ارس در ۲۱ کیلومتری باختر جلفا.



شکل ۲۸ ـ کاروانسرای چسبیده به مهرابهٔ سن ستفانو.





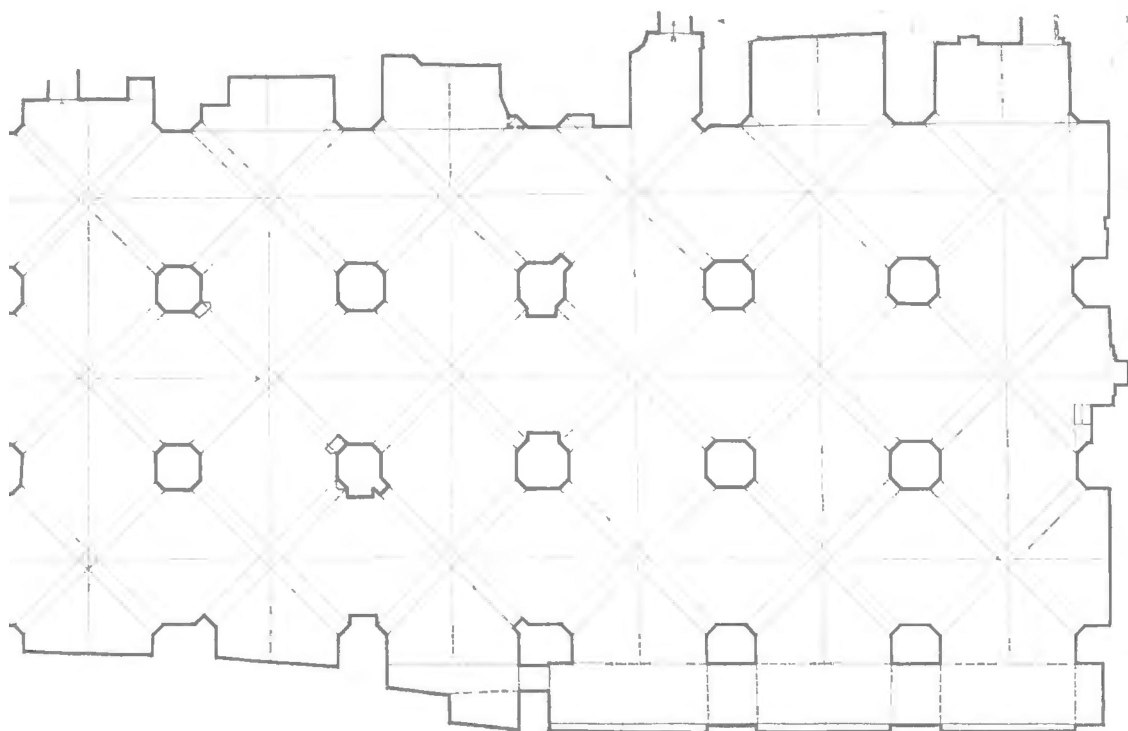
شکل ۲۹ و ۳۰ ـ مهرابهٔ (کلیسای) دریك در سلماس نزدیك مرز ترکیه .



شکل ۳۱ ـ مهرابهٔ موجومبار در شمال تبریز . امروزه کلیسای رها شدهٔ ارمنی‌هاست .
عکس از مهندس عبدالنبی .



شکل ۳۲ ـ مهرابهٔ آل‌آهلمدار در کوه میشو نزدیك مرند. عکس ازمهندس عبدالنبی .



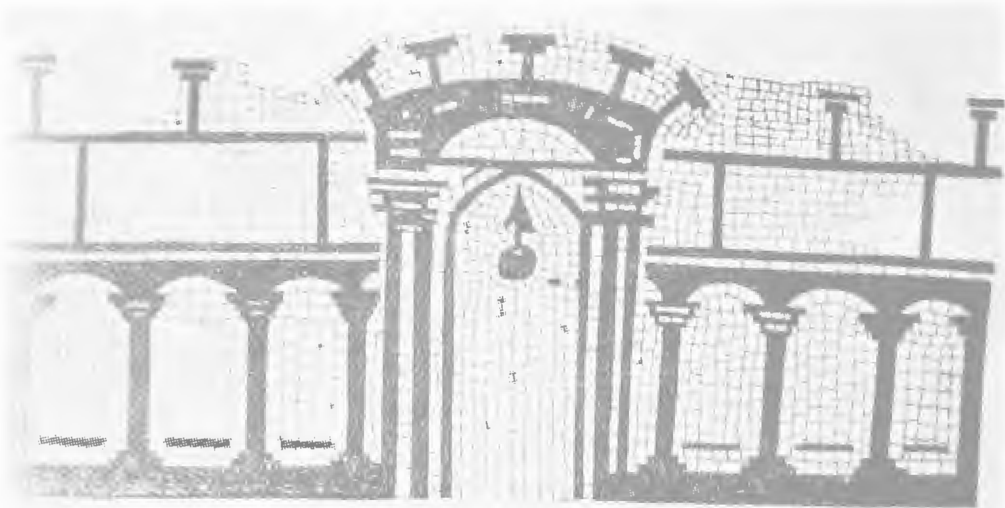
شکل ۳۳ــ مهرابهٔ مسجد بیت‌الشتاء در کنار مسجد جامع اصفهان .



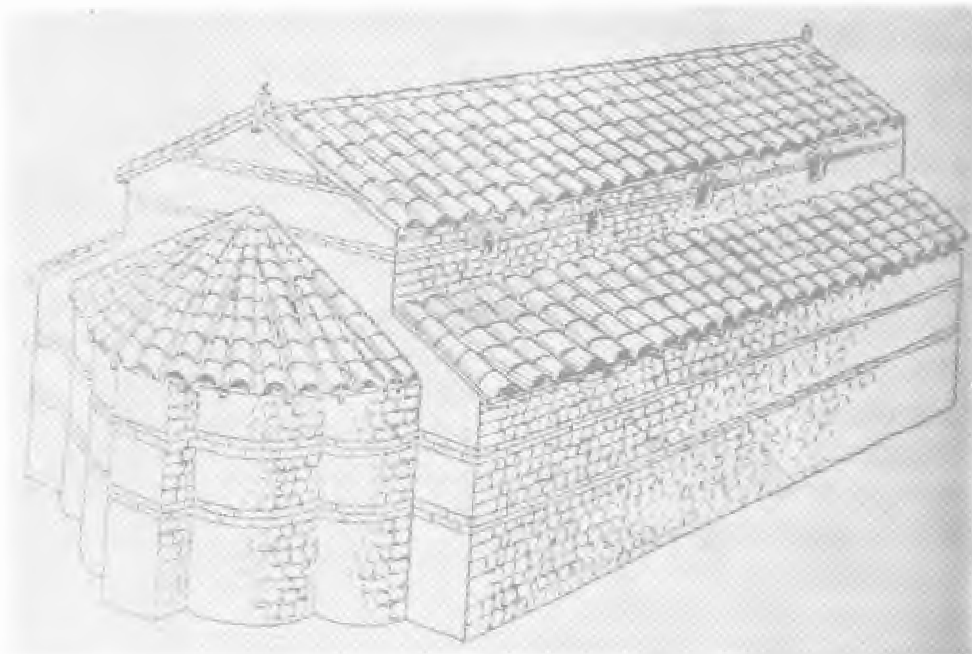
شکل ۱۹ د ــ مزار دانیال، یامانی یاعمرولیث؟ در شوش .



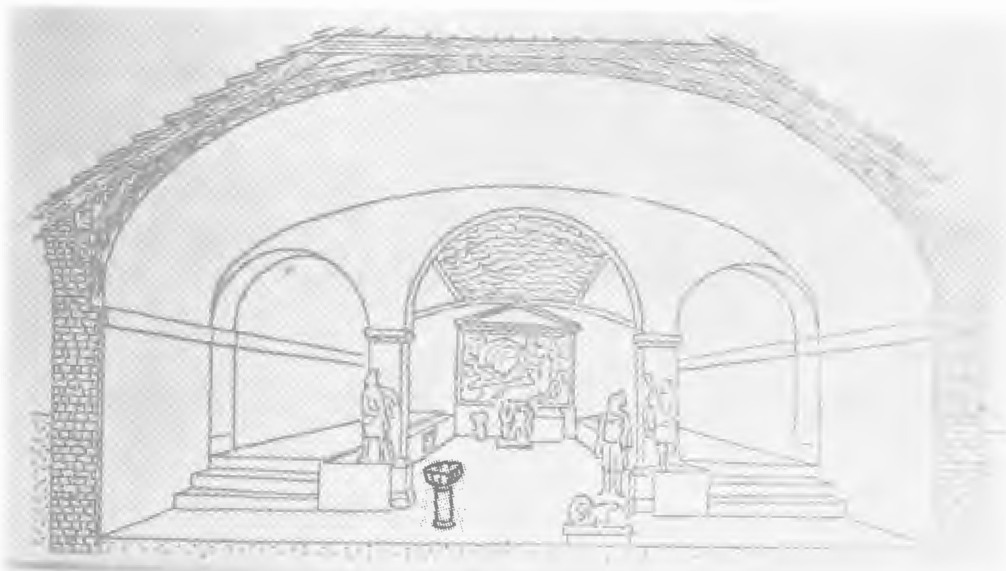
شکل ۳۴ ــ مهرابهٔ شاهچراغ شیراز .



شکل ۳۵ ـ موزائیك هفت درگاه ، در مهرابهٔ Ostia نزدیك شهر رم .



شکل ۳۶ ـ مهرابهٔ بازسازی شدهٔ Walbrook نزدیك شهر لندن .



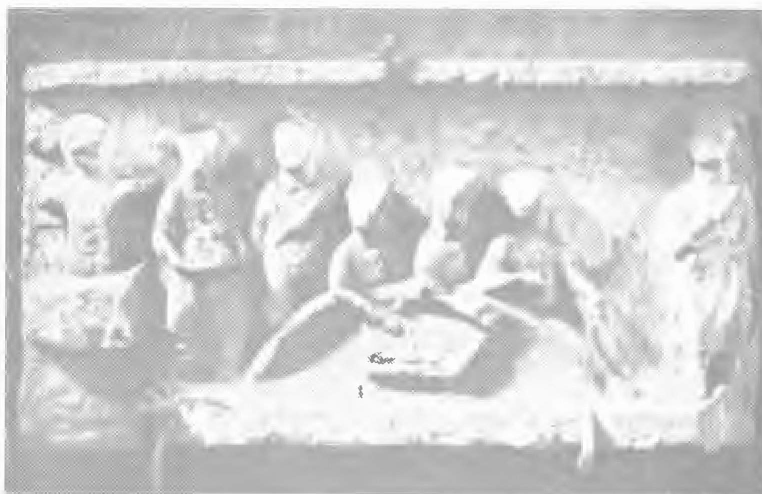
شکل ۳۷- مهرابهٔ بازسازی شدهٔ Deutsch—Altenburg نزدیك‌شهروین.



شکل ۳۸- مهرابهٔ Santa—Prisca در شهر رم.



شکل ۳۸ الف ــ مهرابهٔ St. Clement در شهر رم .



شکل ۳۹ ــ برخوان نشستن بغ مهر ، درمهرابهٔ Meridia در اسپانیا .



شکل۴۰ـ برخوان نشستن بغ مهر، درمهرابهٔ Konjica دریوگسلاوی .



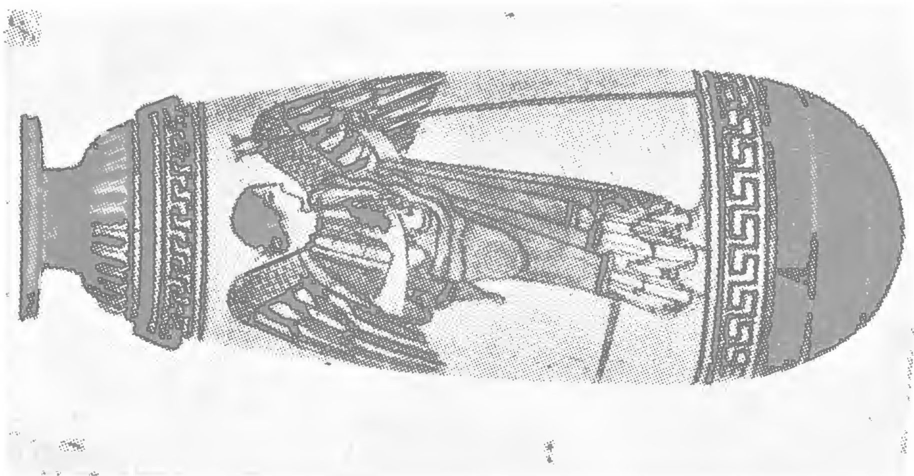
شکل ۴۱ ـ در مهرابهٔ Sarmizegetusa در رومانی .



شکل ۴۲ – مهراب مهرابهٔ Dura_Europos درسوریه کنار رودخانهٔ فرات .



شکل ۴۳ ـ گاوکشیِ بغ مهر که او را به نادرستی Nike دانسته‌اند.



شکل ۴۴ ـ نیکه، خدای پیروزیِ یونانیان باستان.

شکل ۴۵ ـ تخت جمشید ، شیر (پایهٔ چهارم درآئین مهر) به‌پشت گاونرجسته است .
نگاه کنید به‌شکل ۵ الف



شکل ۴۶ ـ مهرابهٔ Neuheim بغ مهر ، گاو را میگیرد و بردوش میکشد .



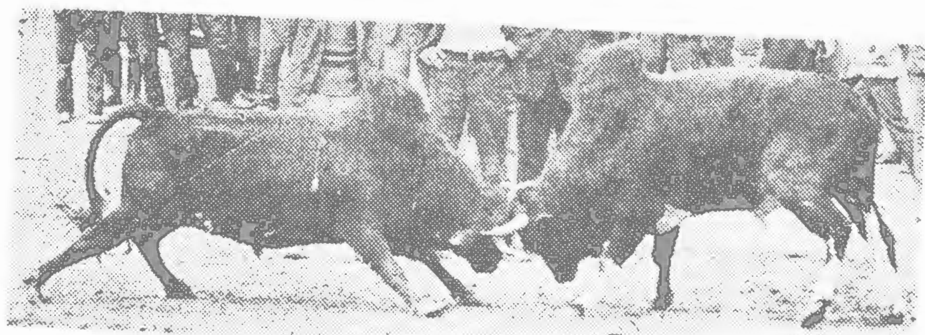
شکل ۴۷ ـ موزهٔ لندن ، گاوکشی‌ی بغ مهر که ازجای دشنه سه خوشهٔ‌گندم روییده است .



شکل ۴۸ – موزهٔ Karlsruhe ، بغ مهر سوار بر ارابهٔ زرین که چهار اسب سفید آنرا میکشند ، درآسمان میتازد .



شکل ۴۹ – نقش برجستهٔ دیدار ایزدان هتیتی‌ها با همدیگر که روی سنگ آهك کنده‌گری شده است . آنرا در یزیلیّ کیه Jazilikaja (ترکیه)، دو کیلومتری‌ی شمال Hattusha پایتخت کشورهتیت‌ها پیدا کرده‌اند . Arina الاههٔ آفتاب ، سوار برشیر[۱]، Taru ایزدآب وهوا ، روی دوش‌دو ایزد دیگر[۲]، گاو در کنار ایزد آب و هوا [۳] کنده‌گری شده‌اند . شاخ گاو ،جفت جفت روی سرپوش ایزدان [۴] کنده‌گری شده است ۱۳۵۰ تا ۱۲۵۰ پیش از میلاد .



شکل ۵۰ ـ جنگ دو گاونر (ورزو) درگیلان .



شکل ۵۱ ـ موزهٔ Karlsruhe ، بغ‌مهر به ابرتیراندازی میکند تاازآن باران بیارد .



شکل ۵۲ – درمهرابهٔ Dura–Europos در سوریه کنار رودخانهٔ فرات .
بغ مهر درشکارگاه (روی مهراب) .



شکل ۵۳ – موزهٔ لیسبون ، برخوان نشستن بغ مهر .

شکل ۵۴ – مهرابهٔ شهر Capua درشمال شهرناپل درایتالیا ، دیوار نگاریِ تشرف به‌آئین مهر .



شکل ۵۴ الف – مهیار نوچه را به‌تشرفگاه میبرد .



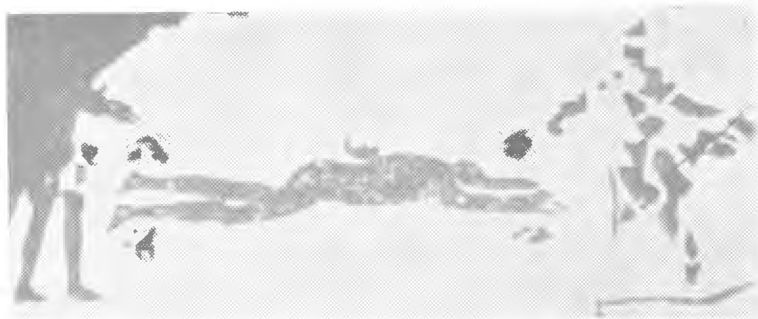
شکل ۵۴ ب – نوچه زانو به‌زمین زده ، مهیاردست روی‌سراو گذاشته است .



شکل ۵۴ ج – نوچهٔ برهنه باچشم بسته دربرابرتشرف دهنده زانو به‌زمین زده است .



شکل ۵۴ د ـ نوچهٔ برهنه دست در بغل کرده و در برابر تشرف دهنده زانو به‌زمین زده است .

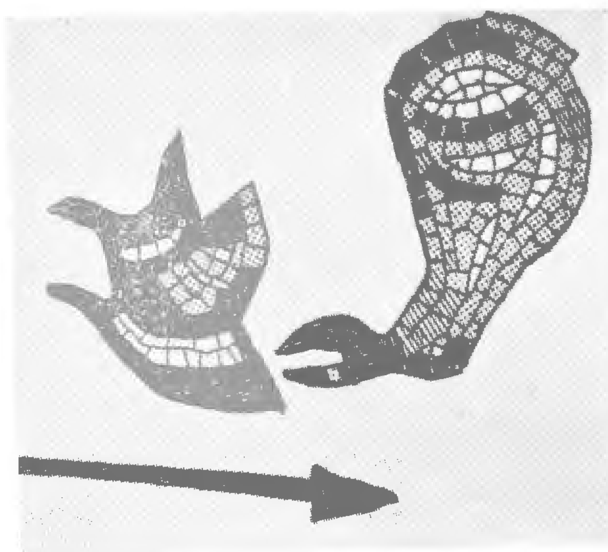


شکل ۵۴ هـ ـ نوچه دمرو روی زمین درازکشیده ، مهیار و رهبرآشنا به اسرار ، بالای سر وپایین پایش ایستاده‌اند .

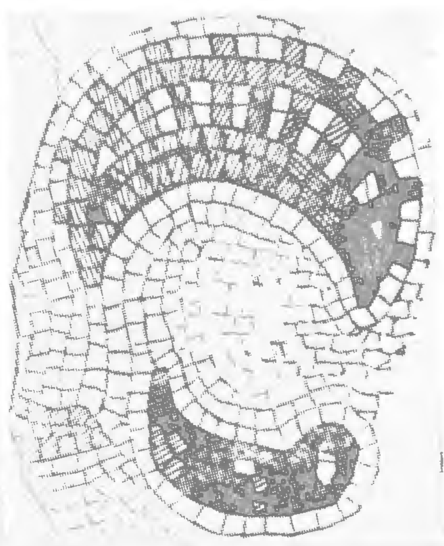
شکل ۵۵ ـ مهرابهٔ خوشبختی Felicissimo در Ostia نزدیك شهررم ، نشانه‌های هفت پایهٔ آئین مهر که با موزائیك درکف مهرابه ساخته شده است .



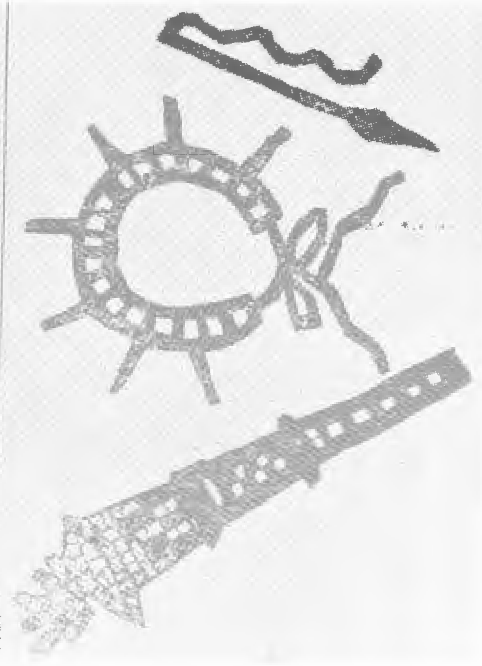
شکل ۵۵ الف ـ نشان کلاغ .



شکل ۵۵ ج ـ نشان جنگی



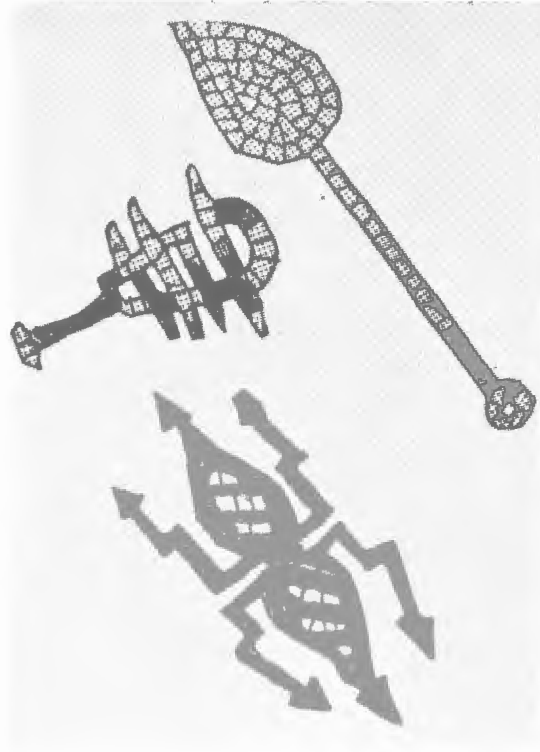
شکل ۵۵ ب ـ نشان نامزد .



شکل ۵۵ و ــ نشان مهرپویا .



شکل ۵۵ هـ ــ نشان پارسی .



شکل ۵۵ د ــ نشان شیر .



شکل ۵۵ ز ـ نشان پدر.

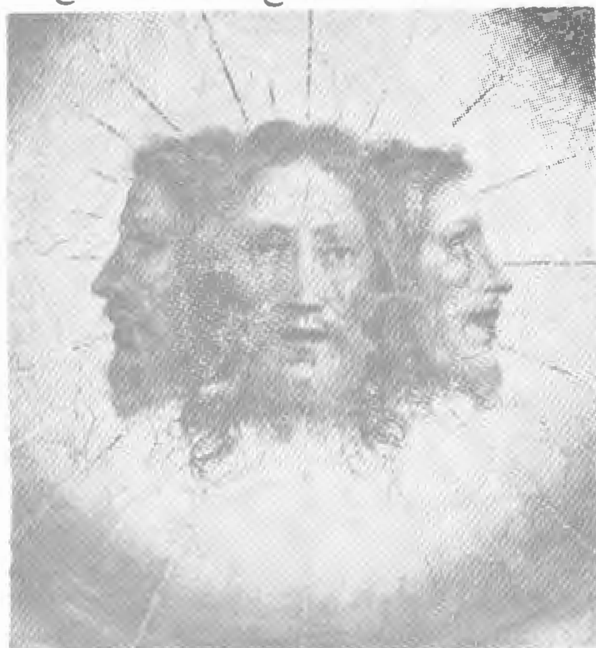
شکل ۵۶ ـ سروآریایی درتخت جمشید ، نگاه کنید به‌بالای شکل ۵ الف



شکل ۵۷ ـ مهرابهٔ Dieburg در آلمان باختری . کنده‌گری‌های آئین مهر ، بغ‌مهر و دو مهربانش‌روی درخت‌کاج نشسته‌اند .



شکل ۵۸ -، مهرابهٔ Hedderheim بغ مهر روی درخت کاج نشسته است .



شکل ۶۱- شمایل تثلیث (حضرت عیسی) که در آغاز سدهٔ شانزدهم کشیده شده است . چون پاپ آنرا گمراه کننده دانسته ، شمایل را بازداشت کرده‌اند .



شکل ۵۹ و ۶۰ ـ موزهٔ Laterano درشهر رم . دومهربانِ بغ مهر، Cautes و Cautopates که‌آنها را در شهر Ostia نزدیك شهر رم پیدا کرده‌اند .



شکل ۶۲ ــ در یك کلیسای شهر میلان ، داوینچی نابغهٔ ایتالیایی «عشاء ربانی»ی حضرت عیسی را روی دیوار کشیده است .

شکل ۶۳ ــ موزهٔ لندن ، گاوکشیِ بغ مهر، نگاه کنید به شکل ۳۷ .



شکل ۶۴ ــ یك نامزد کاردینالی ، برای گرفتن تاج کاردینالی (میترا) ، سینه خیز به پیش پاپ میخزد .

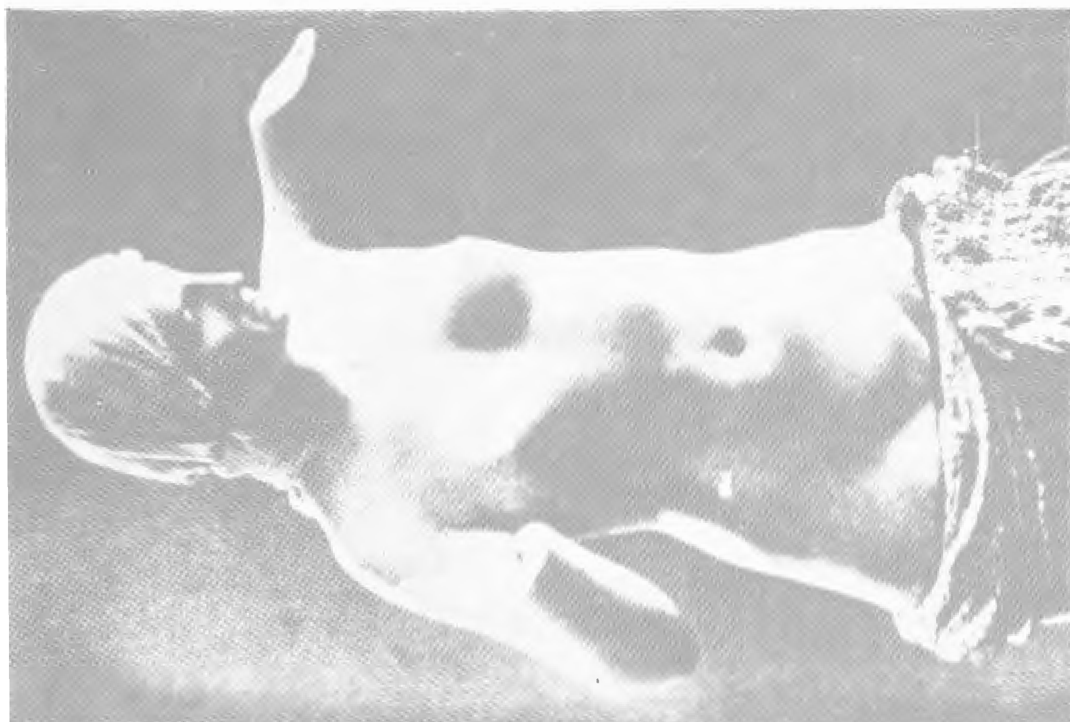
α	ϐ	γ	δ	ε	ζ	ξ	η	θ		
1	2	3	4	5	6	7	8	9		
ι	κ	λ	μ	ν	ξ	ο	π	φ		
10	20	30	40	50	60	70	80	90		
ρ	σ	τ	υ	φ	χ	ψ	ω	π	,α	,β
100	200	300	400	500	600	700	800	900	1 000	2 000

χ ξ ζ = 666

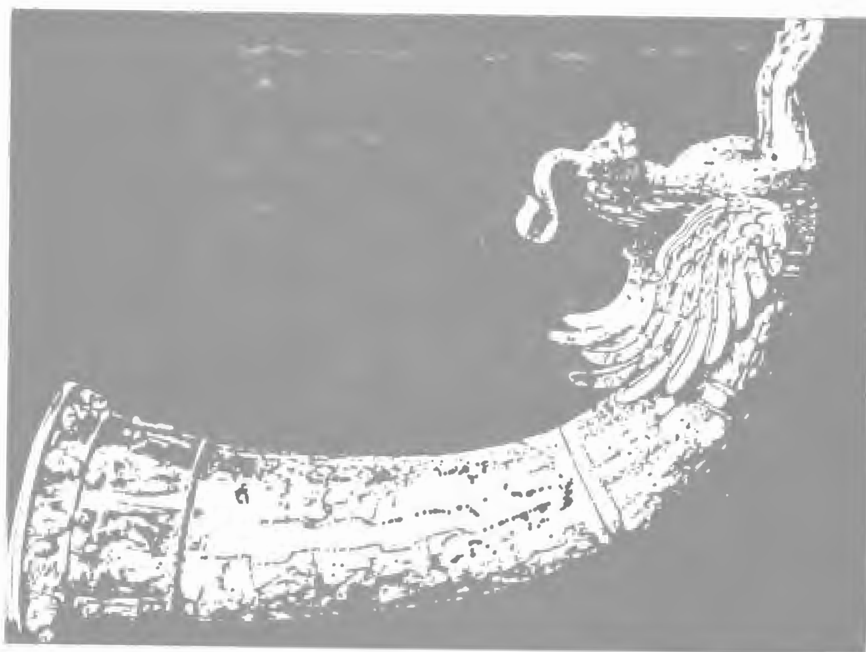
شکل ۶۵ ـ شمارهای حروفی‌ی یونان باستان که آنها را از فنیقی‌ها گرفته بودند و همانند شمارهای ابجد هستند.

چند سال پیش در شوش یك سند بزرگ تاریخی را که مربوط به جدول ضرب بود بدست آورده‌ام. در انجا روی یك تخته سنگ ۳ بار نوشته شده بود ۵ر۱×۴۰ و در زیر این عبارت عدد ۱۵ر۱ نوشته بودند و این نوشته نشان میدهد که در قرنها پیش ایرانیان قبل از فیثاغورث بجدول ضرب دست یافته بودند

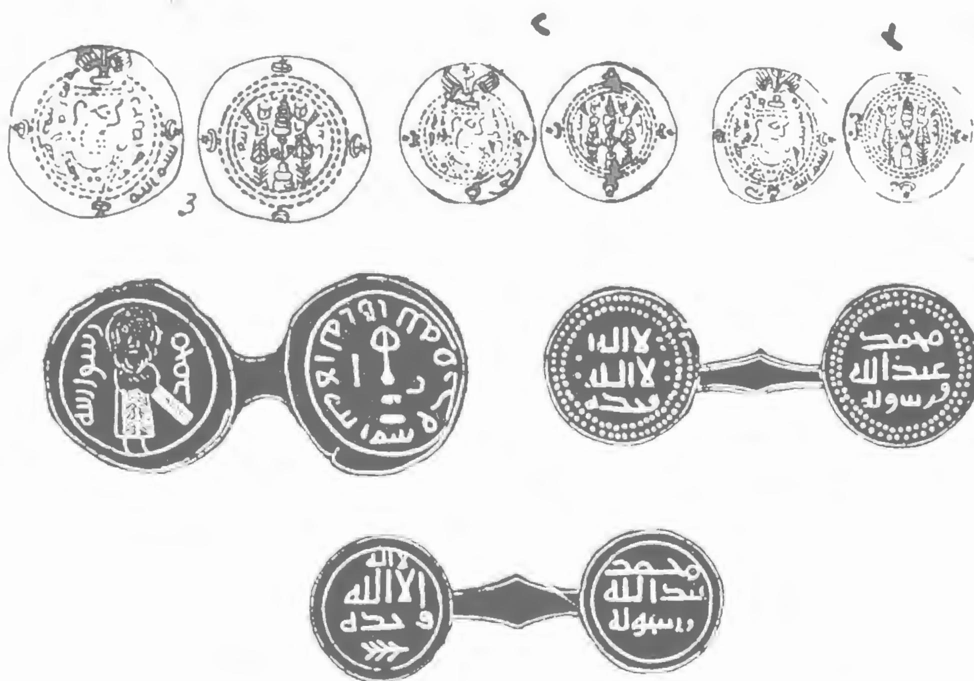
شکل ۶۶ ـ گفتهٔ آقای گیرشمن باستانشناس فرانسوی به خبرنگاران. او که زمان درازیست در شوش کاوش میکند، هنوز هنر ایران باستان را از پشت عینك یونانی مینگرد.



شکل ۶۷ ـ تندیس گل رسی که آنرا درشهر نسا، نخستین پایتخت اشکانیان پیدا کرده‌اند. شهر نسا در ۱۸ کیلومتری‌ی شمال باختری‌ی عشق‌آباد (اشك‌آباد) جا داشته است.



شکل ۶۸ ـ ساغر عاجی که آنرا درشهرنسا نخستین پایتخت اشکانیان پیدا کرده‌اند .



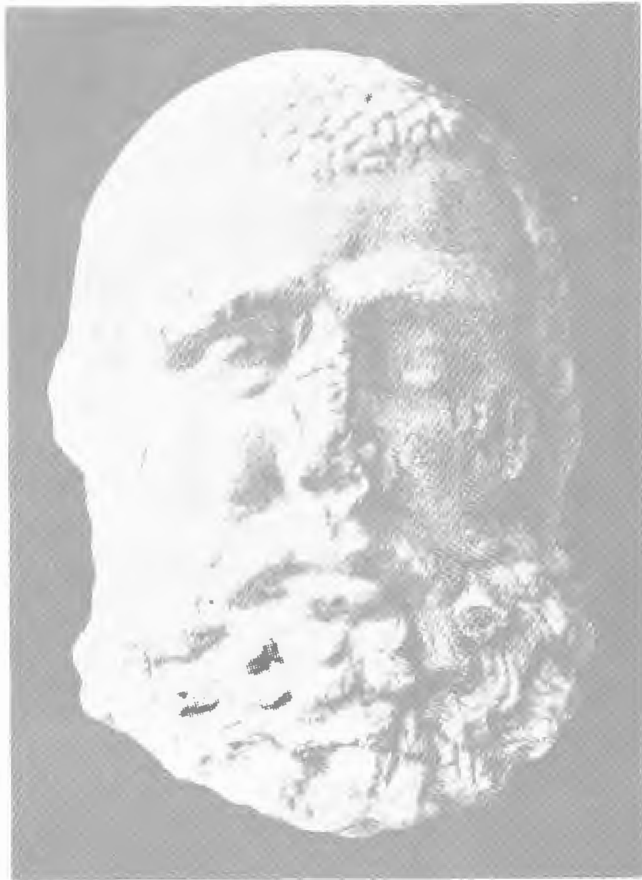
شکل ۶۹ ـ سکه‌های زده شده تا سال ۸۱ هجری ، که در کشور مسلمانان رایج بوده‌اند .



شکل ۷۰ الف ـ پایه ستون سنگی، که‌آنرا درآی خانم پیداکرده‌اند.



شکل ۷۰ ب ـ پایه‌های ستون‌های سنگی ، که آنها را در برازجان پیداکرده‌اند ، عکس از دکتر علی اکبر سرفراز.

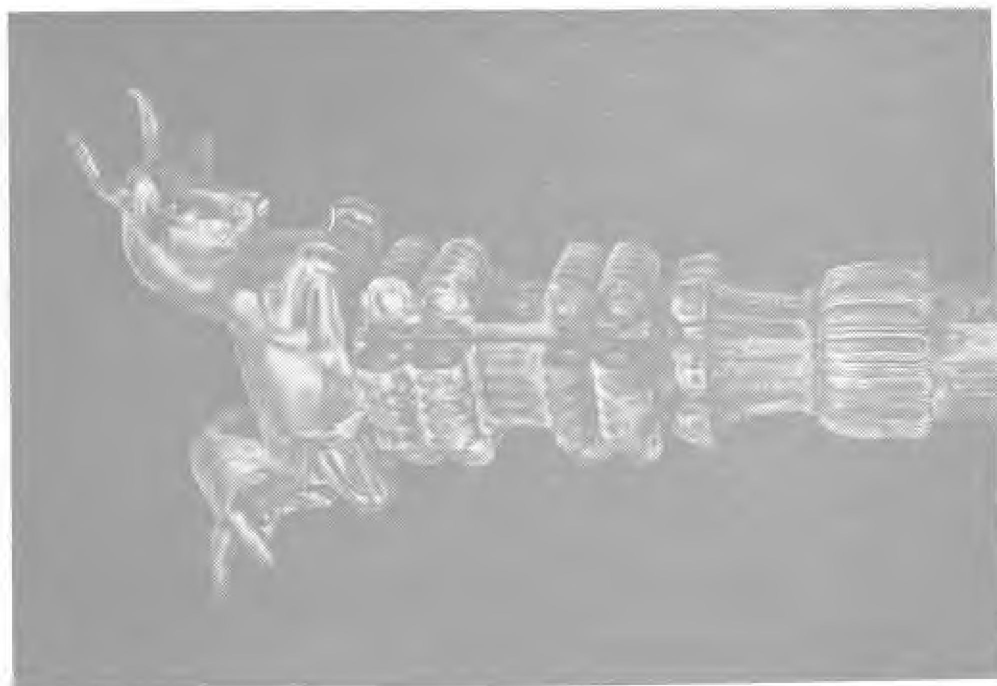


شکل **۷۱** الف ـ تندیس سنگی‌ی کله‌یی که آنرا
هرمس Hermes پنداشته‌اند .



شکل **۷۱** ب ـ هرمس یکی از
خدایان یونان باستان .



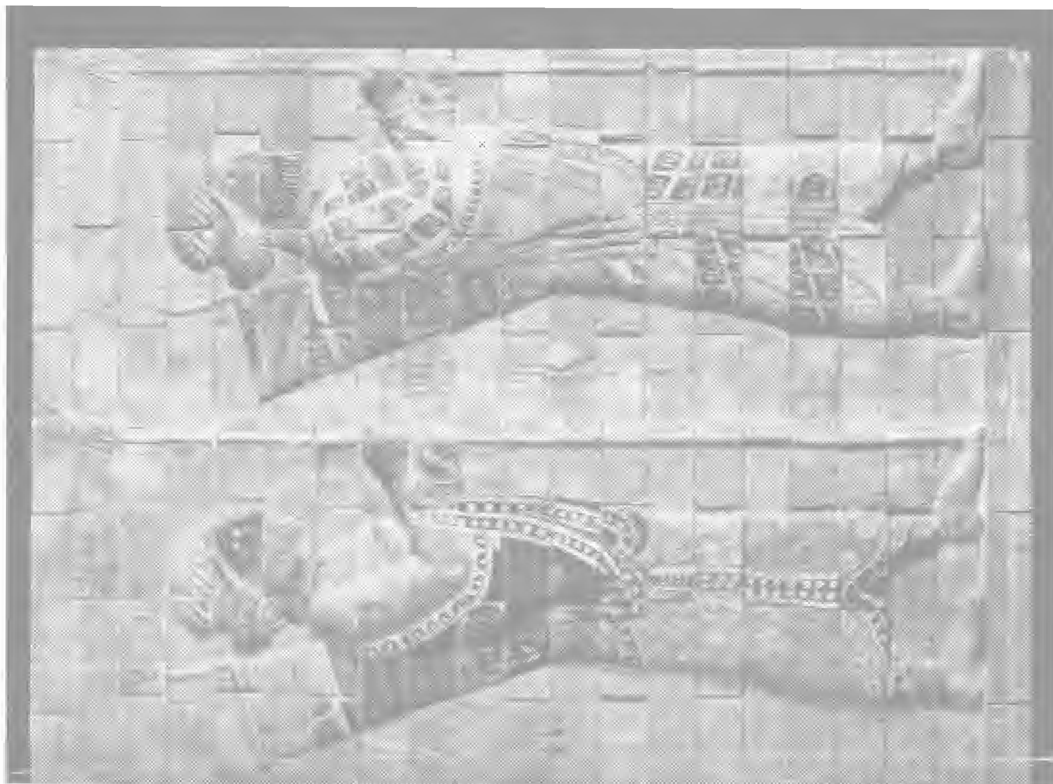


شکل **۷۲** ـ زیر ستون غنچهٔ گل نیلوفر و سرستون گاو مهری در تخت جمشید .



کل۷۳ــ موزهٔ برلن، هفت‌ستون‌موزائیک‌میخی‌ی‌سیاه وقرمز که آنهارا درشهر Uruk در کشورسومر پیدا کرده‌اند.

کل۷۴ــ موزهٔ برلن، نقش گاو که آنرا درشهر بابل (هلهٔ‌امروزی) درجنوب میانرودان (بین النهرین) پیدا کرده‌اند.



شکل ۷۵ـ موزهٔ لور پاریس، نقش‌کاشی‌ی سربازان جاویدان، که‌آنرا ازکاخ شوش کنده و به‌پاریس برده‌اند.



شکل ۷۶ ـ موزهٔ لور پاریس، نقش‌کاشی‌ی شیران غران ، که‌آنرا ازکاخ شوش کنده و به‌پاریس برده‌اند .



شکل **۷۷** ــ نقش برجستهٔ روی سنگ‌گور Antiochos یکم درنمرود داغ، که از ۶۹ تا ۳۴ پیش‌ازمیلاد پادشاه Nommagene درشمال سوریه و باختر رودخانهٔ فرات بوده، دراین نقش آنتیوخوس دربرابر بغ مهر ایستاده است.



شکل ۷۸ الف ــ نقش برجستهٔ شکار شیر کـه روی سنگ بازالتی کنده‌گری شده و از ۸۵۰ تا ۷۰۰ پیش ازمیلاد از هتیت‌ها بجا مانده‌است . آنرا در ملاطیه (ترکیه) پیدا کرده‌اند و درموزهٔ باستانی‌ی آنکارا نگاهداری میشود .



شکل ۷۸ ب ــ استوانهٔ گلی‌ی مُهر داریوش بزرگ‌که به سه زبان نوشته شده و از پیرامون ۵۰۰ پیش از میلاد است و در موزهٔ لندن نگاهداری میشود .



شکل ۷۹ الف ــ نقش برجستهٔ Barrkup پادشاه کشور هتیت، که روی سنگ بازالتی کنده‌گری شده و ازسدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد است. آنرادرزنجیرلی(ترکیه) پیدا کرده‌اند و در موزهٔ دولتی‌ی برلن نگاهداری میشود.



شکل ۷۹ ب ــ نقش برجستهٔ شرفیابی به پیشگاه داریوش، که در سدهٔ ۶ تا ۵ پیش از میلاد در تخت جمشید کنده‌گری شده است.



شکل ۸۰ الف ــ نقش برجستهٔ Avara پادشاه هتیت وپسرش Kamnas که روی سنگ بازالتی کنده‌گری شده و ازنیمهٔ دویم سدهٔ هشتم پیش از میلاد است. آنرا در قره‌قمیش(ترکیه) پیدا‌ــ کرده‌اند و در موزهٔ باستانی آنکارا نگاهداری میشود .



شکل ۸۰ ب ــ نقش برجستهٔ یك مادی درباری که یك بزرگ خارزمی را راهنمایی میکند ، از سدهٔ ۶ تا ۵ پیش از میلاد .



شکل ۸۱ الف ـ نقش برجستهٔ افسران هتیتی که روی‌سنگ بازالتی کنده‌گری شده وازنیمهٔ دویم سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد بجامانده‌است. آنرا درقره‌قمیش (ترکیه) پیدا کرده‌اند ودرموزهٔ باستانی‌ی آنکارا نگاهداری میشود.



شکل ۸۱ ب ـ نقش برجستهٔ افسران پاسدار پارسی که در سدهٔ ۶ تا ۵ پیش از میلاد درتخت جمشید کنده‌گری شده است.



شکل۸۲الف ــ نقش برجستهٔ زنان که روی‌سنگ‌بازالتی کنده‌گری شده واز ۱۰۵۰ تا ۸۵۰ پیش ازمیلاد است. آنرا درقره‌قمیش(ترکیه) پیدا کرده‌اندودرموزهٔ باستانی‌ی آنکارا نگاهداری‌میشود .



شکل ۸۲ ب ــ نقش برجستهٔ سران مادی‌کــه درسدهٔ ۶ تا ۵ پیش از میلاد در تخت جمشید کنده‌گری شده است .

مهر نیایش[1]

بزرگ و نیك و پیروز باد مینوی مهر ایران، داور بسیار شنوای بسیار بینای بسیار راست تیزهوش تیزبین .

خوشا آفریده گار دانا را .

فرا گزیده‌ام دین مزدیسنا را که آوردهٔ زدتشت است و کیشی‌ست که نکوهندهٔ خدایان دروغین پنداری و ستایشگـر آفریده گار دانای یکتاست . درود و ستایش و خوشباد ونیایش باد ، مهر پیوند گار جان و جهان[2] ، پرورندهٔ تن و رامش بخش روان را .

۱ــ از کتاب 'خرده اوستا ، ترجمهٔ دکتر حسین وحیدی که درآینده چاپ خواهد شد ، رونویسی شده است .

۲ــ واژهٔ «واوروگئویئوای توایش ('و ، او، رو ، گ ، 'ا ، ی ، 'ا ، ای ، تو ، ایش)» که‌صفت‌مهر است ومترجمان آنرا «مرتع‌های وسیع» ترجمه کرده‌اند وهمه‌جا نوشته میشود: «مهر دارندهٔ مرتع‌های وسیع» ، که درست نیست. این واژه از دوواژهٔ «گئو» بمعنی‌ی‌جان وجهان و «یئو» که در واژهٔ «یوغ و Yoke انگلیسی و Joch آلمانی بجامانده و به معنی‌ی پیوند است، ساخته‌شده » واورو «به‌معنی‌ی وسیع وبسیاراست . پس ترجمهٔ واژه میشود **پیوندگارجان و جهان** که فروزهٔ مهر است .

میستاییم مهر پیوندگار جان و جهان را ، که راست گفتار و ُپر آوازه است . بسیار شنوا وبسیار بیناست . خوش پیکر وبلند بالا و دوربین و نیرومند و بیخواب و همیشه بیدار است .

میستاییم مهرپیرامون کشور ، مهر درون کشور ، مهربیرون کشور ، مهربالای کشور ، مهرپایین کشور ، مهر پیشاپیش کشور ، مهرپسین کشور و مهر هستی بخش بلند پایهٔ جاودان پاك را .

با برسم از درخت چیده میستاییم ستاره‌گان ، مـاه و خورشید و مهـر همهٔ کشورها وکشور مدار را .

برای فروغ وشکوهی که مهر ، پیوندگارجان و جهان دارد و برای رامش و به نشینی‌یی که به‌ایرانشهرمی‌بخشد . میستاییم مهررا ، مهرپیوندگارجان وجهان را .

بشودکه مهر برای یاری‌ی ما آید .

بشودکه مهر برای بهکامی‌ی ما آید .

بشودکه مهر برای شادمانی‌ی ما آید .

بشودکه مهر برای‌آسوده‌گی‌ی ما‌آید .

بشودکه مهر برای آمرزش ما آید .

بشودکه مهر برای تندرستی‌ی ما آید .

بشودکه مهر برای نیرومندی‌ی ما آید.

بشودکه مهر برای پاکی‌ی ما آید .

نیرومند و بسیار نیرومند و سزاوار ستایش است مهر ، آنکه در جهان مادّی هرگز فریب نمی‌خورد . مهری که پیوندگارجان وجهان است .

نیایش‌میکنیم ومیستاییم باآبِ زور، مهر راکه زورمندترین وسود بخش‌ترین آفریده‌گان است . با مهر و درود به‌سوی مهرمیرویم و میستاییم با سرودهای نیایش

وآب زور[1] وباهوم آمیخته به شیر وبا زبان‌دانش وگفتارِ ورجاوند وسخن و کردارِ راست ، مهر پیوندگار جان و جهان را .

آفریده‌گار دانا ، مردان و زنانی را که برابر آئین شایستهٔ راستی و پاکی رفتار کنند میشناسد . درود به این زنان و مردان باد . درود و ستایش و نیرومندی و زور و آفرین باد به مهر، پیوندگار جان وجهان ، مهر بسیار دانای ، بسیار شنوای ، نامور، پرورندهٔ تن و رامش بخش روان.

۱ـ آبِ زور،آبی که ازدرهم ریختن شیرهٔ‌گیاه «هوم» وشیردرست میشده وآشامیدن آن زورآور بوده است .



*

بابانوئل عیسویان

که کلاه فریگی برسر و سِدرهٔ سرخ برتن دارد و سوار بر ارابهٔ سورتمه‌یی در آسمان میتازد و در زاد شب حضرت عیسی (زادشب مهر) به زمین فرود میآید و برای کودکان ارمغان میآورد ،

همان

بغ مهر ایزد روشنی‌ست

که شانزده سده پس از برافتادن آئین مهر در کشور روم عیسویان او را به شکل امروزی درآورده‌اند .